

الهام و یا اشاره گرفتن خمینی در طرح

ولایت فقیه

محمد جعفری ماریینی

حق چاپ و نشر محفوظ!

انتشار و نقل مطالب با ذکر مأخذ آزاد است!

ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mbarzavand@yahoo.com

انتشارات برزاوند

مقدمه بر چاپ دوم

این رساله و یا کتاب مجدداً حک و اصلاح و برای چاپ دوم آماده گردید و نکات دیگری هم به منظور روشنائی بخشی بیشتر بر مطالب چاپ اول بر آن افزوده شده است.

آقای خمینی تا قبل از رفتن به نجف مخالف جدی ولایت فقیه بود. اما وی در بهمن ۱۳۴۸ در نجف به تدریس ولایت فقیه بعنوان رهبری زعامت سیاسی کشور پرداخت. اما هنگامی که در ۱۴ مهر ۵۷ به پاریس آمد، در آنجا در نقش سخنگوی خواسته های به حق ملت ایران و در حضور رسانه های بین المللی و رادیو و تلویزیونها و افکار عمومی ایرانیان و جهانیان حرفهائی زد که به «بیان پاریس» و یا «گفتمان پاریس» مشهور شد و نه تنها در پاریس بلکه وقتی هم در ۱۲ بهمن ۵۷ به ایران بازگشت و انقلاب پیروز گشت، تا هشت ماه بعد از پیروزی انقلاب یعنی تا شهریور ۵۸، اشاره ای به ولایت فقیه نکرده بود. به همین علت غالب سیاسیون، ملیون و آزادیخواهان بر این نظر بودند که وی از ولایت فقیه به ولایت جمهور مردم همانطوری که در «بیان پاریس» آمده بود عدول کرده است.

اما بعد از تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی یکی دو هفته ای قبل از آن چند نفری بحث ولایت فقیه را در مطبوعات مطرح کردند و آقای خمینی هم وقتی ثمبه پر زوری را در مجلس خبرگان استشمام کرد، با غوغاسالاری خیابانی سخت به مخالفان ولایت فقیه حمله کرد و ولایت فقیه در مجلس خبرگان به تصویب رسید. در آن قانون هنوز بخشهای مهمی از حقوق و آزادی مردم در آن ملحوظ شده بود. اما هنوز راه هایی باید طی می شد تا ولایت مطلقه حاکم گردد. و این هم با کودتا علیه اولین منتخب تاریخ ملت ایران حاصل شد.

بعد از کودتا و استقرار استبداد مطلق و بعد از آزادی از محبس ولایت فقیه به فکر فرو رفتیم که چه عوامل و یا اتفاقی در فکر و ذهن آقای خمینی رخ داده است که آقای خمینی که خود قبلاً مخالف جدی ولایت فقیه بود و معتقد بود که اصل بر «عدم ولایت» است. و پیامبر یا وصی پیامبر هم به صرف نبوت و رسالت و وصایت، نافذالحکم نیست. ناگهان در سال ۴۸ به تدریس ولایت فقیه پرداخت و بعد در پاریس باز به «ولایت جمهور مردم» همچنانکه قبل از رفتن به نجف هم معتقد بود، باز گشت. و بعد از اینکه پایش به ایران رسید و رهبریتش تثبیت گشت، ولایت فقیه را به تصویب

رساند. نظر به اینکه این مسئله فکرم را به خود مشغول ساخته بود، در صدد تحقیق بر آمدم و این کتاب حاصل این تحقیق و پژوهش است. حال چه قبول افتد و چه در نظر آید.

چاپ اول این رساله و یا کتاب در مهر ماه ۱۳۹۹ انتشار پیدا کرد و مورد استقبال علاقه مندان به مسائل تاریخی واقع گردید و با وجودی که این رساله در سایت اینجانب قابل دسترسی است، اما عده ای از علاقه مندان اظهارعلاقه کرده اند که طبع شده و کاغذی آن را برای مطالعه و در اختیار داشتن در کتابخانه خود ترجیح می دهند. بدین علت مجوزچاپ دوم این رساله در آمریکا به سهراب پابلیکیشن (Sohrab Publications) واگذار شده تا آن را به چاپ رسانده و در اختیار علاقه مندان قرار گیرد.

و توفیق همه از اوست

لندن بهمن ۱۴۰۲

محمد جعفری مارینی

فهرست

- مقدمه بر چاپ دوم.....۳
- الهام و یا اشاره گرفتن خمینی در طرح ولایت فقیه۸
- الف- تدریس ولایت فقیه با اشاره آمریکائی ها توسط بقائی و یا
مستقیم توسط بقائی و با موافقت آمریکائی ها.....۱۴
- خمینی هم خط و همگام با کوتاچیان و بقائی.....۱۶
- بقائی و خمینی در چهارچوب قانون اساسی و کودتا هم خط و
همگام.....۱۸
- ۱- شکستن جبهه داخلی علیه مصدق و حمایت از کودتا.....۲۴
- ۲- پیشنهاد به آمریکائی ها در تهیه سیاست نفتی برای ایران: ...۲۶
- ۳- راهکار پیشبرد سیاست آمریکا در ایران.....۲۷
- خمینی و بقائی هر دو ضد دموکراسی و معتقدند که رأس
حکومت باید در دست یک فرد.....۳۴

ب- ابتکار طرح ولایت فقیه در مجلس خبرگان توسط حزب	
زحمتکشان و بقائی	۵۵.....
آیا حسن آیت از بقائی و حزب کناره گیری کرده است؟	۶۴.....
بقایی و ولایت فقیه و مجلس خبرگان	۷۳.....
خواب ریاست جمهوری	۸۴.....
جشن کشک و بادمجان	۹۲.....
فاز آخر، بقایی و آیت در دو نقش	۱۰۱.....
حاصل سخن	۱۱۵.....
نمایه و یادداشت:	۱۱۸.....

الهام و یا اشاره گرفتن خمینی در طرح ولایت فقیه

قبل از شروع بحث یاد آور می شود: این رساله و یا تحقیق که در زیر ارائه می شود قبلاً در ۷ قسمت کوتاه از تاریخ ۱۹ خرداد ۹۹ تا ۳۱ / تیر / ۱۳۹۹، هر هفته یک قسمت آن در سایتهای منتشر شده و در جستجوی یافتن پاسخ به این سؤال است که آیا آقای خمینی در طرح ولایت فقیه از کسی و یا جایی الهام و یا اشاره ای گرفته است؟ اینک کامل این رساله یکجا از نظر تان خواهد گذشت. و در نهایت و بعد از مطالعه نتیجه گیری نهایی و قضاوت بر عهده خوانندگان است.

بعد از اینکه طبق اسناد مسلم برایم روشن و مسلم شد که آقای خمینی قبل از رفتن به نجف از مخالفان ولایت فقیه بود، این سؤال برایم پیش آمد که چه تحولی، به لحاظ روانی و فکری و در رابطه با جامعه و از لحاظ سیاسی در وی بوجود آمد که او را موافق ولایت فقیه و سرانجام ولایت مطلقه فقیه کرد؟ آن عوامل

از خمینی مخالف ولایت فقیه، خمینی ای ساختند که، ولایت فقیه را بمثابة زعامت سیاسی و رهبری کشور، جعل کند و دین را وسیله رسیدن به قدرت بگرداند، عنوان کننده و مدعی نمایندگی از رسول خدا و امام زمان، بشود و بگوید آنها ولایت مطلقه بر مردم داشته اند و فقیه هم همان ولایت را دارد و از ولایت هم جز اعمال قدرت، چه عوامل و یا اتفاقی بوده اند؟؟ جهت یافتن پاسخ سؤال خود به تحقیق و جستجو پرداخته شد که نتیجه آن یافته ها را به ترتیب در زیر مطالعه خواهید کرد.

آیه الله منتظری در خاطرات خود آورده است که آقای خمینی تا قبل از رفتن به نجف به ولایت فقیه معتقد نبوده است. او می نویسد: «در بحث با ایشان، من گفتم: «سنت می گوید خلافت به انتخاب است، شیعه می گوید به نصب است»، ایشان گفتند: «مذهب تشیع این است که امام باید معصوم و منصوب باشد. در زمان غیبت تقصیر خود مردم است که امام غایب است، خواجه هم می گوید: "وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ وَ عَدَمُهُ مِنَّا". حالا هم ما لایق نبوده ایم که امام غایب است، ما باید شرایطی فراهم کنیم تا که امام زمان (عج) بیاید. ما گفتیم پس در زمان غیبت باید هرج و مرج باشد؟ فرمود: این تقصیر خود مردم است، خداوند نعمت را تمام کرده ما باید لیاقت آمدن امام زمان (عج) را در خود فراهم کنیم. نظر شیعه این است که امام فقط

باید منصوب و معصوم باشد. این بود اظهارات ایشان در آن وقت، و اشاره ای هم به ولایت فقیه نکردند. بعداً که ایشان به نجف رفتند، در آنجا دوازده جلسه راجع به ولایت فقیه و حکومت اسلامی بحث کردند» (۱).

آنچه را که مرحوم منتظری در خاطرات خود در مورد مخالفت آقای خمینی با ولایت فقیه ذکر کرده در انطباق با نظر آقای خمینی است. وی در «رساله اجتهاد و تقلید» خود که قبل از رفتن به نجف، نوشته شده، تصریح می کند:

«اشکال در اصل «عدم ولایت» (۲) وجود ندارد. جای هیچ اشکالی نیست. در این اصل و قاعده عدم نفوذ حکم هیچکسی بر کس دیگر، شکی نیست. فرقی نمی کند که حکم مذکور، قضائی باشد یا غیر آن، حاکم پیامبر باشد، یا وصی پیامبر، یا غیر آنها. زیرا صرف نبوت و رسالت و وصایت، و یا علم و فضائل نفسانی، به هر درجه باشند، موجب نمی شوند که دارندگان این گونه کمالات، نافذالحکم باشند، و قضا و داوری آنان، فاصل و قاطع خصومت و تنازع شود، بلکه آنچه را عقل در می یابد و به آن حکم می کند، همانا نفوذ حکم خداوند متعال در باره خلق است» (۳). **وی حتی در کتاب کشف الاسرار می نویسد:** «أولی الأمر و ولایت بر مسلمین را فقط ائمه (ع) دارند» (۴). **افزون بر اینها، وی تصریح می کند:** «غیر از امامان دوازده گانه شیعیان، کسی ولایت بر مسلمین را دارا نمی باشد» (۵). **و نظر فوق هم منطبق است با نظراکثریت قاطع علمای شیعه تا قبل از پیروزی انقلاب**

و قبضه کردن قدرت توسط روحانیون به رهبری خمینی است. فتحعلی شاه که در پی کسب مشروعیت دینی و شرعی بود، به روحانیان به علت جلب حمایت مردم علاقه و گرایش داشت. ملا احمد نراقی هم که روابط بسیار نزدیکی با فتحعلی شاه داشت. او به درخواست فتحعلی شاه، کتاب معراج السعاده را در اخلاق نگاشت و به وی تقدیم کرد. نراقی سلطان عادل را ظل الله می دانست و با این نظر فتحعلی شاه را سایه خداوند بر روی زمین نامید. و سلطان عادل هم کسی است که از طرف فقیه مآذون باشد. و برای مشروعیت بخشی این نظریه خود به شاه کوشش کرد با ادله و به خاطر حمایت و پشتیبانی از پادشاه وقت، کتاب عوائد الایام را به زعم خود به ابتکار و اثبات این مطلب پرداخت اما شاگردش شیخ اعظم شیعه (شیخ الطایفه)، شیخ مرتضی انصاری در مکاسب در رد نظریه ملا احمد نراقی می گوید: «اگر به این باور باشیم که اطاعت از فقیه همانند و یا مساوی با اطاعت از امام (ع) است، این بیان خارج از دلیل است و همانند خاری است که بر دست ما می رود» (۶) و به تعبیر فیلسوف و مجتهد آیت الله مهدی حائری یزدی: «اثبات چنین فرضیه ای مانند مشت بر سندان کوبیدن است. یا مانند دست به میخ خاریدن است» (۷) و چنان استدلال شیخ اعظم شیعه قوی بود که تا زمان آقای خمینی هیچ کدام از فقها و مجتهدین به خود اجازه ندادند که در

استدلال وی تشکیک کنند.

با اتکا به اسناد انکار ناپذیری که در بالا آمد مسلم است که خمینی نیز مانند قریب به تمامی فقها، تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد ۴۲، به ولایت فقیه معتقد نبوده است. و بعدها، در بهمن سال ۱۳۴۸ در نجف به تدریس ولایت فقیه به عنوان زعامت و رهبری سیاسی کشور پرداخت زیرا وی تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ و زندانی و بعد تبعید و رفتن به نجف خواسته و ایده آتش این بوده که **قانون اساسی اجرا شود** «مانمی گوئیم حکومت حتماً باید "با فقیه" باشد بلکه می گوئیم حکومت باید با قانون خدایی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این "بی نظارت روحانی" صورت نمی گیرد». (۸) و در تلگراف خود به شاه در ۱۵ آبان ۱۳۴۱ از وی می خواهد که از **قانون اساسی تبعیت کند و به حکم خیرخواهی به وی نصیحت می کند:** «اینجانب بحکم خیرخواهی برای ملت اسلام اعلیحضرت را متوجه می کنم... انتظار ملت ما مسلمان آن است که با امر اکید آقای علم را ملزم فرمائید از قانون اساسی تبعیت کنند و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده استغفار نماید والا ناگزیرم در نامه سرگشاده به اعلیحضرت مطالب دیگری را تذکر دهم...» (۹) و این خواسته که **قانون اساسی مشروطه اجرا شود به غیر از ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه است که در سال ۴۸ در نجف به**

تدریس آن پرداخت. از آن زمان که این امر بر من مسلم شد، افکارم در اطراف این مسئله دور می زد که بفهمم و یا بر من آشکار شود در این مدت، به لحاظ نظر و عمل، چه تغییری در وی رخ داد که سبب شد، او در تشیع، دست به این جعل بزند و نظریه ای را که جز به انحصار در آوردن قدرت نیست به اسلام نسبت دهد و آن را تدریس کند؟ و دائم این مسئله فکرم را به خود مشغول کرده بود که آیا خمینی در طرح ولایت فقیه بعنوان زعامت و رهبری سیاسی، از جائی و کسی به وی اشاره و یا الهامی نشده و یا اشاره و الهامی دریافت نکرده است؟ زیرا بسیار بعید به نظر می رسید از کسی که تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ و تا سن شصت و چند سالگی مخالف ولایت فقیه بعنوان زعامت و رهبری سیاسی بوده، ناگهان چه بر او گذشته که موافق آن شده است. به هر حال در اطراف مسئله به تحقیق و جستجو پرداختم و اسنادی را که به آن ها دسترسی داشتم و یا به دست آورده بودم، جهت ثبت در تاریخ در دو کتاب «پاریس و تحول انقلاب...و» و «تقابل دو خط....» آورده شد. بعد از انتشار دو کتاب فوق به نکات مهم دیگری در این رابطه دسترسی پیدا کردم. مجموعه این داده ها را بارها و بارها مطالعه و مورد مذاقه قرار دادم با توجه به داده ها ناگاه جرقه ای به فکرم زده شد که طرح ولایت فقیه توسط آقای خمینی بایستی از جائی و کسی به وی الهام یا اشاره ای شده باشد

و این اشاره و یا الهام در دو مرحله انجام پذیرفته است:

الف- تدریس ولایت فقیه با اشاره آمریکائی ها توسط بقائی و حزب زحمتکشان و یا مستقیم توسط بقائی و با موافقت آمریکائی ها و

ب- ابتکار طرح ولایت فقیه در مجلس خبرگان توسط حزب زحمتکشان و بقائی.

الف- تدریس ولایت فقیه با اشاره آمریکائی ها توسط بقائی و یا مستقیم توسط بقائی و با موافقت آمریکائی ها.

اگرچه مرحله اول طرح یعنی الهام و یا اشاره به خمینی در تدریس ولایت فقیه با اما و اگر و یا سئوالهایی همراه است. اما در اینکه در مرحله دوم این طرح توسط حزب زحمتکشان و توسط آیت ابتدا به آیت الله منتظری و سپس با حمایت وی توسط دکتر آیت به مجلس خبرگان آمد، و خود بقائی هم بدان اذعان داشته جای شک و شبهه ای نیست و این قسمت دوم است که اثبات قسمت اول را هم تقویت می کند که طرح از اول برای دستیابی به قدرت به خمینی القا و در نتیجه آن را تدریس کرده است. اینکه

گفته شده که مرحله دوم این طرح توسط حزب زحمتکشان و آیت ابتدا به آیت الله منتظری و سپس با حمایت وی توسط دکتر آیت به مجلس خبرگان آمد، بدین معنا نیست که مرحوم منتظری به ولایت فقیه اعتقاد نداشته است بلکه تا زمان تشکیل مجلس خبرگان آقای خمینی از ملیون و آزادیخواهان و بعضی از روحانیون طراز اول واهمه ای داشت و تا قبل از تشکیل مجلس خبرگان نامی از ولایت فقیه به میان نیاورده بود، و حتی در پیش نویس قانون اساسی تهیه و تصویب شده دولت موقت و شورای انقلاب و تأیید مراجع و آقای خمینی که در آن هیچ ذکری و یا نامی از ولایت فقیه به میان نیامده بود و قرار هم بود که این قانون یا در مجلس مؤسسان به تصویب برسد و یا اینکه از طریق مراجعه به آرای ملت (رفراندوم) به تصویب ملت برسد که بر اثر اختلاف نظر بین دولت موقت و بعضی از اعضای شورای انقلاب کار به مجلس خبرگان کشیده شد که در قسمت ب- کمی دیرتر مشروح به این نکته پرداخته خواهد شد.

با توجه به اسناد و مدارک مورد استفاده و به شرحی که مطالعه خواهید کرد، به نتیجه فوق خواهید رسید، زیرا بقائی پیوند عمیقی با کانون های خارجی بویژه آمریکا و انگلیس داشت و بقائی و خمینی حد اقل به لحاظ تاکتیک سیاسی و رسیدن به هدف تا

پیروزی انقلاب و تصویب ولایت فقیه در مجلس خبرگان هم خط و همگام بوده اند.

خمینی هم خط و همگام با کوتاچیان و بقائی

بقایی و دوستانش در حزب زحمتکشان از جمله کسانی است که در به وجود آمدن شرایط کودتای ۲۸ مرداد "سیا" به مصدق پشت کرد و در جهت موفقیت کودتا از آنچه دستش بر آمد کوتاهی نکرد. کاشانی هم بعد از کودتای ۲۸ مرداد گفت: «خداوند عادل است و آنچه بر مصدق گذشت نتیجه عدل خداوندی است» و «در اینجا ملت شاه را دوست دارد...» (۱۰) و مصدق را در مقام فرماندهی خائن خواند و گفت: «طبق شرع شریف اسلامی مجازات کسی در مقام فرماندهی و نمایندگی کشورش در جهاد خیانت کند مرگ است» (۱۱) و کاشانی بعد از کودتا با تمامی گرفتاری و کم و زیادی که داشت، شاه در تاریخ جمعه ۱۸ اسفند ۱۳۴۰، در زمان بیماری و بستری بودن کاشانی از وی در منزلش عیادت می کند و همچنین برای معالجه ایشان پروفیسور کوولر را از پاریس به تهران می آورند. (۱۲) همین که شاه در زمان بیماری و بستری بودن کاشانی از وی در منزلش عیادت می کند و همچنین برای معالجه ایشان پروفیسور کوولر را

از پاریس به تهران می آورند، خود حکایت از این ندارد که کاشانی چه خدمت بزرگی به شاه کرده است؟ و این در حالی است که حتی شاه حاضر نیست که اسم مصدق را بشنود و حتی اجازه نمی دهد که مرحوم مصدق در جایی که وصیت کرده است دفن شود.

روحانیون طرفدار کاشانی - بهبهانی - سید ضیاءالدین طباطبایی با دکتر بقایی و حزب زحمتکشان رابطه همکاری و همگامی داشتند و این مجموعه در فراهم آوردن شرایط داخلی کودتای ۲۸ مرداد و شکستن جبهه داخلی و در خدمت خارجی ها قرار گرفتن علیه حکومت ملی و قانونی مصدق نقش اساسی داشتند.

پس شک نیست که آقای خمینی هم که پیرو سیاسی خط کاشانی - بهبهانی - سید ضیاءالدین طباطبایی و دکتر بقایی بوده است با کودتاچیان همگام و هم خط بوده و وی چنان کینه ای از مصدق به دل داشت که وقتی زمان به دست آورد و فرصت به وی دست داد، انواع و اقسام تهمت ها را به آن مرد بزرگ ایران زمین زد و از جمله گفت، مصدق «هم مسلم نبود» و «مصدق از اسلام سلیلی خورد» (۱۳) با این گفته نه تنها نشان می دهد که با زمینه سازان داخلی کودتا موافق و هم خط بوده بلکه کودتای ۲۸ مرداد «سیا» را که آمریکائی ها علیه حکومت ملی مصدق سازمان

دادند، سیلی از طرف اسلام می داند که بر مصدق فرود آمده است و این به تنهائی آشکار می کند که وی از طرفداران پرو پا قرص کودتا و همگام و همراه با آمریکائی ها بوده است. در قسمت دوم هم خط و همگام بودن بقائی و خمینی در چهارچوب قانون اساسی بررسی می شود.

بقائی و خمینی در چهارچوب قانون اساسی و کودتا هم خط و همگام

بقائی یکی از عوامل انگلیس ها بود که به آمریکائی هم وصل شده بود و در طول دوران حکومت مصدق و بعد از آن با آمریکائی ها در رابطه بوده است. بقائی خود را شخصیتی جهانی و قدرتمند و کسی که باید نخست وزیر ایران شود می دانست و به کمتر از نخست وزیری راضی نبود و بر اساس آن برنامه ریزی می کرد و به همین علت با زاهدی و آمریکائی ها همدست می شود.

حزب زحمتکشان و بقائی از همان اوایل حکومت مصدق از کمک مالی آمریکائی ها برخوردار بوده و برای راه گم کردن با اطلاع آمریکائی ها علنی به آنها انتقاد می کرده است. دکتر سپهبدی

نماینده بقائی در تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱ (۲۴/۹/۱۳۳۰) در همان سال اول نخست وزیری مصدق به سفارت آمریکا می گوید:

«آقای دکتر بقایی رهبر حزب کارگران، ضروری تشخیص داده است که بطور آشکار و علنی علیه ایالات متحده آمریکا اظهار نظر کند. آقای سپهبدی معتقد است که اگر دکتر بقایی طور دیگری رفتار می کرد توده های مردم داستانهای درج شده در مطبوعات را که گفته می شود تحت الهام کمونیستها است، باور می کردند که سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران کمک مالی به این حزب کرده و آنرا تحت تشویق معنوی قرار می دهد.» (۱۴)

هندرسن سفیر آمریکا در ۳۱ مارس ۱۹۵۳ (سه شنبه ۱۱ فروردین ۱۳۳۲) به وزارت خارجه اطلاع می دهد که «تنها فرد باقی که قادر به جانشینی مصدق می باشد تیمسار زاهدی است. زاهدی از پشتیبانی رهبران سیاسی نظیر کاشانی، حائری زاده، بقایی و برادران ذوالفقاری و همین طور سایر محافظه کاران و ارتش برخوردار است مگي نیز ممکن است از وی پشتیبانی نماید. زاهدی سه روز پیش به طور محرمانه از علاء دیدار نموده.» (۱۵) بقایی در دوران نهضت ملی شدن نفت، خود را جانشین مصدق تصور می کرد و برای تحقق بخشیدن به آرزوی دیرینه خود، در طراحی و توطئه ها علیه مصدق شرکت جست که از جمله شرکت در ربودن و قتل افشار طوس رئیس شهربانی کل کشور، برای تصاحب

پست نخست وزیری است. (۱۶)

بعد از کودتای ۲۸ مرداد بقایی به زاهدی به چشم دولت محلل و انتقالی نگاه می کرد و خود را جانشین واقعی مصدق می دید به همین علت در مذاکرات طولانی خود با هندرسن سفیر کبیر آمریکا، بعد از کودتا، مطلب را با وی در میان گذاشته که هندرسن با استفاده از یک ضرب المثل فرانسوی بوی گوشزد کرده: «در موقع عبور از سیلاب اسپهای کالسکه را نمی شود عوض کرد. باید حوصله کرد که اوضاع به مسیر طبیعی بیفتد و به این نکات توجه شود.» (۱۷) با وجودی که وی هیچ فرصتی برای نخست وزیر شدن از دست نمی دهد و برای نخست وزیری به هر قیمتی از پا نمی نشیند وزارت خارجه آمریکا، در آذر ۱۳۳۷ به سفارت گزارش کرده که «بقایی جاه طلب، هدفش را بر روی کمتر از نخست وزیری تنظیم نکرده است... اگر چه فرصت طلب و زیرک است، شاهی بر احتمال وقوع چنین چیزی وجود ندارد.» (۱۸)

همچنانکه در قسمت اول این پژوهش آمد، خمینی تا نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ و زندانی و بعد تبعید و رفتن به نجف به ولایت فقیه معتقد نبوده و خواسته و ایده آتش اجرای قانون اساسی است. بقائی که او هم در چهارچوب قانون اساسی در صدد دست یافتن به پست نخست وزیری بود، با خمینی هم خط و هم گام می بود

و بنابر این علت همراهی و همگامی بقائی با روحانیون طرفدار کاشانی بهبهانی و بعد هم خمینی همراه داشتن حمایت آنها برای رسیدن به پست نخست وزیری است. در این جهت وقتی از سال ۱۳۴۱ حرکت روحانیت به رهبری خمینی شروع و منجر به نهضت ۱۵ خرداد شد. خمینی حمایت حزب زحمتکشان و بقائی را به همراه داشت. اما بقائی سعی می کرد که به نحوی در سایه و با به نعل و به میخ زدن عمل کند تا موقعیت برایش فرا برسد: «دکتر بقائی گفت مبارزه را عده ای از طبقات روحانی شروع کرده اند. ما اگر دخالت کنیم علاوه بر این که آن ها را سست خواهیم نمود و باعث رکود مبارزه آن ها خواهیم شد و ما نیز سوءاستفاده چی معرفی خواهیم شد که از مبارزه عده ای استفاده نموده و به نام خودمان تمام کنیم ما هرگز در این فکر نبوده و نخواهیم بود» (۱۹)

بقائی در جریان نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ از خمینی طرفداری و حمایت کرد. بعد از دستگیری خمینی، اسدالله علم نخست وزیر در ۱۷ خرداد گفت: «... ۱۵ نفر از بزرگترین پیشوایان مذهبی که در آشوب (۱۵ خرداد ۴۲. ن) ضد دولتی این هفته در شهرهای مختلف دست داشته اند تسلیم محکمه نظامی خواهند شد و محکمه نظامی ممکن است معنی مجازات اعدام را داشته باشد... ولی ما رؤسای آنها را دستگیر کرده ایم» (۲۰)

با توجه به مصاحبه فوق مظفر بقایی نامه سرگشاده‌ای در حمایت از خمینی و زمانی که هنوز وی مرجعیت عام پیدا نکرده بود، در تاریخ ۱۵ تیر ماه ۱۳۴۲ خطاب به مراجع روحانی نوشت: «... و از مرحوم آیت‌الله کاشانی اعلی‌الله مقامه الشریف در مبارزات مذهبی و سیاسی آن راد مرد مجاهد حمایت کامل کرده است... با مطالعه فتوای شجاعانه و عمیق حضرت آیت‌الله خمینی به این مضمون که «تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب ولو بلغ ما بلغ» تشخیص داد که شخص ایشان صلاحیت کامل مقام ریاست تامه شیعیان جهان را احراز کرده‌اند... کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ملت ایران برای اطلاعات از همین فتوای عالی لازم دانست نتیجه مطالعات و استنباطات خود را باستحضار مراجع محترم تقلید و روحانیون عظام رسانده ... از لحاظ سیاسی وظیفه خود دانست مراتب ذیل را باین عده پیشنهاد نماید:

۱- حضرت آیت‌الله خمینی بعنوان عالی‌ترین مرجع تقلید و شخص اول روحانیت بتمام مراجع داخلی و خارجی رسماً و بدون ابهام معرفی گردد.

۲- کلیه تقاضاهای مختلفه بصورت شعار واحد یعنی اجرای کامل قانون اساسی و قوانینی که بتصویب مجلس شورای ملی رسیده است منحصر گردد...» (۲۱)

بعد از آزادی آقای خمینی باز هم حزب زحمتکشان با امضای دکتر بقایی در اعلامیه‌ای که حدود ۳۲ صفحه بود تحت عنوان دفاع از آیت‌الله خمینی انتشار داد و از جمله نوشت: «... اینک که توفیق انتشار آن پس از آزادی آیات عظام حاصل شد می‌خواستیم بطور ضمنی به مسلمین جهان تبریک عرض کنیم ولی متأسفانه پس از یک روز آزادی چون دولت تحمل استقبال مردم را نداشت آیات عظام را در منازل خود برخلاف موازین قانونی محبوس کرد و اکنون در زندانهای نوع جدید دوره سازندگی می‌باشند.» (۲۲)

آقای سیدجلال‌الدین مدنی با تمجید از بقائی از دکتر مصدق بدلیل بی تفاوت ماندن و حمایت نکردن از خمینی و نهضت ۱۵ خرداد ۴۲، و در جریان کاپیتولاسیون تنقید کرده و در جلد دوم تاریخ معاصر خود، در رابطه با کاپیتولاسیون می‌نویسد: «نشریه‌ای مفصل با عنوان هست یا نیست؟ در همان زمان به امضای دکتر مظفر بقایی انتشار یافت و مصوبه مجلس را مورد سؤال قرار داد... گرچه نوشته بقایی کوبنده مستدل و دقیق بود ولی نمی‌توانست تأثیر مهمی داشته باشد... ولی بهر حال اقدام بقایی در مقایسه با سایر رجال سیاسی پر ادعا که سکوت داشتند قابل توجه است.» (۲۳)

بی مناسبت نیست که در همین جا برای اطلاع خوانندگان چند نکته‌ای در مورد دو جلد کتاب «تاریخ سیاسی معاصر ایران» را که آقای دکتر سیدجلال‌الدین مدنی تألیف و تنظیم کرده و توسط «شورای تبلیغات اسلامی» انتشار پیدا کرده است یاد آور شود: از خلال تحلیلهای دو جلد تاریخ معاصر، چنین استنباط می‌شود که آقای مدنی خود از اعضای حزب زحمتکشان و یا حد اقل از علاقه‌مندان و پیروان خط کاشانی - بقایی و خمینی است و کتاب که در حقیقت در تبیین خط کاشانی - بقائی - خمینی تنظیم گردیده، دارای تحریفات تاریخی چندی در جهت تخریب مصدق و طرفداران وی و غلبه دادن خط کاشانی - بقایی بر خط مصدق است (۲۴)

بقائی که به دنبال دست یافتن به پست نخست وزیری بود، از زمان حکومت مصدق و - همچنانکه قبلاً اسناد آن آمد - حتی قبل از آن با سفارت آمریکا رابطه داشت و در هر مرحله‌ای متناسب با آن مرحله عمل می‌کرد:

۱- شکستن جبهه داخلی علیه مصدق و حمایت از کودتا

در کودتای ۲۸ مرداد «نیروهای بقایی در کنار چاقوکشان شعبان

بی‌مخ قرار داشتند و طرفداران وی در شهرستانها نیز به فعالیت مشغول بودند. ناصر بقایی، پسر عموی او، نامه‌ای از طریق منصور رفیع‌زاده ارسال کرد و در آن از تظاهرات طرفداران بقایی در روز ۲۸ مرداد سخن گفت شبکه حزب زحمتکشان در تهران و شهرستانها، همراه با سازمان نظامی حزب، نقش مخرب ایفا کردند که یکی از آنها قطعه قطعه کردن سخایی، رئیس شهربانی کرمان، بود. «(۲۵) و بقایی به پاس خدماتش در کودتای ۲۸ مرداد به دریافت یک نشان رستاخیز مفتخر گردید:

جناب آقای دکتر بقایی

به فرمان مطاع شاهانه به پاس فداکاریهایی که در قیام ملی ۲۸ مرداد ابراز داشته‌اید به اعطاء یک قطعه نشان رستاخیز درجه یک مفتخر می‌گردید. «(۲۶)

و عبد الله شهبازی هم به درستی آورده که «در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیروهای دکتر مظفر بقایی از افرادی بودند که به خانه مصدق حمله بردند. آنان در عملیات کودتا نیز نقش فعال داشتند و به این دلیل مطبوعات پس از کودتا بقایی را یکی از رهبران "قیام ملی" علیه دولت دکتر مصدق عنوان کردند.» (۲۷)

و دکتر آیت هم به بقائی یاد آوی و انتقاد می کند که «جنابعالی عصر ۲۸ مرداد در نطقی که کردید خود را در ردیف شاه قرار دادید و گفتید " ما و شاه انتقام انگلستان را گس می دادیم." من نمیدانم چرا جنابعالی حاضر شدید خود را،... در ردیف یک شخص فاسد و کثیف و مورد نفرت ملت ایران قرار دهید؟ من وقتی می خواهم دوره شاهد را به عده ای نشان دهم از نشان دادن بعضی از شماره های ۲۸ مرداد به آنها ناراحت و خجلت زده می شوم» (۲۸) افزون بر این آیت انتقاد کرده که آقای «منتظر به خاطر اینکه، جشن گرفتن روز ۲۸ مرداد را در سال ۱۳۳۴ به حق مغایر مصالح حزب می دانسته» تکفیر و از حزب اخراج شده است. (۲۹)

۲- پیشنهاد به آمریکائی ها در تهیه سیاست نفتی برای ایران:

سفارت آمریکا در تاریخ ۱۷ اکتبر ۱۹۵۲ (۱۳۳۱ / ۸ / ۵) گزارش می کند که وابسته کارگری سفارت اخیراً با آقای دکتر بقایی رهبر حزب کارگران ایران و عضو برجسته جبهه ملی ملاقات کرده و مسائلی را مورد بحث و گفتگو قرار داده است. از جمله اینکه دکتر بقایی «مدعی است که با عزیمت انگلیسیها، آمریکا فرصت خواهد داشت تا یک سیاست مستقل و روشن بینانه نفتی برای ایران تهیه

کند. او این موضوع را از لحاظ تاسیسات توزیع و پخش و به بازار
رسانی نفت توصیف کرد.» (۳۰)

۳- راهکار پیشبرد سیاست آمریکا در ایران

اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۳ توصیه های بقایی به آمریکایی ها
در مورد مسائل ایران و نحوه درگیری آمریکایی ها با آن مسائل و
نیز توضیح علت بعضی از مواضع آقای دکتر بقایی نسبت به آمریکا
را در بر می گیرد. در زیر به دو نمونه از این اسناد و گزارشها اشاره
می شود. در سند اول که در تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱ (۲۴/۹/۱۳۳۰)
آقای دکتر سپهبدی در یک مذاکره حضوری با وابسته کارگری
سفارت آمریکا آقای سی. سی نینچ گفتگو می کند و قسمتی از آن
قبلاً آمد در قسمت دیگر آمده که:

«... آقای سپهبدی معتقد است که به نفع روابط حسنه بین ایران و آمریکا است که
آمریکا هدف حمله قرار گیرد، تا بدین ترتیب هر گونه امکان اینکه ایرانیان باور کنند
که ایالات متحده پشتیبان حزب کارگران است رد شود. (۳۱) و یا آقای دکتر
بقایی و دستیارانش به مأمورین آمریکایی می گویند: «آقای دکتر بقایی رهبر
حزب زحمتکشان، ضروری تشخیص داده است که بطور آشکار و علنی علیه
ایالات متحده اظهار نظر کند. آقای دکتر سپهبدی به مأمور سفارت می گوید: «به
نفع روابط حسنه بین ایران و آمریکا است که آمریکا هدف حمله قرار گیرد، تا

بدین ترتیب هرگونه امکان اینکه ایرانیان باور بکنند که ایالات متحده پشتیبان حزب کارگران است رد بشود و یا به آمریکا پیشنهاد می‌شد بعد از عزیمت انگلیسی‌ها آمریکا فرصت خواهد داشت که یک سیاست مستقل و روشن بینانه نفتی برای ایران تهیه کند. و یا در مورد تصویب لایحه مصونیت قضایی مستشاران نظامی آمریکا در ایران، چون می‌داند که ملت ایران مخالف تصویب یک چنین تصویبنامه‌هایی بوده و هستند و علیه آن اعتراض خواهند کرد آقای بقایی به آمریکایی‌ها می‌گوید که سرگرم تهیه رساله‌ای است علیه این تصویبنامه، ولی خطی را که او در مقابل آمریکایی‌ها از آن دفاع خواهد کرد این خواهد بود که آمریکایی‌ها بطور غیر معقولانه‌ای اجازه می‌دهند که این قانون به وجهه آنها و شهرت آنها در ایران لطمه بزند.» (۳۲)

آنچه در مورد دکتر بقایی در اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۳ آمده و دو نمونه آن اینجا نقل شد اگر چه از نظر تاریخی مهم است که معلوم شود آقای دکتر بقایی و یا همکاران و دستیاران وی نظیر دکتر سپهدی و یا... رسماً جاسوس و عامل آمریکا و انگلیس بوده‌اند یا خیر؟ اما مهمتر از این آن است که چگونه می‌شود، بهتر از این روش به یک دولت بیگانه جهت ارضای جاه‌طلبی‌های خود در جهت پیشبرد سیاست و اهدافشان به آنها خدمت کرد و به آنها راهنمایی و پیشنهاد داد. شما فکر می‌کنید کدام جاسوس و یا مشاور خودی بهتر از این پیشنهادها و راهنمایی‌ها را می‌توانست در مواقع مختلف نسبت به

دولت مطبوع خودش آمریکا در رابطه با آن وضعیتهای مختلف که دکتر بقایی و دستیارانش به دولت آمریکا در رابطه با سیاست و پیشبرد اهدافشان داده‌اند، بدهد؟ به نظر من کار یک جاسوس و عامل خارجی در داخل یک کشور در مقایسه با روشی که حزب زحمتکشان و آقای دکتر بقایی و یارانش در رابطه با یک دولت خارجی و منافع آنها - آمریکا و انگلیس - در پیش گرفته بودند، خیلی ناچیز است. زیرا یک جاسوس و یا عامل همیشه و در همه جا مورد سوء ظن است و مطرود و با هزاران ترس و لرز خبری گیر می‌آورد و یا عملی به نفع دولت خودش انجام می‌دهد. ولی با این روش که اینها در پیش گرفته بودند، در لباس ملیت، دفاع از منافع کشور، محبوبیت ملی، وطن خواهی و سیاست

مستقل ملی و با محبوبیت و وجهه ملی، بهترین پیشنهادها و اطلاعات دست چین شده را در اختیار بیگانه قرار می‌داده‌اند.

در تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۶۴ (۱۳۴۳/۱۲/۸) از یک منبع کنترل شده آمریکایی (CAS) به رئیس بخش سیاسی در مورد آقای بقایی چنین گزارش می‌شود:

«۱- دکتر مظفر بقایی روز ۱۱ آبان ۱۳۴۳ گفت که آیت‌الله خمینی در نطق مهمی در قم در روز ۴ آبان وضعیت موافقتنامه و نیروها و همچنین موافقتنامه دو بیست میلیون دلاری خرید اسلحه را که

اخيراً از تصویب مجلس گذشته مورد حمله قرار داده است.

۲- بقایی گفت که خود او سرگرم تهیه رساله‌ای است که به امضای خودش خواهد بود و طی آن او حکومت را به خاطر پشتیبانی و تصویب وضع موافقتنامه نیروها با ایالات متحده آمریکا مورد حمله قرار خواهد داد. بقایی همچنین گفت که خطی را که او در مقابل آمریکاییها از آن دفاع خواهد کرد این خواهد بود که آمریکاییها بطور غیر معقولانه‌ای اجازه می‌دهند که این قانون به وجهه آنها و شهرت آنها در ایران لطمه بزند. بقایی همچنین گفت که او حاضر است به خاطر انتشار این رساله به زندان بیفتد ولی احساس می‌کند که برای او لازم است که ابتکاری در این زمینه بعمل آورد زیرا او انتظار دارد که دیگرانی که مخالف این موافقتنامه هستند نیز آنرا مورد حمله قرار دهند» (۳۳).

بقائی بعد از کودتای ۲۸ مرداد به این نتیجه رسیده بود که بدون موافقت و پشتیبانی آمریکا به خواسته خود که نخست وزیری است نخواهد رسید، در این راستا طبق اسناد فوق، در شکستن جبهه داخلی علیه مصدق و حمایت از کودتا، و نشان دادن راهکار پیشبرد سیاست آمریکا در ایران، هم با سفارت آمریکا در تهران و هم از طریق منصور رفیع زاده - که بعد با صلاح‌دید بقائی به عضویت «سیا» در آمده - در آمریکا با آمریکائی‌ها همگام بوده

است. بقائی از یکطرف برای رسیدن به معشوقه خود یعنی نخست وزیری می سوزد و کم کم به این نتیجه می رسد که به هر دلیلی شاه آمادگی نخست وزیری او را ندارد و از طرف دیگر به این واقعیت بیش از پیش پی می برد که روحانیون توان بالقوه و بالفعل بسیج مردم را در اختیار دارند، به احتمال قوی به این فکر افتاده که از طریق روحانیون به معشوقه خود دسترسی پیدا بکند بویژه که روحانیون همگام با مشی کاشانی، بهبهانی و خمینی را هم به همراه دارد. در جریان نهضت خرداد ۴۲ بنا به گزارش ساواک « بقائی مدعی بود که در آن شرایط بهترین فردی است که می تواند سگان کشتی توفان زده را عهده دار گردد. سوابق او در زمینه دوستی با آیت الله کاشانی می توانست زمینه ای مساعد برای وی فراهم کند. بقائی صراحتاً گفت تا آن روز بین مردم و هیئت حاکمه حائل بوده است، " بگذارید نباشم تا بدن ملت را سرنیزه هیئت حاکمه سوراخ کند» (۳۴)

دکتر حسن آیت هم که از اعضای حزب زحمتکشان دکتر مظفر بقائی که بسیار هم به او نزدیک و در حکم دستیار و همکارش بود، وی را به این نیروی عظیم بیش از پیش آگاه می سازد.

موافق متن نامه ۹۴ صفحه‌ای آقای آیت که در تاریخ سوم آذر ماه ۱۳۴۲ به آقای مظفر بقایی رهبر حزب زحمتکشان نوشته است،

عیوب حزب زحمتکشان و راههای برطرف کردن آنها را گوشزد می‌کند و علاوه بر آن برای رسیدن بقدرت کارهایی را که باید و نباید بکند برای آقای بقایی برمی‌شمرد و مهمتر از هر چیز دیگر بوی نشان می‌دهد که چگونه و بچه‌نحو از نیروی مذهب استفاده کند و در این رابطه تنفر خود را از مرحوم مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله زنجانی بطرق مختلف اظهار می‌دارد و غبطه می‌خورد که چرا آقای دکتر بقایی با وجودی که سابقه منفی که روحانیت از آن اطلاع داشته باشد، نداشته بلکه سابقه همکاری با آیت‌الله کاشانی و عنایت ایشان بوی از این زمینه مساعد استفاده نمی‌کند. آیت به آقای بقایی گوشزد می‌کند که « مسئله مذهب و استفاده از نیروی عظیم مذهبی از مسایلی است که باید مورد توجه کامل حزب قرار گیرد... » (۳۵)

پس از تشریح چگونگی استفاده از نیروهای مذهبی اظهار می‌دارد: « در مرامنامه حتماً باید بعضی از اموری که جنبه مذهبی دارد و موجب جلب افراد مذهبی می‌شود گنجانده شود و نیز به مذهب اسلام و قوانین مذهبی اشاره گردد تا ضمن اینکه عده‌ای بدینوسیله به ما می‌گروند، در آینده هم از حربه دین برعلیه ما استفاده‌ای نتوانند بکنند » (۳۶)

در مورد مرحوم بازرگان و آیت‌الله حاج سید جوادی می‌گوید: «

جنابعالی نه تنها سابقه منفی که روحانیت از آن اطلاع داشته باشد نداشتید بلکه سابقه همکاری جنابعالی با آیت‌الله کاشانی و عنایت ایشان نسبت به شما و شعار نصر من الله و فتح قریب که زیب شاهد بود و امثال آن زمینه مساعدی برای جنابعالی فراهم آورده بود. «(۳۷) و شخصیت شما» گذشته از آن در تمام نهضت آزادی شخصیتی که حتی قابل مقایسه با جنابعالی باشد وجود نداشت. یعنی شخصیتی که از طرفی سابقه همکاری و همگامی با بزرگترین شخصیت سیاسی و مذهبی عصر حاضر ایران یعنی آیت‌الله کاشانی را داشته باشد و از سوی دیگر سابقه ۱۴ سال مبارزه کوبنده و شکننده را دارا باشد و از جانب دیگر شخصیت بین‌المللی در ردیف آقای دکتر مصدق پیدا کرده باشد. نهضت آزادی فاقد چنین امتیاز بزرگی بود.» (۳۸)

آیت در نامه خود به بقائی برای تبدیل حزب زحمتکشان به یک حزب طراز نوین و قوی برای بدست گرفتن قدرت و رهبری کشور، ۲۰ پیشنهاد (۳۹) که در اینجا چند نمونه آن آورده می‌شود بوی ارائه می‌دهد:

۱- تبلیغات خارج از کشور را برای رسوخ در روحانیت و مردم وسعت دهیم.

۲- یک هسته قوی مخفی تشکیل دهیم تا در صورت توقیف افراد شناخته شده، فعالیت متوقف نشود و بسیاری از کارهای ضروری که بنام حزب نمی‌شود انجام داد، آن تشکیلات مخفی انجام دهد.

۳- در تعقیب پیشنهادهای قبلی در خصوص ایجاد یک جمعیت مذهبی در کنار حزب مجدداً پیشنهاد مزبور را تکرار می‌کنم. می‌توانیم هیئت‌های متعدد و مذهبی و غیره تشکیل دهیم و از آن طریق به مبارزات خود ادامه دهیم.

۴- کلیه افراد حزب و بویژه افرادی که در رأس قرار دارند از تظاهر به هر عملی که مغایر ظواهر سنن و شعائر مذهبی و ملی باشد خودداری شود.

نظر به اینکه دکتر حسن آیت‌نقش بزرگی در آوردن ولایت فقیه به مجلس خبرگان و تصویب آن داشت، بعضی‌ها کوشش کردند، وانمود کنند و بگویند:

آیت از حزب زحمتکشان کناره‌گیری و به بقائی پشت کرده و راه و رسم دیگری را در پی گرفته است. به شرحی که در قسمت ب- این تحقیق «آیا حسن آیت از بقائی و حزب کناره‌گیری کرده است؟» خواهد آمد فاقد حقیقت است. در این بخش، این نکته که خمینی و بقائی هر دو ضد دموکراسی هستند و معتقدند که رأس حکومت باید در دست یک فرد باشد مورد بحث قرار می‌گیرد.

خمینی و بقائی ضد دموکراسی و رأس حکومت در دست یک فرد

خمینی و بقائی هر دو ضد دموکراسی و معتقدند که رأس حکومت باید در دست یک فرد باشد. بنا بر اطلاعاتی که در دست است، خمینی و بقائی هر دو ضد دموکراسی و معتقدند که رأس حکومت باید در دست یک فرد باشد و هر دو نیز در ایران برای آمریکا منافی قائلند.

بقائی پیوند عمیقی با کانون های خارجی داشت و بویژه در جریان کودتای ۲۸ مرداد که همه جانبه در موفقیت کودتا در خدمت آنها قرار گرفت. اما باید گفت که آمریکائی ها از اول هم موافق پادشاهی در ایران نبودند و بعد از تبعید رضا شاه قصد داشتند که یک نظامی در کسوت رئیس جمهور زمان امور کشور را به دست بگیرد. اما نظر به اینکه انگلیسی ها اشراف نسبتاً کاملی بر امور مختلف ایران داشتند، آمریکائی ها را قانع کرده که با وضع موجود رژیم سلطنت در ایران مناسب تر از جمهوری است. در کودتای ۲۸ مرداد هم آمریکائی ها قصد داشتند که یک نظامی را جایگزین شاه کنند اما این بار هم انگلیسی ها آن ها را قانع کردند که در حال حاضر و با وضعیت موجود شاه باید در رأس قدرت باقی بماند و هر دو بار آمریکائی ها تسلیم نظر انگلیسی ها شدند

ولی همچنان به دنبال حذف سلطنت در ایران باقی ماندند. به دنبال همین خواسته بود که وقتی تیمسار قره‌نی در سال ۱۳۳۶ قصد کودتا بر ضد رژیم شاه را داشت با آمریکاییها در تماس بود و حمایت آنها را به خود جلب کرده بود ولی با مطلع شدن انگلیسی‌ها از آن طرح، کودتا بوسیله آنها لو داده شد و قره‌نی دستگیر شد (۴۰). اما با وجودی که حکم چنین عملی اعدام بود، با وساطت آمریکایی‌ها قره‌نی به سه سال زندان محکوم شد و بعد هم بخشوده ولی از ارتش اخراج شد و قری از آن به بعد هم با آمریکاییها مراوده داشته و در رابطه با انقلاب نیز پیامهایی برای آقای خمینی از قول آنها داده رد و بدل کرده است. آمریکاییان برداشتن شاه را به نوعی در برنامه داشتند، علینقی عالیخانی با توجه به یادداشتهای علم مرگ سپهبد خاتمی را که در شهریور ۱۳۵۴ به هنگام پرواز با گلایدر سقوط کرد و جان سپرد را بی رابطه با برنامه روز مبادای آمریکاییان برای ایران نمی‌داند. وی می‌نویسد: «آمریکا، متفق اصلی ایران، همچنان نگران بود و بیم آن را داشت که در صورت درگذشت ناگهانی شاه، کشور دچار هرج و مرج گردد. در نتیجه در همان اوان برنامه‌ای برای روز مبادا (Contingency Plan) تهیه و در آن پیش‌بینی شد که در صورت لزوم ارتش ایران زمام امور را در دست گیرد و در میان سران ارتش، نقش اصلی را می‌بایست ارتشبد خاتمی ایفا می‌کرد. به احتمال زیاد خاتمی خود نیز به روشنی از این طرح آگاه نبود - و گرنه خودش موضوع را به شاه گزارش

می داد - ولی چند ماه پیش از در گذشت او، جریان به نحوی به گوش شاه می رسد» (۴۱) و گفتگوی شاه و علم را در ۳ مهر ۱۳۵۴ در این رابطه می داند.

عالیخانی می نویسد: «علم در شگرف بود که چرا شاه هیچگونه ناراحتی از کشته شده سپهد خاتمی از خود نشان نمی دهد و چند شب بعد که سر میز شام شهبانو فرح بی احتیاطی های شاه در راندن هواپیما و هلیکوپتر و سرنوشت خاتمی یاد آور شد، " ... جای تعجب است که باز شاهنشاه تکرار فرمودند که این اواخر خاتمی وضع روحی متعادلی نداشت ...» (۴۲) **یک هفته بعد شاه راز خود را به علم فاش کرد:** « راجع به ارتش و همچنین ارتشبد خاتمی مسائلی فرمودند که به نظرم دیگر خیلی زیاد محرمانه است و باید با من به خاک برود. البته شاهنشاه روی ارتش خیلی حساب می کنند و جریئیات امور ارتش و امرای ارتش و همه چیز را در قلب خود می دانند که واقعاً مایه حیرت است...» (۴۳) **علم که به احتمال زیاد از مسائل پشت پرده مطلع بوده، به همین علت بوده وصیت کرده که یادداشتهایش زمانی منتشر شود که دیگر دودمان پهلوی در ایران سلطنت نمی کند. (۴۴)**

آمریکائی ها با اینکه شاه همه جانبه در اختیار آن ها بود، اما نگران بودند که دیکتاتوری همراه با فساد و بی عدالتی و نابسامانی اقتصادی ممکن است کشور را به دام شوروی سوق دهد. از

اینجهت از سال ۳۹ به بعد با اجرای برنامه اصلاحات ارضی و سایر برنامه های خود قصد داشتند که شاه را کنار بزنند و یک نظامی یا شخص دیگری را در کسوت رئیس جمهور بر سر کار بیاورند.

جان اف. کندی در پیام خود به کنگره ی امریکا در ۵ خرداد سال ۱۳۴۰ خورشیدی (۲۵ مه/ ۱۹۶۱ میلادی) این دید و دکترین خود را این گونه بازگو کرد:

«... پیمان نظامی نمی تواند به کشورهایی که بی عدالتی اجتماعی و هرج و مرج اقتصادی راه خرابکاری را در آنها باز می کند کمک نماید. امریکا نمی تواند به مشکلات کشورهای کم رشد فقط از نظر نظامی توجه کند... این امر، خاصه در مورد کشورهای کم توسعه که به میدان بزرگ مبارزه تبدیل شده اند، صادق است و به همین جهت است که باید پاسخ ما به مخاطراتی که متوجه این کشورها است، جنبه ی خلاق و سازنده داشته باشد. ما می خواهیم در این کشورها امیدواری پدید آید... اگر به مشکلات ملت ها فقط از نظر نظامی توجه کنیم، مرتکب اشتباه عظیمی خواهیم شد. زیرا هیچ مقدار اسلحه و قشونی نمی تواند به رژیم هایی که نمی خواهند یا نمی توانند اصلاحات اجتماعی کنند و هرج و مرج اقتصادی مشوق قیام ورخنه و خرابکاری است، کمک کند. ماهرانه ترین مبارزات ضد پارتیرانی نمی تواند در نقاطی که

مردم محلی گرفتاری نوایی هستند و به این جهت از پیشرفت خرابکاران نگرانی ندارند، با موفقیت رو به رو گردد. از طرف دیگر هیچ نوع خرابکاری نمی تواند مللی را که با اطمینان به خاطر جامعه بهتر می کوشند، فاسد کند. این عقیده ی ماست.» (۴۵)

شاه با مطلع شدن از دگرگونی متوجه شد که در مورد خودش صحبت می کند و به تکاپو افتاد و در سال ۱۳۴۱ به دنبال مذاکرات با دولت کنده و جلب رضایت آنان، اجرای اصلاحات را خود بر عهده گرفت. از این رو، شاه برای به دست آوردن شناخت بیشتر از سیاست آمریکا و اظهار آمادگی در راه اجرای آن در ایران در تاریخ ۲۱ فروردین ۱۳۴۱ رهسپار آن کشور شد. شاه در این سفر مراتب پایبندی خود به اجرای رفرم امریکایی را به مقامات آن کشور اعلام کرد و ادامه ی برنامه هایی را که مقامات کاخ سفید بر آن بودند به دست امینی پیاده کنند، بر عهده گرفت. در برابر، آمریکا نیز موافقت خود را با کنار گذاشتن امینی و کمک اقتصادی و نظامی به شاه اعلام کرد و این زد و بند در اعلامیه ی رسمی که میان دو کشور منتشر شد چنین آمد:

«...شاهنشاه اطمینان یافتند که آمریکا پشتیبانی سیاسی و نظامی خود را از ایران ادامه خواهد داد. دستگاه دولتی آمریکا نیز به نوبه خود اطمینان یافت که

شاهنشاه يك متحد استوار است که تصميم قاطع به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی دارند...» (۴۶) و به دنبال این مذاکره بود که اجرای اصلاحات مطلوب آمریکا به شاه واگذار گردید و دکتر علی امینی از نخست وزیری برکنار شد و اسدالله علم به قدرت رسید. بنا به گزارش زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، بقائی اندکی قبل از این فعل و افعال ها یکی از مقامات سیا با رفیع زاده گفتگوئی انجام داد که «حول محور نخست وزیر بقائی دور می زد لیکن این امر به صراحت بیان نشد.» اما وقتی مقام سیا خبر استعفای امینی و انتصاب علم را به وی داد و وی فهمید که بقائی این دوره هم شانسی ندارد و انتظار بی فایده است، رفیع زاده از بقائی در خواست می کند که «مواظب باشید» (۴۷)

جان. اف کندی با اعتراف به اینکه توان نظامی و تسلیحاتی نمی تواند مردم به پا خاسته را از صحنه بیرون براند و به عقب نشینی وادارد، بر این باور بود که «رفرم از بالا» به دست رژیم های وابسته، می تواند ملت ها را از دست زدن به خیزش سیاسی، انقلابی و ضد دیکتاتوری باز دارد و به گفته ی او «امیدواری پدید آورد». از این رو، به رژیم های دست نشانده ی خود در کشورهای وابسته فشار آورد که رفرم ارضی و دیگر رفرم های به اصطلاح اصلاحی را با شتاب هر چه بیشتر در دست اجرا قرار

دهند. او به راستی گمان می کرد که اصلاحات از بالا، به ویژه «اصلاحات ارضی» درمان همه ی دردها، نابسامانی ها و نارسایی های کشوری عقب نگه داشته شده و وابسته است! اعلان رفراندوم انقلاب سفید روحانیون را برآشت. از طریق گفتگوی غیر مستقیم با آقای بهبودی و آیت الله کمالوند با شاه وارد مذاکره شدند و شاه را از اجرای برنامه انقلاب سفید و رفراندوم بازداشتند. سرانجام شاه به مرحوم آیت الله کمالوند حرف آخر خود را می زند و می گوید:

«اگر آسمان به زمین بیاید و زمین به آسمان برود من باید این برنامه را اجراء کنم، زیرا اگر نکنم من از بین می روم و کسانی روی کار می آیند و به این کارها دست می زنند که نه تنها هیچ اعتقادی به شما و مرام و مسلک شما ندارند بلکه این مساجد را به سر شما خراب خواهند کرد و شما را از بین خواهند برد» (۴۸)

در این مرحله بار دیگر بقائی برای مقابله با اسدالله علم و آزمایش شانس خود، همگام با روحانیت و خمینی با رفراندوم انقلاب سفید در ششم بهمن ۱۳۴۱ مخالفت کرد. همچنانکه قبلاً هم ذکر شد و مجدداً یادآور می شود، بقائی در جریان نهضت خرداد ۴۲ بنا به گزارش ساواک « مدعی بود که در آن شرایط بهترین فردی است که می تواند سگان کشتی توفان زده را عهده دار گردد. سوابق او در زمینه دوستی با

آیت الله کاشانی می توانست زمینه ای مساعد برای وی فراهم کند. بقائی صراحتاً گفت تا آن روز بین مردم و هیئت حاکمه حائل بوده است، " بگذارید نباشم تا بدن ملت را سرنیزه هیئت حاکمه سوراخ کند» (۴۹)

نهضت روحانیت که از سال ۱۳۴۰ به رهبری خمینی شروع و با حمایت بخشهایی از روشنفکران، سیاسیون، و توده مردم و در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به نقطه اوج خود رسید و متعاقب آن آقای خمینی زندانی و بعد هم به ترکیه و نجف تبعید شد. بقائی و خمینی در این دوره هم در رابطه با قدرت و منافع آمریکا در ایران هم خط و همگام اند. بنا بر متنی که تلویزیون بی بی سی فارسی از سند سری «اسلام در ایران»، منتشر کرده است، آقای خمینی هم در نیمه آبان ۱۳۴۲ توسط حاج میرزا خلیل کمره‌ای، از طریق سفارت آمریکا در تهران، به جان اف کندی، رئیس جمهوری وقت امریکا، پیام داده است. که او برای امریکا در ایران منافع می‌شناسد و از حضور امریکا در ایران حمایت می‌کند.

«خمینی توضیح داد که او با منافع آمریکا در ایران مخالفتی ندارد. بر عکس، او اعتقاد داشت که حضور آمریکا در ایران برای ایجاد توازن در برابر شوروی و احتمالاً نفوذ بریتانیا ضرورت دارد.» (۵۰)

چه پیام مستقیم از خمینی باشد و چه با اطلاع و زبان حال وی باشد. محتوای آن با گفتگویی که در نجف مرحوم مهندس صادق امیر حسینی در پائیز سال ۴۸ که در باره مبارزه با شاه با آقای خمینی داشته، خمینی بوی گفته بود: «تا آمریکا نخواهد آب از آب تکان نمی خورد». (۵۱) و پیام خمینی به کارتر در بهمن ۵۷ (۵۲) هماهنگ و همخوانی دارد. اینها نشان از این دارد که بقائی و خمینی به لحاظ تفکر سیاسی و یا حد اقل به لحاظ تاکتیک سیاسی جهت رسیدن به خواسته خود هم خط و همگام هستند.

نظر به اینکه آقای خمینی موافق نامه اش به کارتر منافی در ایران برای آمریکا قائل بود، و بنی صدر شدت مخالف و استدلال می کرد که چرا باید آمریکا و یا سایر کشورها در ایران منافی داشته باشند، مگر ما در آن کشورها منافی داریم؟ و آیا آنها قبول دارن که ما در آن کشور منافی داریم؟ قطعاً خیر! بله اما اگر کشوری در کشور دیگر مثلاً آمریکا و یا هر کشور دیگری در ایران در پروژه هایی سرمایه گذاری کند، طبعاً بر اساس آن سرمایه گذاری حقوقی و یا منافی به آن کشور تعلق می گیرد.

به همین علت تمامی قرار و مدارهای آقای خمینی با آمریکائی ها و حلقه اسرار ارتباط وی با آمریکائی در پاریس با نهضت آزادی و

بوژه دکتر ایراهیم یزدی بود، تمامی آنها از بنی صدر مخفی نگاه داشته شده بود. با وجود اینکه آقای خمینی می دانست که وی مخالف منافع غرب در ایران است، به نظر من او را امتحان کرد که برایش مسجل شود که آری بر همان سبک و سیاق است یا نه! به این دلیل وقتی جورج براون **Georg Brown** وزیر خارجه اسبق انگلستان و چهرهٔ پر نفوذ و قدرتمند پشت پرده حکومت انگلستان در دوران انقلاب، به آقای خمینی اطلاع می دهد که می خواهد بیاید پاریس و با وی ملاقات کند. آقای بنی صدر در آن زمان به لندن سفر کرده بود، آقای خمینی به وی اطلاع می دهد که از جانب وی با جرج براون ملاقات و گفتگو کرده و ببیند که چه می گوید و چه نظری دارد. آقای بنی صدر هم به اتفاق آقای علی امیر حسینی به عنوان مترجم به ملاقات جورج براون می رود. جرج براون می گوید: وزیر خارجه فعلی شاگرد و بچه من است و هر چه بگویم عمل می کند و هر چه بخواهید می گویم انجام دهد و من هم عازم ایران هستم، و ما در آنجا منافی داریم و شاه هم رفتنی است. شما از ما چه می خواهید؟ آقای بنی صدر در مورد استقلال با وی صحبت می کند و می افزاید که ما از شما می خواهیم که در امور کشور ما دخالت نکنید و ما می خواهیم مستقل باشیم و می خواهیم رابطه برابر نظیر هر دو کشور مستقل با هم داشته باشیم و از این قبیل مسائل.

این که آقای خمینی به بنی صدر می گوید که از جانب ایشان با جرج

براون مذاکره کند، به نظر می رسد که دو علت داشته است:
یکم: آقای خمینی بنی صدر را امتحان می کند که ببیند آیا وی در
خور اعتماد و راز داری و اهل معامله است یا خیر؟
دوم: وقتی مشاهده می شود، که وی اهل هیچ معامله ای نیست.
هیچ امری سری به وی اطلاع و یا مشورت نمی شود و اینگون امور از
او پنهان می ماند، حتی چگونگی تشکیل شورای انقلاب و افراد عضو
این شورا و تنها از وی به عنوان پاسخگویی به سئوالها و بویژه سئوال
های خارجی ها در مورد اسلام و انتقاد به اسلام، تحلیل و گزارش و
وضعیت موجود، چگونگی اجرای برنامه بعد از پیروزی انقلاب، و اینکه
ما متخصص و اقتصاد دان و برنامه اقتصادی داریم بهره می برد. و سایر
امور از وی پنهان می ماند. (۵۳)

آقای خمینی که هم خط و همگام با کاشانی بهبهانی و بقائی است. هر
دو مخالف هستند که شخص اول مملکت برای دوره ای کسی باشد
که انتخاب بشود و بعد از پایان دوره خود، آن را به شخص دیگری
که از جانب مردم انتخاب شده است واگذار کند. هر دو بقائی و
خمینی مخالف جمهوری دموکراتیک هستند: بقائی در سخنرانی خود
در ۲۹ آذر ۱۳۳۲ در حزب زحمتکشان گفت: « من متأسفم که بعضی از
دوستان من گاهی می گویند اگر آن اوضاع نمی شد و شما با دکتر مصدق مخالفت

نمی کردید، چنین اوضاعی پیش نمی آمد. در حالی که آن دوستان من باید بدانند اگر آن بساط از بین نمی رفت، الآن اسیر جمهوری دموکراتیک بودیم» (۵۴)

در سخنی که آقای مسعود بهنود در یو تیوپ منتشر کرده به صراحت آمده که بقائی معتقد به دموکراسی نبود و ولایت فقیه هم نظریه دکتر بقائی است: «دکتر بقائی معتقد بود که در ایران دموکراسی یعنی اینکه شخص اول کسی باشد که انتخاب می شه و عوض می شه عملی نیست- او معتقد بود که در شرق نمی شه- وقتی انقلاب جنبه اسلامی گفت دکتر بقائی به این تعبیر رسیده بود که اتفاقاً از نظر اسلام می شه نظریه بیرون آورد. البته به صراحت نمی گفت ولایت مطلقه فقیه ولی این حرف زده می شد. یکی از اعضای حزب زحمتکشان حزب دکتر مظفر بقائی که بسیار هم به او نزدیک بود دکتر حسن آیت بود. و اصولاً کسی بود که بیشترین فعالیت یا سهم فعالیت را به عنوان نماینده مجلس و یا جاهای دیگر در مقابل بنی صدر و در مقابل مهندس بازرگان بازی می کرد ولی در مجلس خبرگان این نظریه را که نظریه دکتر بقائی بود توانست بیاورد و مطرح کند توجه داشته باشید که تا این زمان دو تا قانون اساسی به تصویب آقای خمینی رسیده بود و ولایت فقیه نداشت تا آن زمان روزنامه ها تیرهایی می زدند که رئیس جمهور آینده رئیس جمهور بعد از تأسیس قانون اساسی آیت الله خمینی است. تا زمانی که اطلاعات بعدی ما نشان داد که آیت توانست گوش آیت الله منتظری را در اختیار بگیرد و بعد از آن با اصرار آیت الله منتظری ولایت فقیه در قانون اساسی قرار گرفت البته بیشتر روحانیون هم از آن استقبال کردند» (۵۵)

بعد از مشاهده این مطلب از آقای بهنود، از ایشان پرسیدم که بر چه اساس و سند و مدرکی می گویند ولایت فقیه نظریه دکتر بقائی است و دکتر حسن آیت که بسیار به بقائی نزدیک بود، توانست این نظریه بقائی را به مجلس خبرگان بیاورد و آن را به تصویب برساند. آقای بهنود پاسخ داد: همان اوایل بعد از پیروزی انقلاب اینجانب در مصاحبه ای که با بقائی داشتم، وی این نظریه خود را در آن مصاحبه به روشنی بیان داشت.

آقای خمینی هم هنگامی که سوار بر اسب قدرت شد، به هنگام تدارک برای رفراندوم تغییر نظام با وجودی که بنا به قول مرحوم بازرگان شورای انقلاب به اصرار دکتر بهشتی تصویب کرده بود: «جمهوری دموکراتیک اسلامی» (۵۶) و مرحوم بازرگان و دیگران اعلان کردند، حکومت جمهوری دموکراتیک اسلامی، آقای خمینی بشدت حمله کرد و توی دهان همه زد و گفت: «حکومت جمهوری اسلامی نه یک حرف بیشتر و نه یک حرف کمتر» (۵۷) و چون نظریه ولایت فقیه به نصب است و نه انتخاب مردم زیرا می گویند: خداوند ولایت را به پیامبر (ص) و ائمه (ع) اعطاء فرموده و فقها منصوب از سوی ائمه هستند. و به همین هم علت وقتی خمینی مرحوم بازرگان را بنا بر «حق شرعی» به نخست وزیری منصوب کرد، به نظر او در «حکومت

جمهوری اسلامی» هم رأی مردم، رأی اعتماد است و نه رأی شرکت در سرنوشت خویش همان که در فقه، «رجوع» خوانده می‌شود - منتها در آن زمان و در آن جوّ شور و هیجان و بهم ریختگی کشور کسی به این نکته توجه نداشت و یا آن به چیزی گرفته نمی‌شد - و این با «جمهوری دموکراتیک اسلامی» سازگار نمی‌آمد. آقای خمینی قبلاً هم بنا به قول خودش در کتاب ولایت فقیه، در آرزوی این است که شخص صالحی در رأس قدرت امپراطوران عثمانی باشد.»

یک زمان هم دولت بزرگ عثمانی بوجود آمد استعمارگران آن را تجزیه کردند... گرچه بیشتر حکام دولت عثمانی لیاقت نداشتند و بعضی از آنها فاسد بودند و رژیم سلطنتی داشتند باز این خطر برای استعمارگران بود که افراد صالحی از میان مردم پیدا شوند و بکمک مردم در رأس این دولت قرار گرفته با قدرت و وحدت ملی بساط استعمار را برچینند» (۵۸)

خمینی با چنین وضعیت روحی و روانی و در رؤیای حکومت قدرت فردی یعنی ولایت فقیه، به پاریس می‌آید. بعد هم که کرسی رهبری و قدرت را در دست گرفت، و پایش به ایران رسید و زمینه برایش فراهم شد، بر همان سیاق عمل کرد و در عمل هم نشان داد که همانند بقائی به دموکراسی اعتقادی ندارد و با بقائی در این مورد هم خط و همگام است. زیرا وقتی به پاریس آمد نگران بود که اگر مردم و ملیون و آزادیخواهان به انقلاب روی

نیاورند، در همان پاریس تا ابد خواهد ماند. این است نه تنها تا زمانی که در پاریس کوچکترین نکته ای که دال بر ولایت فقیه باشد، بر زبان نیاورد، بلکه در ایران هم بعد از پیروزی انقلاب تا شهریور ۵۸ که زمینه را مساعد و شرایط را مهیا دید، دم از طرح ولایت فقیه بسته بود.

حال که با اسناد فوق تا به اینجا حد اقل مشخص شده است که حد اقل به لحاظ سیاسی و رسیدن به هدف بقائی و خمینی هم خط و هم گام بوده و در تمامی دوران و هر دو ضد دموکراسی و بر این نظر بوده اند که حکومت باید در دست یک فرد باشد.

بقائی که از یکطرف از طرق مختلف چه افرادی که در درون ساواک داشته و چه ارتباطاتی که با افراد مختلف با آمریکائی ها داشته به این صرافت افتاده که در دستگاه شاه امکان دستیابی به نخست وزیری وی وجود ندارد و خود هم مشاهده کرده که شاه به فعال مایشائی تبدیل شده که قانون اساسی را هم از پایه ویران کرده و از قانونیت انداخته است. بنابراین برای دست یافتن به معشوقه خود یعنی دستیابی به قدرت باید ب فکر و چاره دیگری بود و از طرف دیگر آمریکائی هم که دریافته اند که انقلاب سفید شاه شکست خورده و وضعیت کشور مانند آتشی زیر خاکستر است و در مورد استواری پایگاه سیاسی پهلوی در ایران احساس نگرانی

می کردند. سیاستمداران آمریکا هم توسط کارشناسان و محققین دانشگاهی و هم توسط کارشناسان C.I.A و هم در جریان در جریان نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ این واقیعت را دریافته بودند که رژیم شاه پایگاه مردمی ندارد و بی تردید رژیمی که از پشتیبانی مردم بر خوردار نباشد، با کوچک ترین رویداد پیش بینی نشده از هم فرو می پاشد و از میان می رود و با سر نگونی رژیم دست نشانده، و به احتمال زیاد کشور در دام بلوک شرق و اتحاد شوروی در خواهد غلطید.

برای جلوگیری از چنین حادثه و خطر احتمالی باید چاره ای اندیشیده شود. و تنها راه چاره که ایران همچنان سد راه غلطیدن به دام بلوک شرق و اتحاد شوری باقی بماند، نقش باز کردن روحانیت در قدرت و حاکمیت است و یا حد اقل بر اساس متمم قانون اساسی ۱۹۰۶ نقش تعدیل کننده قدرت را بازی کنند.

بقائی که معتقد است در شرایطی بحرانی ممکن است در مسند قدرت قرار گیرد، چه بحرانی مهمتر از بحرانی که در نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ ایجاد شده و حکومت را تا سر حد سقوط کشانده و همچنان ادامه دارد. و وی هم با روحانیون خط کاشانی بهبهانی و خمینی هم گام است. می تواند با کمک آن ها به عنوان کسی که قادر است کشور را از بحران نجات دهد نقش خود را بازی کند. بقائی هم که خود را

شخص دوم مملکت بعد از شاه می دانست فکر می کرد و یا امید داشت که به نخست وزیری برسد. در سال ۴۸ فهرستی از افراد مورد اطمینان و کسانی که بتوانند اصلاحات را با دست وی عملی سازند به شاه می دهد و شانس خود را بار دیگر برای نخست وزیری امتحان می کند « در شرایطی بحرانی در مسند قدرت قرار گیرد. او می گفت که باید فهرستی از افراد مورد اطمینان و کسانی که بتوانند اصلاحات را عملی نمایند به شاه داده شود تا " شاید در آینده مورد استفاده قرار گیرد » (۵۹)

در اینجا جالب است بدانید که آقای حسن آیت بعد از نهضت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، نامه ۹۴ صفحه‌ای (۶۰) خود را در سوم آذر ۱۳۴۲، برای بهبودی و تغییر روش سیاسی حزب زحمتکشان برای موفقیت و به دست گرفتن قدرت با نشان دادن بعضی از راهکارها به آقای بقائی نوشته است. و از جمله به وی یادآوری کرده است که اینکه در چهار چوب قانون می خواهید عمل کنید غلط است: « و همین طرز فکر غلط موجب شده که ما خود را بیهوده خسته سازیم و از کوششهای دیگری خودداری ورزیم و بسیاری اعمال ناصواب را انجام دهیم » و این « آنستکه شاه تحت فشار اوضاع داخلی و شرایط بین المللی جنابعالی را به نخست وزیری منصوب کند. به دلیل این قسمت از بیانات جنابعالی: «... به این جهت من از اینجا به ایشان (مقصود علم است) پیغام می دهم که برای حفظ خودشان، برای حفظ شاه و برای حفظ مملکت از نخست وزیری کناره گیری بکنند و ادعائی که تا حالا

نکرده ام (و آقایان می دانند که بارها در معرض این مسئولیت بوده ام) فقط از لحاظ مملکت اعلام می کنم که خودم حاضر هستم نخست وزیر بشوم. » معنی این جملات جنابعالی این است که از آقای علم خواسته اید کنار برود و شاه جنابعالی را به نخست وزیری منصوب کند. شاه هم که متأسفانه آدم " حرف نشنوی " بود و این پیشنهاد جنابعالی را قبول نکرد و قرائن نشان می دهد که ایشان آزادانه هیچگاه چنین کاری نخواهد کرد. پس چگونه جنابعالی می خواهید حکومت را در دست بگیرید؟

(۶۱) و سپس انقلاب را بوی یاد آوری می کند: « به قول جنابعالی دیگر این پیچ و مهره های هرز نمی تواند جلو انقلاب را بگیرد و به هر ترتیب یقین است که این دستگاه تا مدت زمان طولانی نمی تواند دوام بیاورد و محکوم به سقوط و زوال است » (۶۲) بعد هم خلاء عظیمی که بعد از درگذشت آیت الله بروجردی در مملکت ایجاد شد آقای خمینی آن را با قاطعیت پر کرد و مردم هم نشان دادند که اگر کسی صمیمانه و از روی ایمان وارد میدان شود او را تأیید خواهند کرد. (۶۳)

کوشش های بقائی که در نظام شاهی به نخست وزیر برسد هر بای و این بار هم این بار هم با در بسته مواجه می شود. و با تجربه های مختلف و در زمان های مختلف شانس خود را برای نخست وزیری می آزماید ولی هر بار با شکست مواجه می شود، سرانجام بقائی دریافته که با وجود شاه امکان دستیابی به قدرت برایش میسر نیست. و آیت هم در نامه خود به وی همچنانکه در بالا آمد راهکار

خروج از قانون و اینکه این سیستم نمی تواند مدت طولانی دوام بیاورد و محکوم به سقوط است و انقلاب حتمی و جلو آن را نمی شود گرفت یادآوری کرده است. برای بقائی در شرایط بحرانی شاید راه رسیدن به معشوقه برایش فراهم شود و چه بحرانی مهمتر از انقلاب و چون بقائی همچنان در پی به دست گرفتن قدرت به هر قیمتی است، بنابراین روحانیت و خمینی را نباید از دست داد. وی که بشدت به دنبال چاره کار بوده، با راهکارهای آقای دکتر حسن آیت که روحانیت و خمینی را نباید از دست داد، آن چاره را به احتمال بسیار زیاد طرح ولایت فقیه می بیند و این است که با ایماء و یا اشاره آمریکائی ها از طریق بقائی و حزب زحمتکشان و یا مستقیم توسط بقائی و با موافقت آمریکائی ها به خمینی که به لحاظ سیاسی هم خط و هم نظر با بقائی بوده القا شده است. بعید نیست و بسیار هم محتمل که آقای خمینی که تا قبل از رفتن به نجف مخالف جدی ولایت فقیه بوده، حال با آن ایما و اشاره ها به تدریس ولایت فقیه پرداخته است. این مسئله در ادامه تحقیق روشنائی بیشتری پیدا خواهد کرد.

آماده کردن بقائی فهرستی از افرادی که اصلاحاتی را با دست وی عملی سازند، در خرداد ۴۸ و تدریس طرح ولایت فقیه از جانب آقای خمینی در بهمن همان سال به احتمال قوی حکایت از این دارد که طرح ولایت فقیه از جائی و یا کسی به وی القا و

یا اشاره شده است. در اینکه طرح ولایت فقیه از چه جانی جائی و یا چه کسی به خمینی القا شده، با اما و اگر ها و یا سئوالهایی همراه است. اما اینکه طرح ولایت فقیه توسط حزب زحمتکشان و آیت ابتدا به منتظری و سپس با حمایت وی توسط دکتر آیت به مجلس خبرگان آمد، جای شک و شبهه نیست و این قسمت دوم است که قسمت اول را هم کمی تقویت می کند که طرح از اول برای دستیابی به قدرت به خمینی القا و در نتیجه آن را تدریس کرده است. همچنانکه در ابتدای این اثر آمد که اشاره و یا الهام ولایت فقیه به آقای خمینی در دو مرحله انجام پذیرفته است. اما مرحله اول که تدریس ولایت فقیه به عنوان زعامت و رهبری سیاسی با اشاره آمریکائی ها توسط بقائی و حزب زحمتکشان و یا مستقیم توسط بقائی و با موافقت آمریکائی ها صورت گرفته است، در همینجا به پایان می رس. و همچنانکه در بالا آمد، این مرحله یعنی الهام و یا اشاره به خمینی در تدریس ولایت فقیه با اما و اگر و یا سئوالهایی همراه است. اما در اینکه در مرحله دوم این طرح توسط حزب زحمتکشان و توسط آیت ابتدا به منتظری و سپس با حمایت وی توسط دکتر آیت به مجلس خبرگان آمد، جای شک و شبهه نیست و این قسمت دوم است که اثبات قسمت اول را هم تقویت می کند که طرح ولایت فقیه از اول با اشاره آمریکائی ها توسط بقائی و یا مستقیم توسط بقائی و با موافقت آمریکائی ها برای

دستیابی قدرت به خمینی القا و در نتیجه آن را در نجف تدریس کرده است.

ب- ابتکار طرح ولایت فقیه در مجلس خبرگان توسط حزب زحمتکشان و بقائی

نظر به اینکه یکی از وظایف دولت موقت تهیه قانون اساسی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید بود. دولت موقت هم عده ای از حقوق دانان را مأمور تهیه و تدوین طرح قانون اساسی کرد. قانون اساسی جدید تهیه و پس از حک و اصلاح آن، متن نهایی که به تأیید دولت موقت و تصویب شورای انقلاب رسید و مورد تأیید علما و آقای خمینی هم قرار گرفت و در آن بحثی و حتی کلمه ای از ولایت فقیه نبود. در مورد اینکه این قانون اساسی چگونه به رأی ملت گذارده شود در شورای انقلاب دو نظر بود:

یکی اینکه همین قانون اساسی به رفراندوم گذاشته شود و دیگر اینکه مجلس مؤسسان تشکیل شود و این قانون اساسی در مجلس مؤسسان ۵۰۰ - ۶۰۰ نفره به تصویب نهایی برسد. هر کدام از طرفین این دو نظر هم دلایل خود را داشت و در آخرین مرتبه که

جلسه در قم و با حضور آقای خمینی تشکیل شد به نتیجه مشخصی نرسیدند. سرانجام آقای طالقانی وسط را گرفته و پیشنهاد مجلس خبرگان را دادند و گفتند: برای اینکه مشکل حل بشود، می‌شود مجلس مؤسسانی که اعضاء آن محدود به ۶۰ - ۷۰ نفر باشد تشکیل داد و این مجلس مؤسسان محدود، کار تصویب قانون اساسی را به پایان برساند. این پیشنهاد پذیرفته شد و قرار بر این شد که مجلس مؤسسان محدود یعنی مجلس خبرگان تشکیل بشود و در آن قانون اساسی جدید که دولت موقت آن را تأیید و شورای انقلاب هم آن را تصویب کرده و آقای خمینی و سایر علما هم آن را تأیید کرده اند در این مجلس خبرگان قانون اساسی به تصویب نهایی برسد.

مجلس خبرگان درست همزمان در سالگرد کودتای ۲۸ مرداد ماه در سال ۵۸ افتتاح شد که غیر مستقیم این معنی را در بطن خود داشت که از این به بعد کار به دست موافقان و حامیان کودتای ۲۸ مرداد رقم خواهد خورد. خود آقای خمینی از حامیان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ است وی بعداً و در سخنرانی ۲۵ خرداد سال ۶۰ مکنونات قلبی خود را آشکار کرد و گفت: مصدق «هم مسلم نبود» و «مصدق از اسلام سیلی خورد» و در واقع یعنی اینکه دست اسلام از آستین آمریکائی‌ها در آمد و بر مصدق سیلی نواخت و حکومت

او را ساقط کرد. قاضی القضاة قتال او آقای خلخالی هم از فدائیان اسلام ضد مصدق و موافقان کودتا، عده ای از روحانیون خط کاشانی بهبهانی و بقائی هم از مصادر مختلف امور شدند. اما در آن غوغا سالاری خیابانی و بحران هر روزه آن زمان کسی به آن توجهی نکرد زیرا اینگونه مسائل بعدها برای ملیون و آزادیخواهان روشن شد. در مجلس خبرگان آقای منتظری رئیس مجلس و آقایان بهشتی و آیت به ترتیب نایب رئیس اول و دوم انتخاب شدند. در مجلس خبرگان پیشنهاد قانون اساسی تهیه و تصویب شده دولت موقت و شورای انقلاب و تأیید مراجع و آقای خمینی به کنار نهاده شد و حسن آیت نظریه ولایت فقیه دکتر بقائی را ابتدا به آیت الله منتظری القا کرده و بعد با موافقت او که رئیس مجلس خبرگان بود، طرح به مجلس آورده شد و وسیله آقای منتظری و آیت، بحث تصویب و اختیارات ولایت فقیه به صحنه آمد و چون ولایت فقیه با اسلام بیانگر قدرت آقای خمینی و دیکتاتوری صلحای آقای بهشتی (۶۴) هماهنگی داشت آقای خمینی که تا آن زمان از ملیون و آزادیخواهان واهمه ای داشت و تا قبل از تشکیل مجلس خبرگان نامی از ولایت فقیه به میان نیاورده بود، وقتی زمینه را مساعد دید، ماهی پس از تشکیل مجلس خبرگان در ۳۰ مهر و ۱ آبان ۵۸ با غوغا سالاری سخت بر مخالفان

ولایت فقیه تاخت. (۶۵) و چون طرح موافق ذائقه سایر روحانیون قدرت طلب و بویژه اعضای روحانی مجلس خبرگان بود، از تصویب مجلس خبرگان گذشت.

هیچ جای شک و شبهه ای نیست که در طرح نظریه ولایت فقیه دکتر بقائی در مجلس خبرگان و در تصویب آن آیت نقش ویژه ای بازی کرده است و این را هم خودش و هم بعضی دیگر از زعمای آن زمان جمهوری اسلامی اذعان کرده اند. دکتر حسن آیت در یک مصاحبه مطبوعاتی در محل حزب جمهوری اسلامی گفت:

«علت اینکه روزنامه انقلاب اسلامی و سایر ضدانقلابیون... علیه من دست به سمپاشی زده‌اند دو چیز است: یکی اینکه من قانون اساسی را که تلاش کردم و در مجلس خبرگان از صورت غربی به صورت اسلامی در آوردم بی اعتبار سازند و دوم اینکه چون من باعث به تصویب رسیدن اصل ولایت فقیه هستم می‌خواهند از من انتقام بگیرند.» (۶۶)

وقتی هم در ۴ مرداد ۶۰ آیت ترور شد، آقای رفسنجانی نوشت:

«وی [یعنی حسن آیت. ن.] پس از انقلاب به عنوان نایب رئیس مجلس خبرگان، نقش مؤثری در تصویب مواد مربوط به ولایت فقیه ایفا کرد. شهید آیت همچنین در افشاگری علیه بنی صدر بسیار فعال بود.» (۶۷)

در پیش نویس قانون اساسی تهیه و تصویب شده دولت موقت و شورای انقلاب و تأیید مراجع و آقای خمینی که در آن هیچ

ذکری و یا نامی از ولایت فقیه به میان نیامده بود و قرار هم بود که این قانون در مجلس خبرگان به تصویب برسد، ناگهان دو هفته قبل از تشکیل مجلس خبرگان آقای منتظری مصاحبه‌ای کرد و گفت: «غرب زدگی پیش نویس قانون بیش از شرع زدگی آنست. یکی از مسائلی که باید در قانون اساسی گنجانده شود مسئله ولایت فقیه و حکومت فقیه است... خلاصه در این قانون بایستی ولایت و حکومت فقیه کاملاً تصریح شود» (۶۸)

توضیح آقای رفسنجانی در مورد تشکیل مجلس خبرگان و تصویب ولایت فقیه گویا است:

«همانطوری که پیش از این گفته‌ام، اصل ولایت فقیه و محتوای آن را امام، سالها پیش در نجف بحث کرده بودند و تقریباً از نظر تئوری موضوع روشن بود، اما در مورد شکل اجرائی آن فکر نشده بود. به همین دلیل در پیش نویس قانون اساسی - که جمعی از کارشناسان و حقوقدانان با دیدن قوانین اساسی دنیا آن را تهیه کرده بودند - بحثی از ولایت فقیه نیامده بود. آن پیش نویس در شورای انقلاب که آمد، آنجا این بحث، به ذهن مان نرسید که بگنجانیم و وقتی هم این پیش نویس پس از تصویب شورای انقلاب، خدمت امام دادیم و حضرات آیات گلپایگانی، شریعتمداری، نجفی مرعشی (۶۹) و دیگر علمایی که آن موقع بودند، آنها هم گنجاندن این بحث در متن قانون به ذهنشان نرسید. در برخی محافل و مطبوعات، بحثهایی در این زمینه وجود داشت و حتی آقای منتظری، در آستانه انتخابات

مجلس خبرگان، مصاحبه‌ای کرد و خواستار گنجاندن ولایت فقیه در قانون اساسی شد ولی بطور رسمی این بحث تا تشکیل مجلس خبرگان، در جای دیگر مطرح نشد... امام (ره) هم وقتی این بحث بطور جدی مطرح شد و متوجه شدند این نقص در پیش‌نویس قانون اساسی بوده است، خیلی محکم ایستادند و از آوردن مسئله ولایت فقیه در قانون اساسی دفاع کردند. «(۷۰)

آقای مهندس عزت‌الله سحابی در رابطه با ولایت فقیه و دکتر حسن آیت و نقش وی در پیشنهاد و تصویب ولایت فقیه در مجلس خبرگان در مصاحبه با اینجانب متذکر شد که ولایت فقیه را حسن آیت و اسرافیلیان از دوستان و همکاران دکتر بقایی و حزب زحمتکشان ابتدا به آقای منتظری پیشنهاد کرده و سپس به مجلس خبرگان آورده شد:

«هنگامی که مجلس خبرگان تشکیل شد، آقای آیت جزء اعضاء هیئت رئیسه بود. وی در روز تشکیل مجلس خبرگان سخنرانی کرد و در آن مسئله ولایت فقیه را عنوان کرد و گفت: دولت موقت صلاحیت نوشتن قانون اساسی را نداشته است و مجلس خبرگان خودش باید رأساً قانون اساسی را از نو بنویسد و بعد از آن آقای آیت بعضی از مواد قانون اساسی مصوب شورای انقلاب را با قانون مشروطیت مقابله کرد و نتیجه گرفت که آن قانون خیلی مترقی‌تر

از این قانون بوده است و حداقل با بودن پنج مجتهد رنگ و بوی اسلامی دارد، در صورتیکه این قانون مصوب شورای انقلاب اصلاً رنگ و بوی اسلامی ندارد. بعد از آن وی متن آماده شده‌ای را آورد و تک تک مواد آن را به بحث گذاشت و به تصویب رسانید. بعدها در پرونده آقای دکتر آیت مشاهده شد که مسئله ولایت فقیه را، وی عنوان کرده است.

از طرف دیگر روزی آقای موسوی اردبیلی در شورای انقلاب جزوهای را که حزب زحمتکشان تهیه کرده بود و به امضاء شورای مرکزی آن حزب بود و بوسیله یکی از اعضاء خود آنرا به آقای موسوی اردبیلی داده بودند، وی آن را به من داد. در آن جزوه ذکر شده بود که این قانون اساسی که دولت موقت تهیه کرده است، فقط در آن بجای شاه رئیس جمهور گذاشته شده است و رنگ و بوی اسلامی ندارد و همان قانون مشروطیت است، با این تفاوت که آن قانون مشروطیت خیلی از این قانون اساسی تهیه شده وسیله دولت موقت مترقی‌تر بوده است، چونکه در متمم آن قانون آمده است که برای تطابق قوانین با شرع باید قوانین به تصویب پنج مجتهد برسد.

آقای مهندس سبحانی در ادامه آن اضافه کردند و گفتند: در دوره اول مجلس شورای اسلامی که من نماینده بودم به کمیسیون

برنامه و بودجه رفتیم و آقای دکتر آیت هم به این کمیسیون آمد و من با وجودیکه از وی خوشم نمی‌آمد، ولی چون هر دو در یک کمیسیون بودیم و من در آن کمیسیون رئیس بودم، گهگاهی با هم صحبت می‌کردیم و با هم در رابطه بودیم و اصولاً در یک کمیسیون کاری، همه با هم در ارتباط و گفتگو هستند. روزی دکتر آیت در کمیسیون برنامه و بودجه در مورد ولایت فقیه برای من و آقای مهندس معین فر چنین نقل کرد: من و اسرافیلیان رفتیم خدمت آقای منتظری و گفتیم که مردم انقلاب کرده‌اند که ولی فقیه حاکم باشد و قانون اساسی اسلامی باشد، حالا این پیش نویس قانون اساسی که وسیله دولت موقت تهیه شده و به تصویب شورای انقلاب رسیده است رنگ و بوی اسلامی ندارد و این قانون اساسی اسلامی نیست و باید تغییر کند و بصورت اسلامی درآید و ولایت فقیه باید در قانون اساسی جمهوری اسلامی باشد. بعد از این جریان فهمیدیم که مصاحبه آن روز آقای منتظری همان بوده است که حسن آیت و اسرافیلیان از دوستان و همکاران دکتر بقایی و حزب زحمتکشان به وی پیشنهاد کرده‌اند.» (۷۱)

آقای مسعود بهنود هم که پی گیر مسئله بوده و همچنانکه در قسمت سوم آمد، با بقائی همان اوایل بعد از پیروزی انقلاب مصاحبه و گفتگو کرده برایش آشکار شده که دکتر حسن آیت یکی از

اعضای حزب زحمتکشان که بسیار هم به بقائی نزدیک بوده و او نظریه ولایت فقیه دکتر بقائی ابتدا به آقای منتظری القا و بعد هم با موافقت ایشان آن را به مجلس خبرگان آورده است. (۷۲)

البته این را هم باید گفت: بر عکس آقای خمینی که به ولایت فقیه معتقد نبود، مرحوم منتظری موافق ولایت فقیه بود، اما فکر نمی کرد که زمینه این قدر خالی است که در این زمان بشود آن را طرح و تصویب کرد. حمایت و پشتیبانی حزب زحمتکشان و بویژه حسن آیت از طرح ولایت فقیه، جرأت و شهامت لازم را به آقای منتظری القا کرد. مرحوم منتظری مرتکب اشتباه بزرگی شد که در نقش رئیس مجلس خبرگان و فقیه بزرگ اجازه داد که ولایت فقیه به بحث گذاشته شود که اگر او موافق نبود هرگز ولایت فقیه به بحث گذاشته نمی شد و حسن آیت و حتی بهشتی هم در موقعیتی نبودند که خود بتوانند آنرا مطرح کنند، زیرا حسن آیت در بین بسیاری بدنام و به دارو دسته بقائی و ضد مصدق شناخته می شد. و بهشتی هم حتی در بین اکثریت روحانیون اگر نگوییم بد نام ولی خوشنام هم نبود.

مرحوم منتظری با وجود این اشتباه بزرگ، بعد ها به جبران آن پرداخت و با منتشر کردن خاطراتش با زبان و روش آخوندی برای اولین بار اسناد و مدارک جنایات آقای خمینی و حلقه

اسرارش را افشا و کاری کرد که تا دنیا دنیا است جنایات خمینی و حلقه اسرارش را «به آب زمزم و کوثرهم پاک نتوان کرد».

نظر به اینکه دکتر حسن آیت نقش بزرگی - همچنانکه خودش و زعمای جمهوری اسلامی به صراحت بدان اذعان کرده اند - در آوردن ولایت فقیه به مجلس خبرگان و تصویب آن داشت، بعضی ها کوشش کردند، وانمود کنند و بگویند: آیت از حزب زحمتکشان کناره گیری و به بقائی پشت کرده است که به شرحی که در پائین خواهد آمد این نکته فاقد حقیقت است.

آیا حسن آیت از بقائی و حزب کناره گیری کرده است؟

در دیکتاتوری ولایت مطلقه تمامی سعی و کوشش بر این بوده که تاریخ کشور حتی از دوران باستان تا به امروز را از نو بنویسند که همآهنگ و موافق قدرت آن ها باشد و چنان نشان دهد که نه تنها ایران بلکه جهان را هم اینان اداره و هدایت کرده اند. چون این آیت بود که ولایت فقیه را به مجلس خبرگان ارائه داد و آن را به تصویب رساند. و نظر به اینکه بقائی و حزب زحمتکشان که جزو باند کودتاگران ۲۸ مرداد بودند، مورد تنفر و انزجار مردم بودند،

بر این اساس کوشش مذبحخانه ای شده است که جا بیندازند که آیت از بقائی و حزب کناره گیری و از وی دوری گزیده است. آیت در سال ۱۳۳۹ به عضویت حزب زحمتکشان در آمده و بنا بر اعترافات خودش تا سال ۱۳۵۰ عضو حزب بوده و از آن تاریخ به بعد از عضویت در حزب کناره گیری کرده است. فرض محال محال نیست. فرض را بر این می گذاریم که او بعد سال ۱۳۵۰ دیگر در حزب نبوده است. سؤال اساسی در این رابطه این است که آیا در حزبی نبودن دلیل بر مخالفت با حزب و خط مشی رهبری آن حزب آن است؟ و آیا نمی شود خارج از حزبی بود ولی برای پیشبرد خط مشی حزب و موفقیت رهبری آن کوشید؟ در تمامی احزاب دنیا افرادی خارج از آن حزب هستند که از بسیاری از افراد درون حزبی، برای پیشبرد اهداف و خط و خطوط آن حزب مؤثر تر و مفید تر هستند. نه تنها چیزی که حکایت از این داشته باشد که آیت از بقائی بریده و از وی و خط و مشی اش بری شده است وجود ندارد. بلکه به عکس وی در بیرون و خارج از حزب زحمتکشان برای پیشبرد حزب عمل می کرده است. و این هم در بسیاری از احزاب متداول است که کسانی بیرون از حزبی به عنوان شخص بی طرف پیشبرد خط مشی آن حزب را غیر مستقیم به پیش می برند و این روش برای پیشبرد هدف حزب بسیار مؤثر تر از اعضای رسمی حزب است. در احزاب

این روش نیز متداول است که بعضی از امور و کارهایی را که نمی شود بنام حزبی انجام داد، در خارج از حزب سازمان های مخفی برای حزب تشکیل می شود و آن امور و کارها بدون نام حزب و بنام آن سازمان ها در جهت پیشبرد خط مشی حزب بدون اینکه در تیر رس حکومت و یا احزاب دیگر باشد، انجام می گیرد و حزب زحمتکشان بقائی هم از آن مستثنی نبوده بویژه که حتی بقائی در ساواک برای دستیابی به اطلاعات چند نفر و از جمله منصور رفیع زاده را کاشته بود. با این نگاه اگر به مسئله نگریسته شود، دیگر مهم نیست که آقای آیت در حزب زحمتکشان بعد از پیروزی انقلاب بوده و یا نبوده است. مهم روشن شدن اجرای خط کاشانی - بهبهانی - بقایی است که همه جا حضور داشته است، تازه اگر هم رسماً جزو اعضای حزب نبوده، در آن سازمان مخفی که خود پیشنهاد دهنده آن به بقائی است که «هسته یک تشکیلات قوی مخفی ریخته شود که در صورت توقیف افراد شناخته شده فعالیت متوقف نشود و گذشته از آن انجام بسیاری از کارهای ضروری که بنام حزب نمی شود انجام داد آن تشکیلات مخفی انجام دهد» (۷۳) در آن هسته مخفی در خط حزب زحمتکشان عمل می کرده است. در کتاب *خاطرات سیاسی بقائی به درستی آمده*: «پس از پیروزی انقلاب اسلامی مکتب و میراث بقائی، به سان برخی دیگر از جریان های سیاسی گذشته که در این مرحله از

نوزائی جامعه ایران تجدید حیات. یافتند، مدافعی داشت.» (۷۴) و در حزب زحمتکشان دو گروه و طیف ناهمگون وجود داشت: گروهی که زمینه مذهبی داشتند و گروه سپهبدی، زهری، رفیع زاده و خطیبی. موافق اسناد « رویه بقائی با گروه نخست عوام فریبانه و دسیسه کارانه» و با گروه دوم «صمیمانه و همدلانه بود» بود (۷۵) و سرشناس ترین گروه نخست « دکتر سید حسن آیت بود که متن کامل ۹۴ صفحه ای او به بقائی (مورخ ۳ آذر ۱۳۴۲) در کتاب حاضر مندرج است. ... معهدا چنانکه در نامه آیت خواهیم دید، گروه نخست همچنان خود را پیروان راستین مکتب بقائی و تداوم بخش میراث او می انگاشتند.» (۷۶) در رابطه با آیت خلخالی هم در نامه خود در تاریخ ۵۹/۵/۱۴ در چرائی مخالفت خود را با وی به نکات مهمی اشاره می کند و از جمله دلایل نوشت آیت «... از تیپ روشنفکران فقط آقای بقایی را در خط امام می دانست و این مطلب برای ما قابل قبول نبود که او با بقایی ارتباط نداشته باشد و حال آنکه از او تعریف و تمجید می کرد. باید سؤال کرد که عیب بقایی چه بود که با او ارتباط را قطع کردی و اینهمه تمجید از او چه معنایی دارد و آیا این حقیقت نفاق نیست.» (۷۷) خلخالی در نامه خود متذکر می شود:

«و حتی روزی مرا به خانه آیت دعوت کردند و آقای شمس اردکانی سفیر ایران در کویت هم حضور داشت. پس از صرف

غذا درباره افراد و اشخاص و طبعاً سیاست سخن به درازا کشید مخصوصاً درباره دولت موقت که ایشان مانند من اصرار داشت که این دولت بدرد نمی خورد و لذا گفت که من از حالا از میان اساتید و افراد برجسته لیستی تهیه کرده ام و مشغولم که در آتیه کابینه تشکیل بدهم» (۷۸) همچنانکه خلخالی در نامه خود متذکر می شود، آیت خود را برای نخست وزیری آمده کرده بود. افزون بر آنچه در بالا آمد آقای مهندس عزت الله سحابی نقل کرد که « در بازجویی هایی که از بقایی به عمل می آید، اعتراف می کند که با آمریکایی ها کار می کرده است. از وی می پرسند دیگر چه کسانی با شما همکاری می کرده و عامل بوده اند. می گوید: اول به مقدم مراغه ای پیشنهاد کردند وی همکاری را پذیرفت و دوم محمود کاشانی از طریق انگلیسیها به آمریکایی ها وصل می شود و آقای دکتر حسن آیت نیز همکار من بوده است.» (۷۹) در بالا هم از آقای بهنود آمد که با اطلاعاتی که از مصاحبه اش با بقائی به دست آورده نقل کرده که دکتر حسن آیت « بسیار هم به بقائی نزدیک بود.»

آیت هم که حقیقتاً در خط بقایی و برای به قدرت رساندن وی کوشش می کرد، بر این نظر بود که با وسیله قرار دادن مذهب و جلب حمایت رهبران مذهبی می توان قله قدرت را فتح کرد و همانطوری که در بخشی از این تحقیق ملاحظه شد که وی چگونه

اینگونه روشها را در نامه‌اش به بقایی توضیح می‌دهد. در همان نامه به بقایی یادآوری می‌کند که باید رسالت نجات مردم ایران را به مثابه «کاوه» ای ایفا کند.

«پس از قرن‌ها مجدداً جامعه ما احساس می‌کند که احتیاج به یک کاوه دارد که با برافراشتن درفش خود مردم را از دست ضحاک زمان برهاند. و چون جامعه احتیاج به چنین کاوه‌ای را با تمام وجود خود احساس می‌کند، خواه ناخواه چنین کاوه‌ای پیدا خواهد شد همانطوری که آیت‌الله خمینی پیدا شد. آن عده از مردم که عمیق فکر می‌کنند و تاریخ معاصر را به خوبی مطالعه کرده‌اند و از مقتضیات زمان به خوبی آگاهند و غرض و مرضی هم ندارند، بدون استثنا چشم انتظارشان به شما دوخته شده و آن کاوه را در وجود شما جستجو می‌کنند. چون لاقل نشان داده‌اید که صمیمانه خواهان نجات مملکت هستید و هیچگاه حاضر نیستید به خاطر جا و مقام با خون مردم بازی کنید.» (۸۰) **این مطلب جای هیچ شک و شبهه باقی نمی‌گذارد که دکتر آیت نه تنها آقای خمینی را رهبر و نجات دهنده کشور نمی‌دانسته و بدنبال اسلام نیز نبوده، بلکه چشم به راه «کاوه‌ای» در کسوت دکتر بقایی بوده است و منافقانه و برای رسیدن به هدف خود بعنوان وسیله‌ای آقای خمینی و روحانیت، اسلام و ولایت فقیه را - به همان نحوه که در نامه خود برای بقایی توضیح داده - مطرح می‌کرده است. همچنانکه در بالا آمد وی راه‌های استفاده از مذهب و نیروهای**

مذهبی و روحانیت را منافقانه و برای رسیدن به هدف خود بعنوان وسیله ای به بقائی یاد آور می شود از جمله اینکه:

۱- «در مرامنامه حتماً باید بعضی از اوری که جنبه مذهبی دارد و موجب جلب

افراد مذهبی می شود گنجانده شود و نیز به مذهب و اجرای قوانین مذهبی

اشاره گردد تا... در آینده هم از حربه دین بر علیه ما استفاده نتوانند بکنند.» (۸۱)

۲- «جنابعالی نه تنها سابقه منفی که روحانیت از آن اطلاع داشته باشد

نداشتید بلکه نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ که زیب صفحات شاهد بود و امثال آن

زمینه مساعدی برای جنابعالی فراهم آورده بود.» (۸۲)

۳- «همان روزها من می گفتم ما نباید روحانیون را حتی یکدقیقه تنها بگذاریم

و باید از روی برنامه معین با آنها تماس داشته باشیم تا مبدا "رندان" تصمیمات

خود را به دست آنان اجرا کنند.» (۸۳)

۴- «..از تظاهر به هر عملی که مغایر ظواهر سنن و شعائر مذهبی و ملی باشد به

هر نحوی از انحا خودداری شود. این خیلی مضحک است که حزب ما مثلاً

مرجعیت آیت الله خمینی را اعلان کند ولی بعضی اوقات تظاهر به اعمالی شود

که آشکارا با مذهب مغایرت داشته باشد. البته هر کسی در زندگی خصوصی

خود آزاد است هر گونه می خواهد رفتار کند.» (۸۴)

بدین دلایل بعد از پیروزی انقلاب با روحانیون حزب جمهوری،

دست به تشکیل حزب جمهوری اسلامی زد و با حمایت آنها به

مجلس راه یافت. با توجه به نکات ذکر شده آیت هرگز از بقائی
نبریده بلکه برای رساندن بقائی به قله قدرت تمامی سعی و کوشش
خود را بکار برده است. جالب است بدانید که آیت در ابتدا
جزو هیأت مؤسسين حزب جمهوری اسلامی بود و در روز افتتاح و
اعلام موجودیت حزب هم در اسفند ۵۷ جزو امضاء کننده اعلام
موجودیت آن اعلان شد و همزمان با خامنه‌ای، موسوی اردبیلی
و رفسنجانی به جز بهشتی که در جلسه حاضر نبود از وی مصاحبه
به عمل آمد. «جز آیت‌الله بهشتی، همه اعضای امضاء کنندگان اعلام
موجودیت حزب جمهوری اسلامی را در برابر دارم. حاصل این نشست
بی‌تردید ضرورت آگاهی‌های نخستین را نسبت به این سازمان سیاسی جدید،
به کار خواهد آمد و نقطه نظرهای عمومی این حزب را روشن خواهد کرد.
من می‌پرسم و چهار امضاء کننده یا مؤسس، پاسخ می‌دهند، سیدعلی خامنه‌ای
- دکترسید حسن آیت - عبدالکریم موسوی [اردبیلی] و هاشمی رفسنجانی. از
من خواسته‌اند که به نوشتن اسمشان بسنده کنم، بی‌هیچ عنوانی و پسوندی.»
(۸۵) و بعد هم عضو شورای مرکزی و رهبری شاخه سیاسی حزب
هم در اختیارش قرار گرفت. اما کمی بعد که مخالفت‌ها در جامعه
علیه آیت و بقائی شروع شد، نامش از جزو هیأت مؤسسين حزب
برداشته و به جایش دکتر جواد با هنر قرار داده شد. در صورتی
که در روز اعلام موجودیت حزب نامی از با هنر در میان نبود و

همان چهار نفر به اضافه دکتر بهشتی که در آن جلسه غایب بود
صحنه گردان و گفتگو کننده به عنوان مؤسسين حزب بود.
ابراهيم اسرافيليان يکي از دوستان و نزديکان آيت در مصاحبه با
تاريخ ايراني، به صراحت بيان مي کند که آيت از بنيانگذاران
حزب جمهوري اسلامي بود:

«تا آنجا که من اطلاع دارم، آيت از بنيانگذاران حزب جمهوري بود و حتي
اساسنامه حزب را خودش نوشت. اينها اول بار در کانون توحيد که آقاي
موسوي اردبيلي در آنجا بود، جمع مي شدند. مرحوم بهشتي بود، آيت بود و
آقاي موسوي اردبيلي و... که نشستند و اساسنامه نوشتند. خود آيت جزو
پايه گذاران حزب بود، ولي بعدها حزب جمهوري اسلامي صورت ديگري پيدا
کرد.» (۸۶)

**بقايي هم در خاطر اش به کوشش حبيب الله لاجوردي، آيت را
چنين ترسيم مي کند:** «(سيد حسن آيت) خيلي زحمت کشيده بود و کتاب
خوانده بود، مطلع بود، شجاع بود به اين جهت هم در حزب جمهوري اسلامي
تقريباً رقيب بهشتي شده بود و معلوم شد که اين (آيت) اگر دور دستش بيايد،
دور از دست همه مي گيرد.» (۸۷)

شايد به همين علت باشد که حزب جمهوري اسلامي با وجوديکه
آيت خود را نامزد اولين دوره رياست جمهوري کرد، حزب او
را نامزد نکرد و از نامزدش هم پشيباني نکردند و به جايش حسن

حبیبی را نامزد کردند. معلوم می شود که زعمای حزب جمهوری و بویژه بهشتی با او هم بازی می کرده است.

بقائی بعد از پیروزی انقلاب با جمهوری اسلامی همدل و همگام بود و این همگامی و همدلی بیش از حدود ده ماه طول نکشید (۸۸). به شرحی که خواهید خواند بقائی بعد از آنکه متوجه می شود که در چهارچوب ولایت فقیهی که خود برایش طرح نوشته و با کمک دستیارش در مجلس خبرگان به تصویب رسیده است شانس برای وجود ندارد و تمام رؤیا و آرزوی دیرینه اش را نقش بر آب دید. از این مرحله به بعد آیت و بقائی، در دو نقش مختلف برای هدفی مشخص وارد عمل شدند. به توضیح این قسمت در پایان این مطالعه باز خواهیم گشت.

حال معلوم شد که دکتر حسن آیت به بقائی پشت نکرده و تا آخر با وی همراه و همگام بوده است، جا دارد که نقش بقائی در مورد طرح ولایت فقیه در مجلس خبرگان از زبان خودش بررسی شود.

بقائی و ولایت فقیه و مجلس خبرگان

کمی بالاتر معلوم شد که خمینی و بقائی هر دو ضد دموکراسی و

معتقدند که رأس حکومت باید در دست یک فرد باشد و هر دو نیز در ایران برای آمریکا منافی قائلند. آقای دکتر بقایی به طوریکه خودش اظهار می‌دارد یکی از دوستان، همفکران و هم‌زمان پروپا قرص مرحوم آیت الله کاشانی است:

«... تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که در میان سران درجه یک جبهه ملی تنها کسی که بر ضد من یا بر ضد حزب ما عملی انجام نداد و وارد نقشه و توطئه‌های نشد خدا رحمت کند مرحوم آیت الله کاشانی بود که تا آخر عمر با صحت و صداقت با هم همفکری و همراهی داشتیم.» (۸۹) وی در سال ۱۳۴۳ حزب زحمتکشان ملت ایران در دفاع از آیت الله خمینی جزوهای منتشر کرد و ایشان را به عنوان عالی‌ترین مرجع تقلید و شخص اول روحانیت شیعه معرفی و پیشنهاد کرد.

«علت اصلی اینکه ما امام خمینی را به مرجعیت پذیرفتیم صریحا" به خاطر فتوایی بود که در باره تحریم تقیه صادر کرده بود. متأسفانه ایشان در سه مورد نسبت به مرحوم آیت الله کاشانی تقیه کرده است» (۹۰)

و بعد از آن نیز بنا به گفته خودش دنبال خط آقای خمینی و یکی از حامیان وی بوده است و وی خودش را در زمره کسانی می‌داند که همیشه پیرو اصول بوده و افتخار پیدا کرده است که آقای

خمینی به وی درود فرستاده که از اصول منحرف نمی شود.

«راهنمای من در رهبری حزب همیشه حفظ اصول بود چون در این راه و اصلاً در سیاست امکان لغزش و اشتباه زیاد است. گمان می کنم ولتر یا منتسکیو است که گفته است "اشتباه یک مرد سیاسی اگر از خیانت بالاتر نباشد لااقل معادل خیانت است" من همیشه بدان اصول چسبیده ام تا جایی که این افتخار را پیدا کردم که امام خمینی گفت: "درود به رهبرانی که از اصول منحرف نمی شوند." (۹۱) و در رابطه با اینکه دین از سیاست جدا نیست، علت حمایت خود را از آقای خمینی چنین توضیح می دهد:

«ما همیشه با این فکر مخالف بودیم و معتقدیم که اسلام از سیاست جدا نیست ولی این عدم جدایی دین از سیاست، معنایش حکومت آخوندی نیست...»

حزب بقایی بعد از انتشار پیش نویس قانون اساسی تنها حزبی بود که جزوه بر ضد آن منتشر کرد و پرسید سهم روحانیت چه می شود؟ ولایت فقیه را آنها طرح کردند بعد هم که خانه بقایی تفتیش و اسنادش ضبط شد، معلوم شد معلم آیت در مطرح کردن ولایت فقیه بوده است.

بنا به اعتراف خود بقایی، وی یکی از حامیان پروپا قرص مجلس

خبرگان و از صمیم قلب و با کمال حسن نیت مدافع آن بوده است و طرحی نیز برای مجلس خبرگان وسیله وی تهیه شده است. ولی می گوید که مجلس خبرگان مطابق خواست وی پیش نرفته و آنچه از قبل پیش بینی می کرد، همان شده است. هیچ توضیحی نمی دهد که چه پیش بینی می کرده است. برای روشن شدن این مسئله لازم است که در این رابطه به نقش دوست و دستیار وی آقای دکتر حسن آیت توجه شود. و بنا به گفته خود حسن آیت و اعتراف ضمنی بقایای طرح تهیه شده وسیله آیت، همان است که در مجلس خبرگان به تصویب رسید. (۹۲)

بقائی در وصیت نامه سیاسی خود و حمایت از انقلاب و پشتیبانی از مجلس خبرگان اعلام می دارد که:

«بعد از انقلاب حزب ما تصمیم گرفت با تمام امکانات از نهضت پشتیبانی کند همانطوریکه قبل از انقلاب هم پشتیبانی کرده بودیم. پس از گذشت چند هفته به کسانی که راجع به انقلاب نظر مرا می پرسیدند و بعضی از شما هم جزو آن کسان بودید می گفتم ما ترکیبی از انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب انگلستان در زمان کرامول و دوران حکومتی کلون در ژنو می دیدیم ... خوب ما تصمیم گرفته بودیم با نهضت همراهی کنیم و آنرا تقویت کنیم. حتماً یاد دارید هنگامی که آقای خمینی به ایران آمدند در بهشت زهرا گفتند و بعد هم در زمان نخست وزیری آقای مهندس بازرگان قید کردند که باید مجلس مؤسسان تشکیل بشود. بعد از مدتی از این "باید" انصراف

حاصل شد و صحبت از مجلس خبرگان به میان آمد... البته همه بیاد دارید که من خودم از مدافعین سرسخت مجلس خبرگان بودم و همه جا استدلال می کردم که مجلس خبرگان بر مؤسسان ترجیح دارد و آنرا تأیید می کردم... من شدیداً واز صمیم قلب و با کمال حسن نیت مدافع آن بودم. پس از انتشار پیش نویس قانون اساسی کمیونی از چند نفر از دوستان برای مطالعه و رسیدگی و ارائه پیشنهادات اصلاحی تشکیل دادیم. این آقایان در گرمای تابستان زحمت کشیدند و آن طرحی را که همه دیده در هفتاد و چند صفحه تهیه کردند... با اینکه برایم مسلم شده بود که این طرح بی نتیجه است به خاطر اینکه دوستان دلسرد نشوند... مخالفت نکردم، حتی اظهارعلاقه هم کردم و در بعضی جاها مختصر اصلاحاتی کردم. ولی مجلس خبرگان همان شد که پیش بینی می کردم.» (۹۳)

این رجل سیاسی که خود معتقد است از اصول منحرف نمی شود در همین مختصر معلوم می کند که چندان هم به اصول اعتقادی نداشته است. خود اعتراف می کند که ما تصمیم گرفتیم با تمام امکانات از نهضت پشتیبانی کنیم و پس از گذشت چند هفته متوجه می شود که این جریان هم مثل سایر جریانهای دیگر بوده است « ولی خوب ما تصمیم گرفته بودیم با نهضت همراهی کنیم و آنرا تقویت کنیم» و بعد می گوید «به خاطر اینکه دوستان دلسردنشوند با طرح مخالفت نکردم و مجلس خبرگان همان شد که پیش بینی می کردم.» و از لحن گفتار این رجل اصولی پیداست که

حتی این پیش بینی

خودش را به دوستان نزدیک و همفکر خودش هم نگفته است. و باز با وجودیکه ازمسائلی مطلع است « راه فعلی من سکوت است. برای اینکه همانطوریکه توضیح دادم به این نهضت لطمه نخورد و اینکه اگرما وارد مبارزه‌ای بشویم تقویت طرف مقابل خواهد بود.» (۹۴)

همچنانکه با اسناد مشخص شد که خمینی که تا نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ و زندانی و بعد تبعید و رفتن به نجف به ولایت فقیه معتقد نبوده و خواسته و ایده آتش اجرای قانون اساسی است. با بقائی که او هم در چهارچوب قانون اساسی در صدد دست یافتن به پست نخست وزیری بود، با خمینی هم خط و هم گام می بود و علت همراهی و همگامی بقائی با روحانیون طرفدار کاشانی بهبهانی و بعد هم خمینی همراه داشتن حمایت آنها برای رسیدن به پست نخست وزیری است. بقائی و خمینی در رابطه با کودتا و کودتاجیان هم خط و همگام بقائی بوده و همچنانکه کمی قبل آمد، حتی خمینی کودتا علیه مصدق را سیلی از طرف خداوند می داند که بر مصدق فرود آمده است «مصدق از اسلام سیلی خورد» (۹۵) از طرفداران پرو پا قرص کودتا بوده است.

بقائی و خمینی در این دوره هم در رابطه با قدرت و منافع آمریکا در ایران هم خط و همگام اند. افزون بر اینکه هر دو مخالف

دموکراسی و بر این نظر بوده اند که رأس حکومت باید در دست یک فرد باشد. حال با اسناد فوق تا به اینجا ارائه شده، حد اقل مشخص شده است هر دو بقائی و خمینی به لحاظ تفکر سیاسی و یا حد اقل به لحاظ تاکتیک سیاسی جهت رسیدن به خواسته خود هم خط و همگام هستند. وبقائی که معتقد است در شرایطی بحرانی ممکن است در مسند قدرت قرار گیرد، چه بحرانی مهمتر از بحرانی که در نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ به رهبری آقای خمینی و روحانیان ایجاد شد و حکومت را تا سر حد سقوط کشانده و همچنان ادامه دارد. و همگامی وی هم با روحانیون خط کاشانی بهبهانی و خمینی می تواند با کمک آن ها به عنوان کسی که قادر است کشور را از بحران نجات دهد نقش خود را بازی کند. بقائی هم که خود را شخص دوم مملکت بعد از شاه می دانست، فکر می کرد و یا امید داشت که به نخست وزیری برسد. قبلاً هم آمد که حتی در خرداد سال ۴۸ فهرستی از افراد مورد اطمینان و کسانی که بتوانند اصلاحات را با دست وی عملی سازند به شاه می دهد و شانس خود را بار دیگر برای نخست وزیری امتحان می کند و سرانجام بقائی به صرافت افتاده و درک کرده که در دستگاه شاه امکان دستیابی به نخست وزیری وی وجود ندارد و خود هم مشاهده کرده که شاه به فعال مایشائی تبدیل شده که قانون اساسی را هم از پایه ویران کرده و از قانونیت انداخته است.

بنابراین برای دست یافتن به معشوقه خود یعنی دستیابی به قدرت باید ب فکر و چاره دیگری بود. آن چاره و یا بهترین چاره، القای طرح ولایت فقیه به آقای خمینی است که نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ را رهبری کرده است و در صورتی که این طرح عملی شود، آقای خمینی رهبر و بقائی هم که از پشتیبانی روحانیون طرفدار کودتا و خط کاشانی و بهبهانی برخوردار است، امکان دستیابی به قدرت اجرائی کشور بعد از رهبر را دارد. به این علت است که طرح ولایت فقیه با اشاره آمریکائی ها توسط بقائی و حزب زحمتکشان و یا مستقیم توسط بقائی و با موافقت آمریکائی ها به خمینی القا شده است.

الهام و یا اشاره به خمینی در تدریس ولایت فقیه با اما و اگر و یا سئوالهایی همراه است. اما دراینکه این طرح توسط حزب زحمتکشان تهیه و توسط دکتر آیت دستیار دکتری بقائی به مجلس خبرگان آمد و مخلا بالطبع ذائقه قدرتمداری روحانیون مشروعه خواه بود و از مشروطه به اینطرف، تا حدودی دستشان از قدرت کوتاه شده بود، با حمایت و پشتیبانی آنها و در نهایت با ضرب و زور آقای خمینی به تصویب رسید، جای شک و شبهه نیست. زیرا حزب بقایی بعد از انتشار پیش نویس قانون اساسی تنها حزبی بود که جزوه بر ضد آن منتشر کرد و پرسید سهم روحانیت چه می شود؟ بنا به اعتراف خود آقای دکتر بقایی، وی از حامیان پروپا

قرص مجلس خبرگان و از صمیم قلب و با کمال حسن نیت مدافع آن بوده است و طرحی نیز برای مجلس خبرگان وسیله وی تهیه شده است. (۹۶)

با توجه به اسناد ارائه شده، حد اقل مشخص شده است که هر دو بقائی و خمینی به لحاظ تفکر سیاسی و یا حد اقل به لحاظ تاکتیک سیاسی جهت رسیدن به خواسته خود هم خط و همگام هستند. و نه تنها به لحاظ تاکتیک سیاسی هم خط و همگام هستند بلکه به لحاظ اینکه دین را وسیله دستیابی به قدرت خود بگردانند نیز همگام وهم نظرند. همچنانکه عمل بقائی در این نکته جای شک و شبه ندارد، عمل آقای خمینی هم جای شبه باقی نمی گذارد که آماده است که دین را با انواع و اقسام حیل: جعل و تحریف، تقیه، توریه، دروغ و دورغ مصلحت آمیز، وسیله ای برای قدرت خود بگرداند. و برای اینکه بی مدرک و دلیل حرفی زده نشده باشد به ذکر یک نمونه که برای اهل خرد کافی است بسنده می شود:

آقای خمینی در سلک مرجع تقلید و عارفی بزرگ که چشم به حکومت و در دست گرفتن قدرت ندارد و نقش منجی و مصلح را بازی می کند ظاهر شد. اما در عمل و با حيله و تزوير و با انواع و اقسام حیل: جعل و تحریف، تقیه، توریه، دروغ و دورغ مصلحت آمیز، قرآن، خدا، پیامبر و دین را وسیله ای برای قدرت خود گرداند. از

یکطرف آشکارا و در انظار ملت ایران و جهانیان «بیانیه پاریس» را که: «ولایت با جمهور مردم است»، «میزان رأی مردم است»، «جمهوری نظیر همین جمهوری فرانسه»، «باید اختیارات دست مردم باشد... مقدرات هر کس باید دست خودش باشد»، «من برای خودم نقشی جز هدایت ملت و حکومت بر نمی گیرم»، «علما خود حکومت نخواهند کرد.» و «این حکومت در همه مراتب خود متکی به آراء مردم و تحت نظارت و ارزیابی و انتقاد عمومی خواهد بود.» و... و برای به میدان کشیدن مردم و برخوردار از پشتیبانی افکار عمومی جهانیان در نقش سخنگوی خواسته ملت ایران «بیان پاریس» را به ملت ایران به عرضه داشت، و از طرف دیگر همزمان و پنهانی و درخفا «طرح سرّی چگونگی قبضه کردن قدرت در انقلاب ۵۷» را دور از چشم مردم به اجرا در می آورد (۹۷) و تا مردم چشم باز می کنند، در چنبره دیکتاتوری ولایت فقیه گرفتار می آیند که این خود بزرگترین خیانت به ملت ایران به دست او است که به اجرا در آمده است.

با توجه به اسناد موجود و حد اقل به لحاظ تاکتیک سیاسی همگامی و همکاری بقائی با حامیان داخلی کودتا کاشانی و بهبهانی و آقای خمینی تا پیروزی انقلاب و بعد از آن همچنان ادامه یافت و سپس طرح القایی ولایت فقیه وسیله آقای بقایی و کوشش حسن آیت به مجلس خبرگان آورده شد و طرح که موافق طبع روحانیون قدرتمدار و روحانی ها و غیر روحانی های خط کاشانی بقائی بود، با

پشتیبانی آنها از تصویب مجلس خبرگان گذشت. و این قسمت دوم است که به کمک اثبات قسمت اول می آید و یا حد اقل در اثبات قسمت اول که طرح از اول برای دستیابی به قدرت به نوعی توسط حزب زحمتکشان به خمینی القا و در نتیجه آن را تدریس کرده، مدد رسانده است.

حال معلوم شد که طرح ولایت فقیه از بقائی بوده است و آیت دستیار و همکار بقائی در فراهم کردن زمینه و آوردن آن به مجلس خبرگان و تصویب آن نقش اساسی داشته است. رؤیائی که بقائی و حزب زحمتکشان و سایر دوستان و همکاران بقائی در سر داشتند، رسیدن بقائی به قله قدرت و به زعم آنها رسالت نجات مردم ایران با دستان بقائی به مثابه «کاوه» بود. بقایی تمام هم و غم خود را در تمام دوران عمر، بر این نهاده بود که به هر وسیله و قیمتی قله قدرت را فتح کند - که در رژیم گذشته نخست‌وزیری و بعد از انقلاب و تصویب طرح ولایت فقیه در مجلس خبرگان، ریاست جمهوری بود - حزب زحمتکشان و بویژه بعضی از یارانش نظیر زهری، دیوشلی و آیت وی را آلترناتیو و نجات دهنده ایران می‌دانستند و بر این نظر بودند که با وسیله قرار دادن مذهب و جلب حمایت رهبران مذهبی می‌توان قله قدرت را فتح کرد. حسب اطلاعات اینجانب از بچه‌های دادستانی و سپاه پاسداران، بعد از دستگیری بقایی و بازجوئی از وی و دسترسی

به اسناد و مدارکش معلوم می‌شود که آقای آیت دستیار بقایی بوده و از طرف بقایی و حزب زحمتکشان مأمور بوده که طرح ولایت فقیه را در مجلس خبرگان به تصویب برساند. تشکیل مجلس خبرگان فرصتی طلایی در اختیار بقایی و حزب زحمتکشان و روحانیت و آقای خمینی گذاشت. آقای خمینی که وزنه طرفداران ولایت فقیه را در آنجا سنگین دید و طرف مقابل را ضعیف و پراکنده یافت، سخت آن را چسبید و آنچه که بنا نبود بشود، شد.

خواب ریاست جمهوری

به موجب اسنادی که دانشجویان پیرو خط امام، در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۵۹ در اختیار کمیسیون تحقیق مجلس شورای اسلامی قرار داده‌اند، «بقایی و برخی از یاران وی از سال ۱۳۲۹ و ۳۰ با جاسوسان سفارت آمریکا در تماس بوده‌اند. این تماسها تا حدود سالهای ۱۳۵۰ نیز ادامه داشته است. به موجب این اسناد، بقایی مردی است فوق‌العاده جاه‌طلب، طرفدار آمریکا، معتاد به الکل و ادویه مخدر (کوکائین) که با مأمورین سفارت تماسهای مخفی داشته است. این تماسها گاهی در اواخر شب، با استتار کامل و مذاکرات در ماشین جاسوسان آمریکایی صورت می‌گرفته است و گاهی تماسها در مهمانی‌های خصوصی همراه با صرف مشروبات الکلی بوده است. تماسها نه تنها با خود بقایی بلکه با همکاران وی

نیز بوده است. « (۹۸) و براساس اطلاعاتی که امروز در دست است تماسهای آقای بقایی و بعضی از همکارانش با آمریکایی‌ها و سازمان «سیا» همچنان تا اوایل فروردین ۱۳۶۶ که رسماً وسیله جمهوری اسلامی «در کرمان به جرم ارتباط با سازمانهای جاسوسی بیگانه و توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران دستگیر شد» (۹۹)، ادامه داشته (۱۰۰) و با دربار و ساواک نیز در رابطه بوده و بخشی از اطلاعات خود را از ساواک وسیله دوستان و رابطین (۱۰۱) خود دریافت می‌کرده و سپس آن را بعنوان اطلاعات و تحلیلهای دست اول برای مقاصد سیاسی خود، مورد بهره‌برداری قرار می‌داده است. (۱۰۲)

آیت در نامه ۹۴ صفحه‌ای خود در مورد سرنوشت کشور برایش نوشت: «یا تجزیه شدن و مآلاً افتادن به چنگ کمونیستها و یا اینکه تنها دسته صلاحیتدار یعنی حزب زحمتکشان ملت ایران کشور را از این ورطه هولناک نجات بخشد. راه دیگری وجود ندارد.» (۱۰۳) وی نجات ایران را تنها در حزب زحمتکشان و شخص بقایی می‌داند. (۱۰۴) بقائی که در رؤیای پریدن به قله قدرت بسر می‌برد، بعد از پیروزی انقلاب، خواب ریاست جمهوری را می‌دید و سرانجام نیز در راه رسیدن به ریاست جمهوری جان خود را از دست داد.

تألیف کننده و یا کنندگان کتاب «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر

بقایی» که بوسیله مرکز مطالعات و پژوهشهای سیاسی انتشار پیدا کرده است، همانگونه که قبلاً متذکر شده ام به کلیه اسناد دکتر بقایی و حزب زحمتکشان که شامل پرونده‌های رکن دوم ارتش - اداره تجسس، اسناد ساواک، اسناد شخصی که پس از دستگیری در کرمان ضبط شده (خود به تنهایی بیش از ۱۶۰۰ کارتن است) (۱۰۵) افزون بر آن به پرونده بازجوئی‌های وی در دادستانی انقلاب هم دسترسی داشته، کوشش کرده‌اند که روابط بقایی و حزب زحمتکشان را با روحانی‌ها و سردمداران جمهوری اسلامی و بویژه بعد از پیروزی انقلاب تا جای ممکن در پرده استتار نگهدارند و از دیدها آن را بزدایند، ولی از سر نخهایی که آگاه و یا ناآگاه به دست داده اند می‌شود به این نتیجه رسید که رابطه همچنان برقرار بوده است.

به هر حال کتاب معترف است که بقایی با آیت‌الله صدوقی رابطه داشته و آقای صدوقی در نامه ای که در ۱۶ شهریور ۱۳۵۷، به او نوشته آقای بقایی را شخصیتی که از بینش عمیق برخوردار است، قسمتی کوتاه از نامه که در کتاب آمده، به شرح زیر است: «اکنون که امپریالیسم لاقلاً منافع خود را مهدّد به تهدیدهای گوناگون می‌بیند، اجباراً دست به یکسری مانورهای دمکراتیک زده است که سطحی بودن همه آنها از بینش عمیق

شما مخفی نیست. آزادی فعالیت‌های سیاسی احزاب، زمزمهٔ رفع سانسور از مطبوعات، میدان دادن موقت به بعضی از رجال سیاسی و غیره حساسیت و خطر این برهه از نهضت را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب که عده‌ای از سیاسیون یا روحانیونی که ممکن است سطحی‌تر بیندیشند یا خدای نکرده جهت‌احیای موقت منافع شخصی یا حزبی خویش مواضع استراتژیکی متعددی انتخاب کنند و همین تعدد و اختلاف مواضع استراتژیکی موفقیت‌دریست و کامل دشمن است و ایده آل امپریالیزم.» (۱۰۶)

و در نامه از او خواسته که مواضع خود را با مواضع امام خمینی هماهنگ سازد. (۱۰۷)

کتاب زندگینامه سیاسی بقائی می‌گوید: «متعاقب پیروزی انقلاب اسلامی، در مواضع آقای بقایی چرخشی بنیادین صورت گرفت او گرچه از اساس با هر گونه تحول انقلابی مخالف بود... لیکن برای مدتی با حوادث ظاهراً همدلی نشان داد. این تظاهر بیش از حدود ده ماه طول نکشید. در دوم دیماه سال ۱۳۵۸، بقایی در محل حزب زحمتشکان سخنرانی طولانی ایراد کرد که به «وصیت‌نامه سیاسی» مشهور شد.» (۱۰۸)

هر تعبیری که بکار ببریم، در واقعیت امر چندانی فرقی نمی‌کند. اما به تعبیر «کتاب زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی»، «متعاقب پیروزی» انقلاب، با انقلاب همدلی نشان داده و تا دی ماه ۱۳۵۸ همراه

و همگام بوده و از آن زمان به بعد تحت عنوان بازنشستگی سیاسی، کوس مخالفت را با جمهوری اسلامی برافراشته است. اصل مطلب این است که آقای بقایی در بین روحانیون طرفدار خط کاشانی - بهبهانی - سیدضیاءالدین طباطبایی، بطور مستمر طرفدارانی داشته و همیشه ارتباط مستقیم و غیرمستقیم برقرار بوده است. در رابطه با آقای خمینی نیز، بقایی حمایت خودش و حزب زحمتکشان را بارها از وی اعلام داشته، وی طی نامه‌ای سرگشاده، در تاریخ ۱۵ تیر ماه ۱۳۴۲ که هنوز آقای خمینی مرجعیت عام پیدا نکرده بود، پیشنهاد کرده که «حضرت آیت‌الله خمینی بعنوان عالی‌ترین مرجع تقلید شیعه و شخص اول روحانیت به تمام مراجع داخلی و خارجی رسماً و بدون ابهام معرفی گردد» (۱۰۹) و حتی از دکتر مصدق بدلیل حمایت نکردن ایشان از آقای خمینی و نهضت ۱۵ خرداد ۴۲، تنقید کرده است. (۱۱۰)

بقایی، خود مستقیم با بعضی از روحانیون درجه اول سران جمهوری اسلامی در تماس بوده که از جمله مکاتبه آیت‌الله صدوقی را با وی مشاهده کردید. آقای عباس سلیمی نمین مدیر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران و مدیر مسئول سابق کیهان هوایی به مدت ۱۳ سال که از اصولگرایان بنام طرفدار پرو و پا قرص خامنه ایست در مصاحبه با تاریخ ایرانی در مورد این سؤال که «شما شهید آیت را یک چهره منفی ارزیابی می‌کنید؟» می‌گوید: «من قطعاً شهید آیت را متاثر

از «مظفر بقایی» و مشی اومی دانستم و می دانم. گرچه آقای آیت مدعی بود که ارتباطش را با او قطع کرده و بعضی ها معتقدند که واقعا هم قطع کرده بود. من در این خصوص اظهار نظر نمی کنم، اما به لحاظ مشی، آیت کاملا مشی مظفر بقایی را دنبال می کرد. حتی متاسفانه تیپ هایی مثل آقای هاشمی هم تا حدی مظفر بقایی را قبول داشتند. من خودم یک بحثی را با آقای هاشمی رفسنجانی در سال ۸۲ یا ۸۳ در این زمینه داشتم. من به ایشان گفتم چگونه شد در حزب جمهوری اسلامی یک اقلیت مرتبط با مظفر بقایی شکل گرفت؟ که گفت چه کسانی؟ گفتم آیت، کاشانی، جاسبی و آقای زواره ای که عضو حقوقدان شورای نگهبان بود و فوت کرد. بعد که اسم بردم، ایشان گفت چه اشکالی دارد، مظفر بقایی که طرفدار امام بود، گفتم ایشان طرفدار امام نبود.» (۱۱۱)

هاشمی رفسنجانی هم در خاطرات ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ می نویسد: «ساعت هشت صبح آقایان دکتر وحید، الشریف [منظور سروان محمد علی شریف النسب است. ن.ن.] و مهندس حاتمی [از اعضای حزب زحمتکش] به منزل آمدند و از هر دری سخنی داشتند، از اشتباه در عدم تجویز ریاست جمهوری برای روحانیت گفتند که منجر به ریاست جمهوری بنی صدر گردید و فتوکپی نامه ای را ارائه دادند که قبل از انتخابات ریاست جمهوری به امام نوشته بودند و در مورد منع انتخاب روحانیت اعلام خطر کرده بودند اسم من و... آقای ربانی شیرازی را برای ریاست جمهوری برده بودند.» **هاشمی هم**

بدون اینکه از متن نامه چیزی را بیان کند اظهار نظر کرده است که «نامه جالبی است». (۱۱۲)

کتاب «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی» در این رابطه می گوید: «بقایی تلاشهای [بی] به منظور ملاقات با امام خمینی انجام داد، لیکن آن مرد بزرگ که به خوبی به ماهیت بقایی آشنایی داشت، هرگز راضی به این ملاقات نشد و حتی نامه‌های او را بلاجواب گذاشت.» (۱۱۳)

فرض بگیریم که در مورد ملاقات بقایی با آقای خمینی حق با صاحبان کتاب است. اما آنها از کجا می دانند که آقای خمینی به نامه‌های بقایی پاسخ نداده است که آنها ممکن است بگویند، در اسناد بقایی چیزی مشاهده نشده است. کتاب در سال ۱۳۷۷ تنظیم و انتشار پیدا کرده و آقای خمینی در سال ۱۳۶۸ فوت کرده است یعنی ۹ سال قبل از انتشار کتاب، پرسیدنی نیست که شما از سال ۵۸ به بعد آیا همیشه در حضور آقای خمینی و یا آیا عضو دفتر ایشان بوده‌اید؟ اینها همه به کنار، شما که نامه‌های آقای بقایی به خمینی را در اختیار داشته‌اید، چرا ابداً صحبتی از محتوای هیچکدام از آنها به میان نیاورده‌اید تا معلوم شود حداقل نامه‌ها در رابطه با چه موضوعات و مسائلی بوده است. نامه‌های بقایی به تنهایی به آقای خمینی، چه آقای خمینی به آنها جواب داده باشد و چه نداده باشد، می تواند بسیاری از روابط و مسائل پشت پرده را آشکار کند. این روش و کار شما که ذکر کرده‌اید، آقای خمینی

«نامه‌های او را بلاجواب گذاشت» (۱۱۴) خود بیانگر این نیست که کاسه‌ای

زیر نیم کاسه بوده است؟

آیت‌الله صدوقی وی را متخصصی با بینش عمیق می‌دانست و در نامه خود نظرش را بوی یادآوری کرده است و در رابطه با فضای باز سیاسی شاه و یا به تعبیر خود وی «مانورهای دموکراتیک» شاه و سطحی بودن همه آنها از بینش عمیق بقایی مخفی نیست، (۱۱۵) را به وی یادآوری می‌کند. و خود بقایی، خودش را کسی می‌دانست که نه اشتباه می‌کند و نه تحت تأثیر اطرافیان قرار می‌گیرد: «من که بقایی هستم این عده را منصوب کرده‌ام و من هم نه اشتباه می‌کنم و نه تحت تأثیر اطرافیان قرار می‌گیرم زیرا اگر کسی از اطرافیان می‌توانست مرا تحت تأثیر قرار دهد او خودش دکتر بقایی می‌شد.» (۱۱۶) و آیت نیز وی را شخصیتی هم ردیف مصدق بلکه بالاتر از مصدق می‌دانست و تا در قید حیات بود و تا قدرت داشت علیه مصدق عمل کرد و بطور سیستماتیک از مصدق و اعمالش تنقید و حتی تا توانست دست به تحریف تاریخ دیپرستانی، نسبت به مصدق زد. اما به حزب زحمتکشان و بقایی به عنوان تنها دسته‌ای می‌نگریست که می‌تواند کشور را از ورطه هلاکت نجات بخشد. (۱۱۷)

بقایی که تا انتشار پیش‌نویس قانون اساسی مصوب دولت موقت، شورای انقلاب و تأیید آقای خمینی، خود را در خط نوری - کاشانی - خمینی، نشان داده بود و به حساب خود فکر می‌کرد که حمایت آن خط را برای صعود به قله قدرت به همراه خواهد داشت و این مطلب از نامه‌ای که بقایی در دیماه ۱۳۵۹، از کرمان برای آقای خمینی نوشته استشمام می‌شود و به سوابق گذشته‌اش در کنار روحانیون تأکید داد.

«محضر مبارک حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی دامت برکاته

پس از سی سال مبارزه بی‌امان با هر گونه دیکتاتوری و وابستگی به شرق و غرب زیر شعار راستی و آزادی آنهم در کنار جناح سالم روحانیت و حمایت بی‌دریغ و شجاعانه از نهضت اسلامی و مشارکت در پی ریزی جمهوری اسلامی...» (۱۱۸)

شاید با توضیح داستان جشن کشک و بادمجان بقائی، رابطه وی با زعمای جمهوری اسلامی آشکار تر شود:

جشن کشک و بادمجان

بقائی همه ساله جشنی، بنام جشن کشک و بادمجان برگزار و رفقایش را به آن جشن دعوت می‌کرد و پس از مذاکره و گفتگوهای مختلف، در پایان کشک و بادمجان تناول می‌کردند. وی در تاریخ ۱۴ مرداد ماه ۱۳۵۹ در جنگل امام زاده جعفر کرمان

جشن کَشک و بادمجان را برگزار کرد و نظر به اینکه بقائی مورد اتهام بود که او حسن آیت را مأموریت داده که فضا را علیه ریاست جمهوری متشنج سازد و نوار موسوم به کودتای خزنده آیت هم در روزنامه انقلاب اسلامی منتشر شده بود (۱۱۹)، مسؤل امنیت دفتر بنی صدر آقای رشید صدر الحفاظی - که وی را در سال ۶۰ اعدام کردند - قبلاً از ماجرای این جشن و جمع شدن رفقای بقائی در آن مطلع شده بود، با کمک دادستان وقت کرمان به جرم توطئه علیه ریاست جمهوری آن ها دستگیر شدند. بقائی به موقع توانست با سران جمهوری اسلامی تماس بگیرد و در لحظه ای که هواپیما آماده بود که بقائی و سایر دستگیر شدگان را به تهران منتقل کند، دستور آزادی آنها با اشاره آقای خمینی و دستور بهشتی صادر شد و بلافاصله آن ها آزاد گردیدند.

اما نویسنده و یا نویسندگان زندگینامه سیاسی دکتر بقائی از یکطرف سعی کرده اند، روابط بقائی با سران جمهوری اسلامی و آقای خمینی را از تاریخ پاک کنند و از طرف دیگر شاید خواسته اند که سر نخ از واقعیت را بر جای بگذارند و برای اینکه خود در معرض اتهام واقع نشوند، جشن کَشک و بادمجان را قاطی پاتی و بهم ریخته اند و یا اینکه ناخود آگاه سر نخ از واقعیت بر جای مانده است و در ابتدا داستان را اینگونه آورده اند: « بقائی می

خواست حوادث سالهای نهضت ملی را بار دیگر تکرار کند» و لذا احمد احرار نوشت: « وقتی از من استمراج شد که چه دستی می تواند در شرایط امروزی ایران معجزه نشان دهد، ید و بیضای موسی را توصیه کردم [منظور بقائی است]. و چند روز نگذشت که جواب رسید: OK. خیلی هم قرص و محکم.... در همین اثنا، فردی از جنوب فرانسه به احرار تلفن کرد و خبر سفر بقائی به کرمان را گزارش داد. احرار این سفر را به فال نیک گرفت و توصیه کرد که روز چهاردهم مرداد وقت تناول کشک و بادمجان یادی هم از او بکنند. در همان ضیافت بقائی و تعدادی از همراهانش به جرم توطئه علیه انقلاب اسلامی بازداشت شدند. چند روز پیش از این حادثه شبکه کودتای نوژه کشف شد. گفته می شد بقائی پیش از این ماجرا با سپهد مهدیون نخستین فرمانده نیروی هوایی بعد از انقلاب اسلامی و فرمانده نظامی کودتا، دربندر عباس ملاقات کرده بود. اندکی بعد به دلیل فقدان شواهد و مدرک کافی در باب اتهام وارده تبرئه شد.» (۱۲۰)

توضیح اینکه: اولاً چون قبلاً کشف شده بود که قرار است کودتای نوژه در ۱۸ مرداد ۵۹ عملیاتی شود، درست در همان روز ۱۸ مرداد کودتا خنثی شد و لذا تا قبل از خنثی شدن، به جرم کودتا احدی دستگیر نشده بود. ثانیاً اگر قبلاً کسی از کودتاچیان را قبل

از تاریخ عملیات دستگیر می کردند، شبکه از تیررس خنثی کنندگان در امان می ماند. و ثالثاً نمی توانسته که بقائی و دوستانش در ۱۴ مرداد قبل از روز خنثی سازی کودتا به جرم کودتای نوژه دستگیر شده باشند.

نویسنده و یا نویسندگان کتاب زندگینامه سیاسی بقائی بعد در مورد این داستان نوشته اند «بقائی در ۲۱ تیر ماه ۱۳۵۹ به اتفاق ۶۵ نفر دیگر از دوستانش دستگیر شد بود، ده روز بعد با سپردن تعهد مبنی بر اینکه از ایران خارج نشود، آزاد شد، اما گردش کار پرونده مدتی ادامه یافت و بالاخره منجر به برائت از اتهامات منتسبه شد.» (۱۲۱) اما اصل داستان بقایی در این رابطه همان است که در فوق بیان شد و اینجانب به دلیل حرفه کاری و رابطه نزدیکی که با همکاران بنی صدر داشتم در همان سال ۵۹ از جریان دستگیری بقائی و دوستانش و آزادی آنها با اشاره آقای خمینی و دستور بهشتی مطلع شدم.

ولی الله قدیمی بدون اطلاع از نظر و هدف اصلی بقائی که خود را برای جانشینی جمهوری اسلامی آماده می کند، از سخنرانی بقائی که به «وصیتنامه سیاسی» مشهور شد و در آن بقائی خود را باز نشسته سیاسی اعلان کرد، عمیقاً یکه می خورد و در نامه ای به وی خاطر نشان می سازد: «همانطور که خودتان بیان فرمودید

حزب در وجود شما ادغام شده است و با کنار رفتن عملاً دیگر حزب وجود نخواهد داشت... استعفای شما از مقام رهبری یعنی امضاء سند محکومیت خودتان بدست خودتان... پیشنهادی که به نظرم می‌رسد باز همانطوری که شفاهی خدمتان عرض کردم تماس مستقیم با آقای خمینی است و در غیر این صورت سکوت. «(۱۲۲)

به گفته زندگینامه سیاسی بقائی وی در ۲۷ دی ۱۳۶۴ به آمریکا رفت و «در ۱۲ شهریور ۱۳۶۵، روزنامه کیهان نوشت "مظفر بقائی از ایران گریخت" اما بقائی که هیچ حادثه غیر منتظره‌ای ندیده و وعده‌های علی‌امینی را نقش بر آب دیده بود، ضمن تلگرافی از لندن به تاریخ ۲۲ شهریور اعلام کرد که آبانماه آن سال یعنی ۱۳۶۵ به ایران مراجعت خواهد کرد. و واقعاً هم بقائی به ایران مراجعت کرد و به کرمان رفت و در اول فروردین سال ۱۳۶۶ در کرمان به جرم ارتباط با سازمان‌های جاسوسی بیگانه و توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران دستگیر شد.» (۱۲۳)

بقائی به هنگام مراجعت به ایران دو هفته‌ای کمتر و یا بیشتر در لندن ماند، میزبان‌ش در لندن نصیرالدین موسوی حقوقدان و وکیل و از مشاوران حقوقی دربار بود. پدرش سید اسدالله موسوی سناتور سابق مجلس سنا از خوزستان بود که در تیرماه ۵۸ در تهران دستگیر شد و به حکم دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران

برای رسیدگی به پرونده به زادگاهش بهبهان اعزام شد. و در ۲۱ تیرماه «بطرز نامعلومی در بازداشتگاه خود در بهبهان بقتل رسید.» (۱۲۴)

بعد از انقلاب نصیرالدین در لندن ساکن شد، اما به ایران هم سفر می کرد، مدتی بعد از اینکه بقائی دستگیر شد و بعد هم در زندان درگذشت. نصیرالدین در دیداری که با آقای علی امیر حسینی داشت و با هم در مورد مسائل ایران و انقلاب و خمینی به گفتگو پرداختند. نصیرالدین رازی را از بقائی برای آقای علی امیر حسینی فاش کرد و از او تعهد اخلاقی گرفت که تا زنده است آن را علنی نکند: وی گفت: بقائی برایم توضیح داد: من رفتم آمریکا و حال هم اینجا توقف کردم که وضعیت و شرایط را برای دوستان غربی خود روشن کنم. و ما در اصل کار که منتهی به انقلاب شد اشتباه نکردیم جائی که اشتباه کردیم در مورد آقای خمینی بود که او ظرفیت این کار را نداشت و مسئله آنطور پیش رفت که ما تدارک دیده بودیم. (۱۲۵)

آقایان آیت و بقایی برخلاف نهضت آزادی، ملی ها و بنی صدر، دقیقاً اشعار داشتند که آقای خمینی و بخش تعیین کننده حزب جمهوری اسلامی و مابقی روحانیون خط نوری - کاشانی - خمینی، ضد مصدقی، ضد آزادی و ملی هستند و لاجرم، آبشان با نهضت آزادی و مصدقی ها به یک جوی نخواهد رفت. و علاوه بر آن مطلع بودند که

روحانیون خط نوری - کاشانی - خمینی، بقایی را خیرالموجودین و دارای بینشی عمیق می‌دانند. از طرف دیگر بقایی و دار و دسته‌اش نظیر ملیون و مصدقی‌ها نه تنها روحانیون را دسته‌ای لایق و توانا برای اداره کشور به حساب نمی‌آورند بلکه در اوایل فکر هم نمی‌کردند که در صدد قبضه کردن قدرت هستند. تنها آنها را قشری می‌دانستند که در بین توده مردم نفوذ دارند و قادرند که آنها را پشت سر خود بسیج کنند و به حرکت درآورند و حداکثر به رهبری معنوی کشور قناعت خواهند کرد. با چنین تفکری آیت و بقایی به پشتیبانی و حمایت از روحانیت و ولایت مطلقه فقیه و تصویب آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی برخاستند و فکر می‌کردند با حمایت و نفوذ گسترده‌ای که در رهبری انقلاب و روحانیت دارند و بهتر از بقایی و دسته‌اش کسی را نخواهند داشت و به حمایت از بقایی برخوانند خاست و وی و دسته‌اش به نیابت از ولی فقیه بر مسند اجرائی کشور خواهند نشست.

بعد از پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت، به دلیل باز بودن فضای سیاسی کشور، دسته‌ها، احزاب، افراد و شخصیت‌های مختلف وارد فعالیت‌های سیاسی شده بودند و با عرضه کردن توانائی، استعداد و برنامه خود برای اداره کشور و حل مشکلات آن، هر کدام به تناسب، جا و موقعیتی در بین جامعه برای خود باز کرده بودند. در میان آنها آقای بنی‌صدر در نوک پیکان قرار داشت. با تأسیس روزنامه انقلاب اسلامی و ایجاد بحث آزاد جهت دستیابی به راه حل معضلات کشور و شرکت

در سخنرانیهای مختلف در سراسر کشور، عضویت در شورای انقلاب و پس از استعفای دولت موقت، اداره بانک مرکزی و وزارت اقتصاد و دارائی وسیله دوستان و همکارانش و با جهت دادن و هدایت ایشان، بعنوان نفر دوم کشور و شخصیتی توانا، لایق، آزادیخواه، استقلال طلب و مصدقی در بین توده مردم جا افتاده بود و کاملاً در فضای کشور آشکار شده بود که در صورت نامزد شدن برای احراز پست ریاست جمهوری، آراء مردم را پشت سر خواهد داشت.

در این رابطه تمام محاسبات و معادلات آیت و بقایی غلط از آب درآمد و نه تنها روحانیون نمی توانستند از وی حمایت کنند بلکه جو کشور اجازه نمی داد که حتی نام بقایی را بر زبان آورند که بر زبان آوردن نام وی نکته ای منفی محسوب می گشت. تا تاریخ فوق نه تنها بر بقایی و آیت باید روشن شده باشد که روحانیون خود در صدد تصاحب کامل قدرت هستند بلکه خط نوری - کاشانی - بقایی و خمینی به رهبری دکتر بهشتی و حزب جمهوری اسلامی کاندیدای مشخص خود را برای تصاحب پست ریاست جمهوری خواهند داشت و هیچ شانس برای بقایی و حزبش باقی نمانده است. علاوه بر آن مشاهده می کردند که نامزد پر قدرت دیگری برای احراز پست ریاست جمهوری، در این فاز و مرحله، در مقابل حزب جمهوری قرار دارد که شانس خود آنها را در صورت سکوت آقای خمینی نزدیک

به صفر مبدل خواهد کرد و خیلی بعید می‌نمود که آقای خمینی در آن مرحله آشکار و رسماً از نامزدی معین حمایت کند و همین جور هم شد.

با وجودی که حزب جمهوری اسلامی از آیت و خط‌مشی وی و رابطه‌اش با بقایی مطلع بودند و اگر هم بگویند نمی‌دانستیم خلاف حقیقت را گفته‌اند زیرا هم پرونده ساواک و هم آموزش و پرورش وی را در سمنان در اختیار داشتند (۱۲۶) و علاوه بر آن کاملاً مطلع بودند که وی ضد مصدق و ضد نهضت ملی است و از قبل هم با وی رابطه داشتند و اگر غیر از می‌بود ممکن نبود یک فرد ناشناخته‌ای به محض پیروزی انقلاب جزء مؤسسين حزب جمهوری اسلامی و به عضویت شورای مرکزی و رهبر شاخه سیاسی آن در آورند. علت اصلی این سرمایه‌گذاری و دفاع همه جانبه از آیت به دلیل روابط وی و بخشی از روحانیون حاکم با بقایی و روحانیون مشروعه خواه و همگام با کودتاچیان ۲۸ مرداد بود. در هر حال با شرایطی که پیش آمد بقایی که تمام رؤیا و آرزوی دیرینه‌اش را نقش بر آب دید. از این مرحله به بعد آیت و بقایی، در دو نقش مختلف برای هدفی مشخص وارد عمل شدند.

فاز آخر، بقایی و آیت در دو نقش

بطوری که از پرونده بازجوئی بقائی، در داستانی انقلاب به بیرون درز پیدا کرده بود و بازجویان زندان اوین به آقای مهندس عزت‌الله سبحانی گفته بودند و کتاب «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی» نیز آن را تأیید می‌کند، ژنرال اویسی از طریق منصور رفیع‌زاده، مدتی قبل از سخنرانی بقایی، موسوم به «وصیتنامه سیاسی» با بقایی تماس برقرار می‌کند و بوی قول داده شده بود که در آینده‌ای نه چندان دور کودتایی انجام خواهد شد و رهبران کودتا شما را به ریاست جمهوری پذیرفته‌اند و آمریکایی‌ها نیز بدان O.K. داده‌اند. (۱۲۷)

بدین علت بقایی برای اینکه خویشان را در قبال جمهوری اسلامی آلت‌رناتیوی جلوه دهد، ناگهان آقای بقایی هیئت رئیسه و اعضای بالای حزب زحمتکشان را جمع کرد و در یک سخنرانی طولانی «وصیتنامه سیاسی» خود را ایراد کرد و به ظاهر خود را بازنشسته نشان داد اما در باطن آماده کودتا بود تا که در اثر آن قله قدرت را تصاحب کند.

بقایی گفت: «ما تا امروز بسیاری از ناروایی‌ها را به خاطر پشتیبانی اصولی از نهضت

تحمل کرده‌ایم ولی کم کم احساس می‌کنم که با ادامه سکوت و توجیه خودمان داریم به خودمان هم دروغ می‌گوئیم. وجهه سیاسی من به من نهیب می‌زند که تا کجا می‌خواهی وارد دروغ و تقيه بشوی؟^{۱۲۸} او افزود یک عده‌ای دیکتاتور با استفاده از وجهه امام برگرده مردم با ایمان ولی بی‌اطلاع سوار شده‌اند و هر کاری می‌خواهند می‌کنند.»^{۱۲۹} و رفیع‌زاده متن سخنرانی بقایی را تحت عنوان «آنکه گفت نه» در آمریکا منتشر کرد. مؤلف کتاب زندگینامه سیاسی بقایی که تمام اسناد و مدارک بقایی را در اختیار داشته‌اند می‌نویسند:

ارتشبد غلامعلی «اویسی از طریق منصور رفیع‌زاده با بقایی ارتباط تلفنی برقرار کرده بود. قبل از سخنرانی بقایی موسوم به «وصیتنامه سیاسی»، جبهه ضد انقلاب طرفدار رژیم سلطنت ظاهراً لیدر خود را یافته بود... او اینک از طرف دولتمردان جمهوری اسلامی به کلی ناامید شده بود و هیچ جایگاهی برای او نمی‌توانست قابل تصور باشد مگر اینکه در موضع رهبری یک حرکت ضد انقلابی قرار گیرد»^(۱۳۰)

کتاب زندگینامه سیاسی بقائی می‌افزاید که «مدتی قبل از ایراد این سخنان (وصیتنامه سیاسی. ن) جبهه ضد انقلاب طرفدار اعاده رژیم سلطنتی برای سرنگونی جمهوری اسلامی با او وارد مذاکره شده اویسی از طریق رفیع‌زاده با بقایی گفتگوی تلفنی کرده و وعده داد که همه به زودی در ایران در خدمت او خواهند بود. بقایی می‌خواست حوادث سالهای نهضت ملی را بار دیگر تکرار کند.»^(۱۳۱)

مأموران اطلاعاتی جمهوری اسلامی، از طریق شنود کردن مکالمات ژنرال اویسی بوی مشکوک می‌شوند، و به پرونده ساواک وی مراجعه کرده، می‌بینند که با ساواک و هم با آمریکایی‌ها رابطه داشته است، تمام مکالمات وی و حرکاتش را کنترل می‌کنند و بوی اجازه داده می‌شود که به آمریکا سفر کند و بعد از دریافت تمام اطلاعات، در آخرین لحظات وی را در اول فروردین ۱۳۶۶ دستگیر می‌کنند. (۱۳۲)

و اما اطلاعاتی که اینجانب در مورد فاز آخر دکتر بقائی به دلیل رابطه با بعضی از افراد سپاه کسب کردم و قبلاً در کتاب پاریس نقل شده به شرح زیر است:

یکی از رده‌های بالای سپاه که در آن زمان در رابطه با دستگیری‌ها و زندان اوین بود، حسب گزارش بازجویانش برایم فاش ساخت، بقائی بعد از فاش شدن تمام اسرارش و همکاریش با آمریکا و سیا و ژنرال اویسی در حضور بازجو، دو دستی بصورت خود می‌زند و می‌گوید، همه چیز من تمام شده است. و بدون اینکه چیزی بروز بدهد، تصمیم به خودکشی می‌گیرد.

بازجویانش به این مسئله توجه نکرده بودند، که وی الکی شدیدی بوده و همیشه مشروب همراه داشته و می‌نوشیده است، مشروب را از وی می‌گیرند، از طرف دیگر چون سالیان بوده که بیماری قند داشته،

خودش آنسولین به خود تزریق می کرده است. خاصیت آنسولین این است که اگر در بدن قند نباشد، شخص را فلج می کند و می کشد. وی که تصمیم به خودکشی می گیرد، بدون وجود قند در بدن آنسولین به خود تزریق می کند. این پاسدار ارشد که در آن موقع در ارتباط با زندان اوین و زندانی ها بود افزود: وقتی یکی از پاسدارها به سلول وی می رود، مشاهده می کند که صورتش کج و معوج شده و در حال احتضار است. فوراً وی را به بیمارستان مهر می رسانند و هرچه اطباء کوشش می کنند که از مرگ وی جلوگیری کنند، مشاهده می کنند کار از کار گذشته است. آن پاسدار ارشد افزود چون هنوز اطلاعاتی داشت که بدرد دادستانی و اطلاعات می خورد، خیلی کوشش شد که از مرگش جلوگیری بعمل آورند، اما کار از کار گذشته بود و کوشش آنها مؤثر واقع نشد و بدینسان در بیمارستان مهر در تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۶۶ در گذشت و پرونده حیات وی بسته شد.

حسب اطلاعات اینجانب از بچه های دادستانی و سپاه پاسداران، بعد از دستگیری بقایی و بازجویی از وی و دسترسی به اسناد و مدارکش در دادگاه انقلاب بچه های دادستانی و سپاه پاسداران می فهمند که آیت دستیار بقایی بوده و بقایی با آمریکایی ها در رابطه بوده و با آنها همکاری می کرده است. بعد از آن پیش آقای خمینی می روند و جریان را بوی گزارش می کنند. آقای خمینی

هم به آنها می‌گوید، حال که چنین است، اسم آیت را از لیست شهداء حذف کنید اما سر و صدایش را در نیاورید. زیرا اگر سر و صدایش را در می‌آوردند رابطه حزب جمهوری اسلامی و آقای خمینی و مابقی سردمداران جمهوری اسلامی با دکتر بقایی و حسن آیت برملا می‌گردید و این به صلاح آقای خمینی و جمهوری اسلامی نبود.

آیت نیز که در خط بقایی و برای به قدرت رساندن وی کوشش می‌کرد بر این نظر بود که با وسیله قرار دادن مذهب و جلب حمایت رهبران مذهبی می‌توان قله قدرت را فتح کرد و همانطوری که در بخشی از این تحقیق ملاحظه شد که وی چگونه اینگونه روشها را در نامه‌اش به بقایی توضیح می‌دهد. در همان نامه به بقایی یادآوری می‌کند که باید رسالت نجات مردم ایران را به مثابه «کاوه» ای ایفا کند.

«پس از قرن‌ها مجدداً جامعه ما احساس می‌کند که احتیاج به یک کاوه دارد که با برافراشتن درفش خود مردم را از دست ضحاک زمان برهاند. و چون جامعه احتیاج به چنین کاوه‌ای را با تمام وجود خود احساس می‌کند، خواه ناخواه چنین کاوه‌ای پیدا خواهد شد همانطوری که آیت‌الله خمینی پیدا شد. آن عده از مردم که عمیق فکر می‌کنند و تاریخ معاصر را به خوبی مطالعه کرده‌اند و مقتضیات زمان به خوبی آگاهند و غرض و مرضی هم ندارند، بدون استثنا چشم انتظارشان به شما دوخته شده

و آن کاوه را در وجود شما جستجوی می‌کنند. چون لاف‌نشان داده‌اید که صمیمانه خواهان نجات مملکت هستید و هیچگاه حاضر نیستید به خاطر جا و مقام باخون مردم بازی کنید.» (۱۳۳)

این مطلب جای هیچ شک و شبهه باقی نمی‌گذارد که آقای آیت نه تنها آقای خمینی را رهبر و نجات‌دهنده کشور نمی‌دانسته و بدنبال اسلام نیز نبوده، بلکه چشم به راه «کاوه‌ای» در کسوت دکتر بقایی بوده است و منافقانه و برای رسیدن به هدف خود بعنوان وسیله آقای خمینی و روحانیت، اسلام و ولایت فقیه را - به همان نحوه که در نامه خود (۱۳۴) برای بقایی توضیح داده - مطرح می‌کرده است.

بعد از اینکه بنی‌صدر که به حساب وی یک شخصیت اسلامی، ملی و مصدقی بود، به ریاست جمهوری انتخاب شد، وی که کینه مصدق و طرفدارانش را به دل داشت، بلافاصله شروع به آماده کردن زمینه مناسب کودتا، شبیه آنچه در کودتای ۲۸ مرداد وسیله بقایی - کاشانی و سایر ایادی آنها، انجام شده بود، کرد. وی که می‌دانست آقای خمینی و روحانیون خط نوری - کاشانی - بقایی و خمینی، ضد ملی و مصدق هستند، بلافاصله به دسته‌بندی «مصدقی» و «کاشانی» پرداخت و هر جا می‌رفت و سخنرانی می‌کرد این تضاد را دامن می‌زد تا جامعه را به دو قطبی انقلابی خط امامی و ضد انقلابی خط

مصدقی و ملی و ملیت تبدیل کند و در این زمینه‌سازیهای گوناگون که حزب جمهوری نیز وی را همراهی می‌کردند، بنی‌صدر را در مقابل خمینی قرار دهد و برنامه کودتای خزانده وی که در روزنامه انقلاب اسلامی انتشار پیدا کرد (۱۳۵)، در همین راستا بود. گرچه حزب زحمتکشان، بقایی و آیت، سرانجام موفق به تصاحب قله قدرت نشدند، اما در تخریب خط آزادی و استقلال و انحراف اهداف اصلی انقلاب که آزادی، استقلال و جمهوری مردمی اسلامی و ملی بود، تأثیرگذار و موفق بودند.

جا دارد که در پایان این تحقیق مختصر به این سؤال پاسخ داده شود: بنا بر اسناد موجود آقای خمینی برای آمریکا منافعی قائل بوده و در پیام به کارتر می‌گوید: وقتی من دولت اعلام کنم «رفع بسیاری از ابهامات خواهد شد و خواهید دید که ما با مردم آمریکا دشمنی خاصی نداریم» و دولت ما «ضرری برای آمریکا ندارد.» (۱۳۶) و این رژیم و با قرار و مدار و زد و بند با آمریکایی‌ها روی کار آمد، پس چرا و به چه علت بعد از اینکه بر کشور مسلط شد پشت به آمریکا کرد و به چین و بویژه روسیه چسبید؟

بر اساس تحقیقات اینجانب که در کتاب پاریس و تحول انقلاب... منتشر شده است و گزارش بعضی از دست‌اندرکاران درجه اول

انقلاب و نکاتی که بعد ها فاش شده، این رژیم، رژیمی است که به دروغ و نیرنگ انقلاب ملت ایران را مصادره کرده و با قرار و مدار وزد و بند با آمریکایی ها روی کار آمد و استبداد را بر کشور حاکم کرد و بعد از اینکه بر کشور و جامعه مسلط شد، به کشوری که موجب روی کار آمده آن شده بود پشت کرد و به چین و روسیه چسبید. اگر قرارداد همه جانبه ۲۵ ساله اخیر با چین به امضا برسد، چین در ایران و با بودن این رژیم دست اول را پیدا خواهد کرد و ایران به نوعی زیر سلطه چین خواهد رفت. چرا؟

با وجودی که آمریکا در کمک به انقلاب و سرعت بخشی آن نقش داشته و آقای خمینی از کانال ها مختلف با آنها در ارتباط بوده، و حتی جلسه ای که در «منزل آقای فریدون سحابی با آمریکایی ها تشکیل شد، و بر سر ایجاد دولتی نیرومند با وحدت ارتش و روحانیت، توافق بعمل آمد» (۱۳۷). آقای عباس امیرانتظام هم که خود یکی از دست اندرکاران تغییر رژیم بوده گفته است: رژیم اسلامی حاکم، یک رژیم آمریکایی است. و با برنامه ریزی و کمک و راهنمایی آن کشور بقدرت رسیده است. از جمله در نامه ای می گوید:

«در تابستان ۱۳۷۱، دو نفر از اعضای وزارت اطلاعات، تحت عنوان نماینده قوه قضاییه، در واحد ۲۰۹ زندان اوین، با من ملاقات و در جلسات ۵ تا ۶ ساعته، بحث و اصرار داشتند تا مرا راضی کنند زندان را ترک کنم که من نپذیرفتم و برای آنها

استدلال کردم که رژیم حاکم، یک رژیم آمریکایی است و با برنامه ریزی و کمک و راهنمایی آن کشور بقدرت رسیده و فجایع جبران ناپذیری را به دلیل جهالت و عدم کفایت خود بر ملت بی گناه، زود باور و بیگانه با مسائل سیاسی ایران، وارد کرده است.» (۱۳۸) پس چرا رژیم حاکم به آمریکایی ها پشت کرد و به روس ها و چینی ها چسبید؟

بدون استثنا به خصوصیات اخلاقی و عملی هر دیکتاتوری که نگاه کنید، مشاهده می شود که وقتی به قدرت مسلط می شود، برای زدودن نقاط ضعف خود، به کسانی که به هر نحوی پله شده اند که او از پله های قدرت بالا برود، اگر بتوانند آن ها را از پای در می آورند و از دیگر ویژگی دیکتاتوران کینه و انتقام جویی از مخالفان و بویژه نسبت به کسانی است که آن ها را در رساندن به قدرت یاری و کمک کرده اند. این خصلت به حد اعلی، در آقای خمینی موجود بود. و به همین دلیل وی نسبت به مرحوم شریعتمداری و کارتر کینه داشت. وقتی هم که به قدرت رسید، در حذف وی لحظه ای از پای نایستاد و حتی اجازه نداد که طبق وصیت اش، وصی اش بر وی نماز بخواند و در جای خود به خاک سپرده شود. (۱۳۹)

آقای خمینی نسبت به کارتر هم کینه پیدا کرده بود و بارها به عناوین مختلف کینه خود را نسبت به وی ابراز می کرد. وجود کارتر نقطه ضعفی برایش تلقی می شد. چون کارتر با حربه حقوق بشر و فشار بر شاه، موجب باز شدن فضای باز سیاسی در کشور گردید و حداقل زمینه ای شد که انقلاب با سرعت و با خون ریزی کمتر، به نتیجه برسد. به غیر از اینها، مذاکرات مستقیم و غیرمستقیم آقای خمینی و نمایندگان در پاریس و تهران و آمریکا، با دولت آمریکا که حداقل در اثر آن، به توافق و قرار و مدارهایی با هم دست یافتند، آقای خمینی بیم این را داشت که این روابط و قرار و مدارها و مذاکرات با دولت کارتر در سطوح مختلف چه بوسیله داخلی ها و چه بوسیله دولت آمریکا، در جامعه افشاء شود. وی از دو جهت بیم داشت که اگر این ارتباطات فاش شود، از این که همه چیز به ید قدرت وی انجام پذیرفته بود، خلل وارد آورد و به قدرت فائقه اش ضربه بزند و نقطه ضعفی برایش به حساب آید: یکی از جانب نهضتی ها، بویژه دکتر یزدی؛ و دیگر از ناحیه کارتر. به همین علت وقتی، دانشجویان پیرو خط امام با کپکبه و دبدبه و در بوق و کرنا گذاشتن مصاحبه های رادیو تلویزیونی علیه نهضت آزادی، مهندس بازرگان، دکتر میناچی، امیر انتظام و... به اصطلاح افشاگری کردند، آنها این جرأت را در خود ندیدند که روابط را افشا کنند. شاید در آن غوغا سالاری که خمینی بوسیله

دستگاه های تحت امر خود ایجاد کرده بود، چون نهضت آزادی، مستقیم و غیر مستقیم در مرکز آن روابط قرار داشتند، آن ها جرأت مطرح کردن روابط را پیدا نکردند و یا به خود اجازه ندادند، و با مطرح کردن چند ایماء و اشاره، مسئله تا حدودی خاتمه پیدا کرد. و لذا آقای خمینی و روحانیت حاکم خیالش از بابت نهضت آزادی آسوده شد.

اما هنوز به علت ترس از افشا شدن روابطش توسط آمریکایی ها، کینه کارتر را هم به دل داشت، چون این روابط، هم نقطه بسیار حساس، و هم نقطه ضعف برای آقای خمینی به حساب می آمد و به همین خاطر، وی برای مبری کردن خود از این روابط، در فرصتی که در اثر گروگان گیری (۱۴۰) و استعفای همزمان دولت موقت و بردن شاه به آمریکا، در تاریخ ۵۸/۰۸/۰۶، به دستش افتاد، برای پاک کردن رابطه با آمریکایی ها، لبه تیز حمله ها را متوجه آمریکا و بویژه شخص کارتر کرد. شاید تا اینجا روشن شده باشد که چرا آقای خمینی ورق را علیه آمریکا برگرداند که ما تا امروز باید بابت آن باج به چینی ها و روس ها بدهیم و کشور را هم به سرایشی فلاکت و در شرف نابودی قرار دهیم. باز این اصل است که وقتی حکومت های دیکتاتوری حمایت ملت خود را از دست می دهند، برای ادامه حکومت و حفظ تصاحب قدرت خود به

بیگانگان روی می آورند.

این است که حکومت جمهوری اسلامی با وجودی که روس ها و چینی ها بارها به آنها از پشت خنجر زده اند، باز به نحوی به سمت روسیه چرخیده که می گویند رابطه ما با روسیه رابطه استراتژیک است. و حال اگر قرارداد همه جانبه ۲۵ ساله اخیر با چین به امضا برسد، چین در ایران و بودن این رژیم دست اول را پیدا خواهد کرد و ایران به نوعی زیر سلطه چین خواهد رفت. و این در حقیقت، برای حاکمان جمهوری اسلامی، شعار نه شرقی نه غربی، شعاری است که متناسب با باد می چرخد و بیش از لق لقه زبان نخواهد بود، یعنی کَشک!

اشتباه و یا کج فهمی نشود، آنچه در فوق آمد به معنای این نیست که مردم در انقلاب نقش نداشته و یا نمی دانسته اند که چه می خواهند. آیا بعضی ها که با پندارهای ساده انکارانه به عوام فریبی می پردازند، آیا به خود و همه اقشار ملت خود توهین نمی کنند که خواسته های قریب به اتفاق تمامی سیاسیون، احزاب، دسته ها، گروه ها و اقشار مردمی که در انقلاب شرکت کردند و آن را به پیروزی رساندند را نادیده می انگارند و آن را انکار می کنند؟ پدیده انقلاب، یک پدیده خلق الساعه نیست و آغاز آن که به آغاز ظلم و ستم و پایمال کردن حقوق مردم، آزادی و استقلال و عدالت بر می گردد. همه اقشار مردم بودند که برای آزادی، استقلال، عدالت مفقود شده

خود به مبارزه با غاصبان حقوق و آزادی خود سالیان دراز پیا
خواسته بودند و سرانجام که شرایط دست به دست هم داد و کشور
برای انقلاب مهیا گشت ملت هم برای در اختیار گرفتن سرنوشت
زندگی خویش قیام کرده و رژیم دیکتاتوری شاهنشاهی را
برانداختند. این که روحانیت و در رأس آن آقای خمینی، با توسل
به دروغ و نیرنگ و با قرار و مدار و زد و بند با آمریکایی ها انقلاب
ملت ایران را مصادره کرده، امر دیگری است و اینجانب در کتاب
پاریس و تحول آزادی به استبداد به آن پرداخته ام و در اینجا
نیازی به تکرار آن دیده نمی شود.

نظر به اینکه آقای خمینی و سایر روحانیت حاکم در صدر قبضه
کردن قدرت بودند، نکته مهم این است که در دست داشتن
انحصار قدرت و ادامه و حفظ آن، نیاز به دشمن دارد و چون
حاکمان فقیه با کشورهای همسایه مشکل آن چنانی نداشتند، و نیاز
هم به دشمن بود، بنابر این آمریکا می توانست بهترین دشمنی باشد
که بشود بر روی آن مانور داد. در «حاصل سخن» کتاب گروگان
گیری و جنبش انقلاب توضیح داده شد که آمریکا و جمهوری
اسلامی دو بنیاد گرا لازم و ملزوم یکدیگر هستند. نمی خواهیم به
آن باز گردم. خوانندگان علاقه مند می توانند به چاپ اول کتاب
ص ۳۵۳-۳۵۷ و یا چاپ دوم در وبسایت اینجانب ص ۴۶۲-۴۵۷

مراجعه کنند. البته مختصر اینکه: در دشمنی و دشمن تراشی، آمریکا و ایران لازم و ملزوم یکدیگرند. اگر جمهوری اسلامی ایران بر طبل صدور انقلاب و گروگانگیری نمی زد، چگونه ممکن بود که آمریکا بعنوان محافظت از عربستان سعودی و شیخ نشین ها، همه ساله میلیارد ها دلار از پول آن ها را به جیب خود سرازیر کند که اگر پول هایی که از طریق فروش اسلحه وغیره از گروگان گیری تا به امروز به آمریکا سرازیر شده است محاسبه شود، سر از ارقام نجومی در خواهد آورد و این نعمت برای آمریکا، به یمن دشمنی با جمهوری اسلامی ایران به سادگی حاصل شده است. و اگر دشمن تراشی فرضی آمریکا نبود و کشور در صلح و آرامش بود، چگونه ممکن بود که استبداد سیاه ولایت فقیه را به ملت ایران تحمیل کرد و آن را استمرار بخشید. در فقره اخیر و در غلطیدن جمهوری ولایت فقیه به سمت روسیه و حال بویژه با این قرارداد در صورت امضا زیر بار چین رفتن آمریکا و اروپا بی تقصیر نیستند.

حاصل سخن

آقای خمینی که قبل از رفتن به نجف از مخالفان ولایت فقیه بوده، چه تحولی و یا عواملی، به لحاظ روانی و فکری و در رابطه با جامعه و از لحاظ سیاسی در وی بوجود آمده که او را موافق ولایت فقیه و سرانجام ولایت مطلقه فقیه کرد؟

آن عوامل که از خمینی مخالف ولایت فقیه، خمینی ای ساختند که، ولایت فقیه را بمثابة زعامت سیاسی و رهبری کشور، جعل کند و دین را وسیله رسیدن به قدرت بگرداند، عنوان کننده و مدعی نمایندگی از رسول خدا و امام زمان، بشود و بگوید آنها ولایت مطلقه بر مردم داشته اند و فقیه هم همان ولایت را دارد و از ولایت هم جز اعمال قدرت، نداند چه عواملی بوده است؟

تدریس ولایت فقیه از جانب آقای خمینی در دو مرحله انجام گرفته است. اگرچه مرحله اول طرح یعنی الهام و یا اشاره به خمینی در تدریس ولایت فقیه با اما و اگر و یا سئوالهایی همراه است. اما در اینکه در مرحله دوم این طرح توسط حزب زحمتکشان و توسط آیت ابتدا به آیت الله منتظری القا شده (۱۴۱) و سپس با حمایت وی توسط دکتر آیت به مجلس خبرگان آمد،

و خود بقائی هم بدان اذعان داشته جای شک و شبهه ای نیست و این قسمت دوم است که اثبات قسمت اول را هم تقویت می کند که طرح از اول برای دستیابی به قدرت به خمینی القا و در نتیجه آن را تدریس کرده است. آقای خمینی در نیمه آبان ۱۳۴۲ توسط حاج میرزا خلیل کمره‌ای، از طریق سفارت آمریکا در تهران، به جان اف کندی، رئیس جمهوری وقت امریکا، پیام داده‌است. که او برای امریکا در ایران منافع می‌شناسد و حضور آمریکا در ایران برای ایجاد توازن در برابر شوروی و احتمالاً نفوذ بریتانیا ضرورت دارد. (۱۴۲)

چه پیام مستقیم از خمینی باشد و چه با اطلاع و زبان حال وی باشد. محتوای آن با گفتگویی که در نجف مرحوم مهندس صادق امیر حسینی در پائیز سال ۴۸ که در باره مبارزه با شاه با آقای خمینی داشته، خمینی بوی گفته بود: «تا آمریکا نخواهد آب از آب تکان نمی‌خورد». و پیام خمینی به کارتر در بهمن ۵۷ (۱۴۳) هماهنگ و همخوانی دارد. اینها نشان از این دارد که بقائی و خمینی به لحاظ تفکر سیاسی و یا حد اقل به لحاظ تاکتیک سیاسی جهت رسیدن به خواسته خود هم خط و همگام هستند. این راز را هم آقای نصیرالدین موسوی فرزند اسدالله موسوی سناتور خوزستان از زبان آقای بقائی فاش کرد. وی گفته که بقائی بعد از

بازگشت از آمریکا (۱۴۴) در گفت و گویی، گفت: من رفتم آمریکا و حال هم اینجا توقف کردم که وضعیت و شرایط را برای دوستان غربی خود روشن کنم. و ما در اصل کار که منتهی به انقلاب شد اشتباه نکردیم، جایی که اشتباه کردیم در مورد آقای خمینی بود که او ظرفیت این کار را نداشت و مسئله آنطور پیش نرفت که ما تدارک دیده بودیم. (۱۴۵) در تکمیل این مطلب یادآور می شود این نکته با گفته آقای مهندس عزت الله سحابی که نقل کرد « در بازجویی هایی که از بقایی به عمل می آید، اعتراف می کند که با آمریکایی ها کار می کرده است. از وی می پرسند دیگر چه کسانی با شما همکاری می کرده و عامل بوده اند. می گوید: اول به مقدم مراغه ای پیشنهاد کردند وی همکاری را پذیرفت و دوم محمود کاشانی از طریق انگلیسیها به آمریکایی ها وصل می شود و آقای دکتر حسن آیت نیز همکار من بوده است.» همساز است. و این نکته هم که بقائی منصور رفیع زاده را در ساواک برای دستیابی به اطلاعات کاشته بود. بعد هم که رفیع زاده به آمریکا رفت، با صلاح دید بقائی به عضویت «سیا» در آمده - در آمریکا با آمریکائی ها همگام بوده است. و چند نکته فوق بطور کلی با هم هماهنگ است.

و خداوند به حقایق امور داناتر است.

محمد جعفری ماریینی لندن بهمن ۱۴۰۲

نمایه و یادداشت:

۱- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۸۶

۲- اصل «عدم ولایت» یک اصل عملی و یک قاعده عقلی فقهی است: «لا ولایة لاحد علی احد» یعنی اینکه به لحاظ فقهی، اصل بر عدم ولایت است. بدین معنا که هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد و دیگران حق دخالت در سرنوشت او را ندارد و هر فردی نسبت به عملکرد خود در برابر خداوند مسئول و پاسخگو خواهد بود. و یا هیچکسی بر هیچکس دیگر ولایت ندارد و هر کسی خود بر خویشتن ولایت دارد بعبارت دیگر رهبری و اداره زندگی از حقوق ذاتی هر انسانی است.

۳- حکومت و مذهب، دانشگاه لندن، مقاله دکتر مهدی حائری، ص ۲۲۵-۲۲۴. به نقل از رساله اجتهاد و تقلید آقای خمینی در هشتاد صفحه از صفحه ۹۳ تا ۱۷۳ در جلد دوم کتاب رسائل چاپ قم ۱۳۷۸ ه.ق. و همچنین در ۹۲ صفحه (از ص ۵۰۵ تا ۵۹۶) ضمیمه جلد دوم کتاب تهذیب الاصول شیخ جعفر سبحانی که تقریرات درس آیت الله خمینی می باشد و توسط جامعه مدرسین به چاپ رسیده است؛ حکومت ولایی، محسن کدیور، نشر نی، چاپ چهارم ۱۳۸۰، ص ۲۴۴ و ۲۴۵، به نقل از: امام خمینی، الرسائل، رساله فی الاجتهاد و

التقليد، ص ۱۰۰ و ۱۰۱ (قم ۱۳۸۵، ه ق).

۴- همان سند، به نقل از کتاب کشف اسرار آیت الله خمینی از ص ۱۰۷ تا ص ۱۱۵، چاپ ۱۳۲۳ شمسی انتشارات کتاب فروشی علمیه اسلامیة تهران.

۵- همان سند.

۶- مکاسب شیخ انصاری، ج ۹، ص ۳۲۸، چاپ نجف ۱۳۹۷.

۷- خاطرات آیت الله فیلسوف و مجتهد، مهدی حائری یزدی، ص ۸۰

۸- کشف اسرار ص ۶۴-۶۵.

۹- تحلیل و بررسی از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، ج اول، ص ۱۵۶-۱۵۷

۱۰- تقابل دو خط چاپ اول ص ۱۶۵؛ به نقل از کیهان ۱۷ شهریور ۳۲، آیت الله کاشانی در مصاحبه با روزنامه «المصری»

۱۱- همان سند؛ به نقل از: کیهان، ۲۳ شهریور ۱۳۳۲، آیت الله کاشانی در مصاحبه با خبرنگار «اخبار الیوم»

۱۲- مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت الله کاشانی، از محمود دهنود، ج ۴، ص ۲۲۳ و ۲۲۶؛ «شاهنشاه بمنزل حضرت آیت الله کاشانی که بیمار و بستری هستند تشریف فرما شدند و از ایشان عیادت فرمودند. حضرت آیت الله

کاشانی از چهار ماه پیش در بیمارستان بازرگانان برای معالجه و استراحت بستری شدند و چندی پیش نیز پروفیسور کوولر از پاریس برای معالجه ایشان به تهران آمد.

«

۱۳- ازسخنرانی خمینی در ۲۵ خرداد ۶۰.

۱۴- پاریس و تحول انقلاب، چاپ اول ص ۲۸۱؛ به نقل از: اسناد لانه جاسوسی شماره ۲۳، ص ۱۴۲-۱۴۱.

۱۵- اسناد سخن می‌گویند، پژوهش و برگردان دکتر احمد علی رجائی میهن سروری (رجائی)، جلد دوم، سند شماره ۳۲۲.

۱۶- توطئه بودن و قتل سرلشکر افشار طوس رئیس شهربانی حکومت ملی، گردآورنده محمد ترکمان، چاپ اول ۱۳۶۳، ص ۱۲۴ و ۵ و برای اطلاع دقیقتر مطالعه اسناد گردآوری شده در این سند ضروری است.

۱۷- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ص ۱۷۷.

۱۸- اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۳، ص ۱۶۴.

۱۹- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، حسین آبادیان ص ۲۶۷.

۲۰- تاریخ سیاسی معاصر، سیدجلال‌الدین مدنی، ج دوم آبان ۱۳۶۲، ص ۴۹.

۲۱- همان سند، ص ۵۰-۴۹.

۲۲- همان سند، ج دوم آبان ۱۳۶۲، ۵۸.

۲۳- همان سند، ج دوم آبان ۱۳۶۲، ص ۸۵ و ۶۱.

۲۴- برای اطلاع بیشتر در مورد بعضی از تحریفات تاریخ سیاسی معاصر به کتاب «تقابل دو خط» چاپ اول ص ۱۷۶-۱۶۲ و چاپ دوم ۲۲۶-۲۱۴ مراجعه کنید.

۲۵- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ص ۱۷۲.

۲۶- همان سند.

۲۷- <https://www.shahbazi.org/pages/baghai.htm>

۲۸- زندگینامه مظفر بقائی، آبادیان، ۵۴۲ و ۵۴۳. از نامه ۹۴ صفحه ای آیت به بقائی.

۲۹- همان سند، ص ۵۵۴.

۳۰- اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۳، ص ۱۵۲-۱۵۱.

۳۱- اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۳، ص ۱۴۲-۱۴۱.

۳۲- اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۳، ص ۱۹۳-۱۹۶.

۳۳- اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۳، ص ۱۸۷-۱۸۶.

۳۴- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، حسین آبادیان ص ۲۶۶؛ گزارش ساواک
۱۹ و ۱۳۴۲/۳/۲۰.

۳۵- همان سند، ص ۵۰۹.

۳۶- همان سند، ص ۵۱۲.

۳۷- همان سند، ص ۵۲۳-۵۲۵.

۳۸- همان سند، ص ۵۳۶-۵۳۵.

۳۹- آیت در خلال نامه ۹۴ صفحه ای خو به بقائی جهت ایجاد حزبی نوین برای
دست گرفتن قدرت ۲۰ پیشنهاد بوی ارئه می دهد. برای مطالعه کامل این پیشنهاد
ها به زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی ص ۵۶۱-۵۵۴ و برای خلاصه این ۲۰
پیشنهاد به تقابل دو خط چاپ اول ص ۱۲۷-۱۲۴ و چاپ دوم ص ۱۷۹-۱۷۷
مراجعه کنید.

۴۰- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ج ۲ ص ۴۸۱-۴۸۰.

۴۱- یاد داشتهای علم جلد اول ص ۸۵.

۴۲- یاد داشت ۲۶ مهر ۱۳۵۴.

۴۳- یاد داشتهای علم جلد اول ص ۸۳-؛ از یادداشت ۳ مهر ۵۴.

۴۴- همان سند، ص ۱۵؛ «علم در واپسین ماه های زندگیش سخت نگران تحولات
داخلی ایران بود، به همسرش وصیت کرده بود که این یادداشتها هنگامی منتشر شود
که دودمان پهلوی در ایران دیگر سلطنت نمی کند. پس از گذشت ده سال از انقلاب

و دگرگونی نظام سیاسی ایران، بانو ملک‌تاج علم و دو دختر او رودابه و نازعلم یک زبان بر این شدند که هنگام انتشار یادداشت‌ها رسیده است»

۴۵- اطلاعات، ۶ خرداد، ۱۳۴۰- متن این پیام زیر عنوان «کندی طرفدار انقلاب دموکراتیک!» آمده است.

۴۶- اطلاعات، ۲۳ فروردین، ۱۳۴۱.

۴۷- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، حسین آبادیان ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

۴۸- تحلیل و بررسی از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، ج اول، ص ۲۲۴.

۴۹- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، حسین آبادیان ص ۲۶۶؛ گزارش ساواک ۱۹ و ۱۳۴۲/۳/۲۰.

-۵۰

http://www.bbc.com/persian/iran/2016/06/160601_kf_khomeini_carter_kennedy

۵۱- پاریس و تحول انقلاب... چاپ دوم ص ۵۱۲.

۵۲- متن پیام خمینی به کارتر را در ص ۲۹۰-۲۸۹ خاطرات دکتر ابراهیم یزدی آمده است.

۵۳- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، چاپ دوم ص ۵۵۰.

۵۴- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، حسین آبادیان ص ۱۷۹؛ بر گرفته از مجموعه اسناد حزب زحمتکشان، کارتن ۱۹۵، ش: ۱۷۵-۲۰.

۵۵- <https://www.youtube.com/watch?v=fHy3w9FfTdg>

۵۶- شصت سال خدمت و مقاومت خاطران مهندس مهدی بازرگان، ج ۲، ص ۴۴۵.

۵۷- نگاه کنید به روزنامه‌های یومیه مورخ ۱۶ و ۱۵/ ۱۲/۵۷ و صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، جلد ۵، ص ۱۴۶ و ۱۵۷.

۵۸- حکومت اسلامی، آیت الله العظمی آقا سید روح الله خمینی، چاپ ۱۳۹۱ - ه ۱۹۷۱ میلادی، ص ۴۱.

۵۹- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، حسین آبادیان ص ۳۰۵؛ گزارش ساواک، مورخ ۱۳۴۸/۳/۱۴، از مجموعه اسناد حزب زحمتکشان.

۶۰- کامل این نامه ۹۴ صفحه ای آیت به بقائی در کتاب زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی ظاهراً حسین آبادیان آن نوشته و توسط مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی چاپ اول آن در سال ۱۳۷۷ منتشر شده، متن مامل ۹۴ صفحه نامه همراه با گراور دستخط آیت از صفحه ۴۴۰ تا صفحه ۵۶۴ کتاب آمده است. به علاقه مندان توصیه می شود که متن کامل نامه را که در بردارنده نکات مهمی است مطالعه کنند.

۶۱- زندگینامه سیاسی بقائی، حسین آبادیان، ص ۵۴۸.

۶۲- همان سند، ص ۵۵۰.

۶۳- همان سند.

۶۴- سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر صفاریان، مهندس معتمد دزفولی، چاپ دوم، ص ۳۲۹.

۶۵- صحیفه نور، رهنمودهای آقای خمینی، جلد ۱۰، ص ۲۷ و ص ۳۶-۳۳.

۶۶- کتاب غائله ۱۵ خرداد، دادگستری جمهوری اسلامی، چاپ اول، ص ۳۵۶ و ۳۵۷

۶۷- عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی با دداشت ۱۴ مرداد ۶۰ ص ۲۲۸.

۶۸- کیهان، سه شنبه ۱۶ مرداد ماه ۱۳۵۸، شماره ۱۰۷۷۶، ص ۶.

۶۹- حضرات آیات شریعتمداری، نجفی مرعشی و گلپایگانی موافق ولایت فقیه نبودند و نه آنطوری که آقای هاشمی رفسنجانی آورده که «به ذهنشان نرسید».

۷۰- انقلاب و پیروزی، هاشمی رفسنجانی، به اهتمام عباس بشیری، زیر نظر محسن هاشمی ۱۳۸۳، ص ۳۵۶-۳۵۷.

۷۱- پاریس و تحول انقلاب...، چاپ اول ص ۲۷۵-۲۷۴ و چاپ دوم ص ۲۸۹-۲۸۸.

۷۲- <https://www.youtube.com/watch?v=fHy3w9FFtdg>

۷۳- تقابیل دوخط، چاپ دوم ص ۱۷۹ و ۱۸۲؛ زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی ص

۵۶۰.

۷۴-زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، حسین آبادیان ص ۳۰.

۷۵-همان سند.

۷۶-همان سند.

۷۷-کیهان، سه‌شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۵۹، شماره ۱۱۰۶۱، ص ۱۰، خلخال، چرا به آیت
رأی مخالف دادم؟ و تقابل دو خط، چاپ دوم ص ۱۷۳.

۷۸-کیهان، سه‌شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۵۹، شماره ۱۱۰۶۱ و تقابل دو خط، چاپ دوم
ص ۱۷۱-۱۷۲.

۷۹-پاریس و تحول انقلاب...، چاپ اول ص ۲۷۶ و چاپ دوم ص ۲۹۰.

۸۰-تقابل دو خط، چاپ دوم ص ۲۶۶؛ زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، ص
۵۵۰.

۸۱-زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، حسین آبادیان، ص ۵۱۲.

۸۲-همان سند، ص ۵۲۵.

۸۳-همان سند، ص ۵۳۵.

۸۴-همان سند، ص ۵۶۱.

۸۵-کیهان پنجشنبه ۳ اسفند ۱۳۵۸، شماره ۱۰۶۴۴، ص ۵ و کیهان شنبه ۵ اسفند ۵۸،
شماره ۱۰۶۴۵؛ کسانی که مایل به اطلاع تمام گفتگوی چهار نفر از افراد مؤسسين
حزب جمهوری اسلامی در روز افتتاح اعلان موجودیت هستند به سند فوق مراجعه
کنند.

۸۶- اسرافیلیان-بقایی-به-حکومت-مذهبی-اعتقاد-نداشت-اعضای-زحمتکشان-
جزو-اصولگرایان-شدند؛ ابراهیم اسرافیلیان در مصاحبه با تاریخ ایرانی: ۱۵ تیر

۱۳۹۹

۸۷-خاطرات بقایی به کوشش حبیب لاجوردی، ص ۴۴۹.

۸۸- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، حسین آبادیان، ص ۳۱۶.

۸۹- از وصیتنامه سیاسی دکتر مظفر بقائی.

۹۰- وصیتنامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، ص ۵۱

۹۱- همان سند، ص ۱۵ و ۲۴.

۹۲- کتاب غائله ۱۵ خرداد، دادگستری جمهوری اسلامی، چاپ اول، ص ۳۵۶ و

۳۵۷

۹۳- وصیتنامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، ص ۲۸-۳۰.

۹۴- وصیتنامه سیاسی دکتر بقایی، ص ۵۸

۹۵- از سخنرانی خمینی در ۲۵ خرداد ۶۰.

۹۶- جهت اطلاع مشروح از این قسمت به کتاب «پاریس و تحول انقلاب...» چاپ

دوم، فصل یازدهم و دوازدهم که در سایت به آدرس زیر:

www.mohammadjafarim.com قابل دسترسی است مراجعه کنید.

۹۷- جهت اطلاع از «طرح سری چگونگی قبضه کردن قدرت در انقلاب ۵۷» به

فصل یازدهم «کتاب پاریس و...» چاپ دوم و یا نیز به مقاله تحت همین نام که هر

دو در سایت اینجانب موجود است مراجعه کنید.

۹۸- کیهان، یکشنبه ۵ مرداد ۱۳۵۹، شماره ۱۱۰۵۵، ص ۲، یادداشت روز از دکتر ابراهیم یزدی گزارش به موکلین در دادن رأی کبود به آیت.

۹۹- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۳۲۷.

۱۰۰- همان سند، صفحات ۲۳۳-۲۳۴، ۲۴۳-۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۴ و ۲۵۹. کتاب خاطرات منصور رفیعزاده و کتاب پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، از محمد جعفری، ص ۲۷۵، ۲۷۶ و ۲۸۰-۲۷۹.

۱۰۱- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۱-۲۳۰، ۲۴۲، ۲۵۴ و کتاب خاطرات منصور رفیعزاده.

۱۰۲- همان سند، ص ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۳ و کتاب خاطرات منصور رفیعزاده.

۱۰۳- همان سند، ص ۲۷۵.

۱۰۴- همان سند، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۱۰۵- با سیستمی که این اسناد کارتن بندی و شماره گذاری شده است حداکثر در کتاب «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی تا شماره ۱۶۰۰ دیده شد مثلاً کارتن شماره ۳۴۴، ۴۱۰، ۴۸۸، ۷۹۸، ۹۶۹، ۱۶۰۰ به ترتیب در ص ۱۶۴، ۶۱، ۱۲۱، ۲۳۹، ۲۰۰، ۲۳۸ آمده است.

- ۱۰۶- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۳۱۵.
- ۱۰۷- همان سند.
- ۱۰۸- همان سند، ص ۳۱۶
- ۱۰۹- تاریخ سیاسی معاصر ایران، سید جلال الین مدنی، ج ۲، ص ۵۰.
- ۱۱۰- همان سند، ص ۸۵
- ۱۱۱- تاریخ ایرانی: مصاحبه با سلیمی- نمین ۱۵ تیر ۱۳۹۹
<http://tarikhirani.ir/fa/news/۱۰۹۶>
- ۱۱۲- عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۸۳-۸۲.
- ۱۱۳- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، ص ۳۱۹.
- ۱۱۴- همان سند، ص ۳۱۹
- ۱۱۵- همان سند، ص ۳۱۵
- ۱۱۶- همان سند، ص ۴۶۴-۴۶۵
- ۱۱۷- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، ص ۲۵۷، ۵۰۷، ۵۲۲.
- ۱۱۸- این سند توسط اینجانب رؤیت شده است. (نویسنده)
- ۱۱۹- نوارهای موسوم به کودتای خزنده آیت در تاریخ ۲۸ و ۲۹ خرداد ۱۳۵۹ در

روزنامه انقلاب اسلامی شماره های ۲۸۳ و ۲۸۴ منتشر شد و یک روز بعد هم سایر
جراید به نقل از انقلاب اسلامی آن را منتشر کردند.

۱۲۰- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و
پژوهشهای سیاسی، ص، ص ۳۲۵-۳۲۳.

۱۲۱- همان سند، ص ۳۲۵.

۱۲۲- همان سند، ص ۳۱۹-۳۱۸.

۱۲۳- همان سند، ص ۳۲۷-۳۲۶.

۱۲۴- روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۹۰۳، ص ۳، شنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۵۸؛ بنا به گفته ها
موسوی سناتور و فرزندش هر دو از اعضای ماسون بودند.

۱۲۵- آقای علی امیر حسینی در لندن مسئله را برایم تعریف و آشکار ساخت.

۱۲۶- تقابل دو خط، چاپ اول، ۱۲۱-۱۱۷ و چاپ دوم ص ۱۷۴-۱۷۰.

۱۲۷- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، محمد جعفری، ص ۲۷۵ و
کتاب، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، ص ۳۲۴.

۱۲۸- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان ۱۳۷۷، ص ۳۲۲.

۱۲۹- همان سند، ص ۳۲۳.

۱۳۰- همان سند، ۳۲۲.

۱۳۱- همان سند.

۱۳۲- همان سند، ص ۳۲۳.

۱۳۳- همان سند، ص ۳۲۷.

۱۳۴- زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ۱۳۷۷، ص ۵۵۰، گراور این قسمت از دستخط آیت درص ۵۱۹ همین کتاب آمده است.

۱۳۵- نوارهای موسوم به کودتای خزنده آیت در تاریخ ۲۸ و ۲۹ خرداد ۱۳۵۹ در روزنامه انقلاب اسلامی شماره های ۲۸۳ و ۲۸۴ منتشر شد و یک روز بعد هم سایر جراید به نقل از انقلاب اسلامی آن را منتشر کردند.

۱۳۶- ترجمه متن پیام را آقای یزدی در جلد سوم خاطرات خود در ص ۲۹۰-۲۸۹ آورده است.

۱۳۷- این مطلب را آقای فتح الله بنی صدر یکی از اعضای مرکزی نهضت آزادی در پاریس در گفتگویی با برادر خود آقای بنی صدر در سال ۱۳۷۵ فاش ساخته است. و در خاطرات سلیمان هم به آن اشاره شده است.

۱۳۸- روزنامه انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۳۷۰، ص ۱۰

۱۳۹- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۱۰؛ علت در این امر نهفته بود که بعد از جریان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و زندانی شدن آقای خمینی، نظر به این که می خواستند وی را محاکمه کنند مرحوم شریعتمداری، و چند مرجع دیگر طی اطلاعیه ای مرجعیت آقای خمینی را تأیید کردند، تا از محاکمه

و اعدام ایشان جلوگیری کنند. آقای شریعتمداری در آن زمان از قدرتمندترین مراجع بود و قبل از این که مرجعیت آقای خمینی، بوسیله آقای شریعتمداری و دیگران تأیید شود، حداقل جامعه و دولت وقت، او را به مرجعیت، نمی شناخت. در صورتی که آقای شریعتمداری قبل از آن، آیت الله العظمی بود. و از این نگاه، وجود آقای شریعتمداری برای آقای خمینی نقطه ضعفی محسوب می شد، بویژه که در آذربایجان نفوذ فوق العاده داشت و از پیشبرد قدرتش نگران بود.

۱۴۰-اگر چه در آن روزها عنوان شد که عده ای دانشجوی سفارت آمریکا را اشغال کرده و کارکنان آن را به گروگان گرفته اند. اما در همان زمان ایما و اشاره هائی وجود داشت که که طرح و برنامه ریزی اشغال سفارت به ظاهر از جانب توسط دانشجویان پیرو خط امام صورت گرفته اما در باطن طرح و برنامه ریزی آن در جانی دیگر صورت گرفته است و عمل گروگانگیر و اشغال سفارت آمریکا یک اتفاق خودجوش دانشجویی نبوده و یک عملی بوده که از قبل طراحی و برنامه ریزی شده است. ایما و اشاره هائی در کتاب گروگان گیری و جانشینان انقلاب تحت عنوان زمینه های تاریخی مسئله گروگانگیری ص ۸۲-۸۰ آمده است. اما اطلاعاتی که به تازگی روزنامه نیویورک تایمز منتشر کرده نشان می دهد که راکفلر و بانک چیس منهتن پشت قضیه گروگانگیری بوده است.

https://www.nytimes.com/2019/12/29/world/middleeast/shah-iran-chase-papers.html?fbclid=IwAR2EKVE_JLjk3u_8Ub9HEO_c4tVxhXMzeLfuBRIH0wZ3W2CBHEoAUZG2pVQU

و بنا بر خاطرات مهندس عزت الله سحابی جلد دوم آقای محسن میردامادی طراح و رابط اصلی سفارت بوده است وی توضیح می دهد که این محسن میردامادی بود که طرح کورت والد هایم دبیر

کل سازمان ملل جهت حل مسئله گروگانگیری را به شکست رساند. اینکه محسن میردامادی طراح و رابط اصلی سفارت و فرد قدرتمند در سفارت است با تجربه شخص اینجانب که سه روز را در سفارت به نمایندگی از وزیر امور خارجه گذراندم هماهنگ است توضیح اینکه:

آقای بنی صدر پس از گفتگو با آقای خمینی و پذیرش سرپرستی وزارت خارجه تا حل بحران گروگانگیری، برای بار دوم که اینجانب و آقای انتظاریون نیز همراه وی بودیم به سفارت رفت و با دانشجویان و آقای خوئینی ها به گفتگو پرداخت. پس از بحث های مختلف که با شورای دانشجویان و آقای خوئینی ها انجام گرفت سرانجام، دانشجویان پذیرفتند در صورتیکه آقای بنی صدر با آقای خمینی مسئله را حل و فصل کند، آنها به آن گردن خواهند گذاشت.

با وجود قول و قرار پذیرفته شده، چندین بار در فاصله کوتاه به بهانه های مختلف و از جمله اینکه ما خبر از تصمیم شما با آقای خمینی نداشتیم، زیر تعهد زدند. آقای بنی صدر هم برای گرفتن بهانه از دست آنها، طی حکمی اینجانب را به آنها معرفی کرد که دائم در سفارت با آنها در تماس باشم و نظرات آنها و بنی صدر را متقابلاً بیکدیگر برسانم و امور را تسریع بخشم.

اینجانب همان روز به سفارت رفتم و پس از معرفی خود و صدور مجوز بدرون سفارت به اتاق روابط عمومی هدایت شدم. در آنجا آقای شمس (شمس الدین وهابی) نامه را گرفت و به شورا برد و پس از بازگشت زیر همان نامه که فتوکپی آنرا به من باز گرداند، آقای میردامادی از طرف شورا نوشته بود: ایشان بیانند روزها در اتاق روابط عمومی باشند. دو یا سه روز به سفارت رفتم و در اطاق روابط عمومی ماندم و هر چه بنا بود بفهمم، فهمیدم. آمدم و به آقای بنی صدر گفتم، لطفاً مرا از این کار معاف کنید، پرسیدند چرا و چه شده است. پاسخ دادم بطوری که استنباط کرده و بر من روشن شده است، اینان بنا ندارند که بحران گروگان گیری حل بشود، و امور در دست اداره کنندگان پشت پرده است و تا آنان تصمیم نگیرند، دانشجویان مستقلاً قادر به انجام کاری نیستند و بنا بر این بودن من در آنجا بی مورد است. شرح ماجرای اینجانب در سفارت کتاب گروگانگیری چاپ اول در ص ۱۰۵-۱۰۳ به آنجا مراجعه کنید. و چاپ دوم ۱۴۵-۱۴۳ با شرح و سند آمده است.

۱۴۱- اینکه طرح ولایت فقه برای تصویب در مجلس خبرگان به مرحوم آیت الله منتظری القا شده بدین معنا نیست که وی به ولایت فقیه معتقد نبوده است، خود آن مرحوم به صراحت گفته که من موافق ولایت فقیه بودم اما آقای خمینی مخالف بود. اما نکته مهم این است که به احتمال زیاد، وی گمان نمی کرده که شرایط برای تصویب آن آماده است. ولی دوستان بقائی و حزب زحمت کشان از طریق آیت و اسرافیلیان در لباس عاشقان و دل سوخته گان اسلام، القا می کنند که شرایط برای ولایت فقیه آماده و مهیا است. و نظر به

اینکه آقای منتظری به ریاست مجلس خبرگان انتخاب شد و آقایان بهشتی و آیت به ترتیب نایب رئیس اول و دوم انتخاب شدند، طرح با حمایت مرحوم منتظری توسط دکتر آیت به مجلس خبرگان آمد.

۱۴۲-

http://www.bbc.com/persian/iran/۲۰۱۶/۰۶/۱۶۰۶۰۱_kf_khomeini_carter_kennedy

۱۴۳- متن پیام خمینی به کارتر در ص ۲۹۰-۲۸۹ خاطرات دکتر ابراهیم یزدی آمده است.

۱۴۴- بقائی در ۲۷ دی ۱۳۶۴ به آمریکا رفت و در آبانماه آن سال یعنی ۱۳۶۵ به ایران مراجعت خواهد کرد و در اول فروردین سال ۱۳۶۶ در کرمان به جرم ارتباط با سازمان های جاسوسی بیگانه و توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران دستگیر شد.

۱۴۵- در گفتگوئی با آقای علی امیر حسینی در لندن .

